

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234083

UNIVERSAL
LIBRARY

ریاست دار التالیف
تواریخ:



وزارت معارف
سلسلہ:
۶۳

تاریخ عمومی

برائے صنف اول مکاتبِ مُرشدیہ و دارالمعلمین
مطابق پروگرامِ رسمِ

تحریر

ہاشم شائق

و تصویب ع، ج فیض محمد خان وزیر معارف

در مطبع مفید عام

لاہور طبع ہند

۵۰۰۰

۵۰۰۰

طبع دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ مقدمه

تاریخ : فنی است که حادثه های فردی و اجتماعی گذشته را تدقیق نموده همه مجادله های زندگانی بشر تأثیر و نتیجه او را نشان میدهد .

از دور های وحشت ، تا بدویت و مدنیت ، همه را یک بیک محاکمه و مقایسه کرده خوبی و بدی اطوار قوم ها را شرح میکند . از گذشتگان و حیات آنها عبرت می آموزاند . رفاه و سعادت ، یا فلاکت و نقصان امروزه را تشخیص میدهد .

اشخاصیکه کارهای دولت و حکومت و یا حیات عاقله و جمعیت را اداره میکنند، نسبت بسائر مردم از تاریخ، بسیار تر فائده مند میشوند.

تاریخ؛ هرگاه از احوال عمومی بشر - از جمعیت ها، حکومتها، دولت ها بحث کند؛ «تاریخ عمومی» می شود. اگر حالات خصوصی یک جمعیت، یک حکومت، یک دولت و یا یک قوطه اراضی را بیان کند؛ آنوقت «تاریخ خصوصی» نام میگيرد. (مثل تاریخ اسلام و تاریخ افغانستان) مورخین تاریخ را از این بهیض تا آنحضرت می کنند.

۱- آثار منبسطه؛ مثل کتب مختص؛ چه در دین اسلام و چه در سائر دین ها.

۲- آثار منقوله؛ حکایات و روایاتیکه از زبان آبا و اجداد شنیده شده.

۳- آثار عتیقه؛ بناها، کتابها، ظروفات و اشیائیکه انسانها ساخته و استعمال نموده گزشته و گزاشته اند.

تاریخ با بسیار علم و مناسبت داشته و از آنها معاونت می بیند. مثلاً: جغرافیا، طبقات الارض، علم لسان، علم اقوام، روحیات، عهد و مقاولات و تقاویم ..

مورخین زمانه ما را بدو قسم تقسیم کرده اند: زمانه های پیش از تاریخ و زمانه های بعد از تاریخ.

دوره اول عبارت از ایجاد خط است و دوم بعد از حدوث خط (بشریت خط را پنجمزار و پنجاه سال قبل از این اعیان کرده)

انسانها در زمانه های قبل از تاریخ سه دوره حیات گذرانیده اند که هر دوره را نسبت باسباب و آلاتیکه ساخته استعمال کرده اند نام برده میشود.

۱- دور سنگ: درین دور مردم آلات و سلاحی که برای جمع آوری اسباب معیشت خود استعمال میکردند از سنگ میساختند مثل تبر، کارد که بواسطه آنها رفع احتیاج میشد؛ کشت و درو نمیدانستند، خانه و سامان نداشتند.

از پوست حیوانات نیز دارای لباس نبودند، زیرا آلات و اسباب شان کامل نبود و در میان مغارهای کوه با دستها عریان اقامت نموده با شکار معیشت میکردند. آهسته آهسته بعضی حیوانات اهلی را بخود آموختند. در آخر این دور کشت درو را درک نموده تعیش کردند. با وجود ذالک در بالای تالابهای آب از ترس حیوانات درنده چوب و شاخ را گذاشته خانه های بزرگ و تریه ها بوجود آورده عمر بسر می بردند. (بقیه اشیا و خانه های ایشان از شصت هفتاد سال قبل برین کشف شده) این دور اخیر را دور سنگ جلا دار میگویند.

۲- دور طونج: یعنی خلیط مس و قلعی. (مفرق)
اول معدنیکه انسانها شناخته سلاح و آلات خود را از آن ساختند مس بود، بعد از آن قلعی.
چونکه مس نسبت بسائر معادن از کان خالص تری می آید در سردی و گرمی تخم و راست کردن او آسان

تر است . ولی زود شکسته و افسرده می شود . و قستی که
 رصاص را دریا فتنند . مخلوط کرده استعمال نمودند .

خلاصه کار و پیکش ، آره ، سوزن را برای کار ؛ دست
 برنجن (چورنی - کتره) گوشواره که از صدف ، استخوان و دندان
 فیمل بود برای زینت ؛ ششیر دو دمه ، تبر ، نیزه و سائره
 را برای سلاح اختیار کردند .

با ندرگی را درین دور بدست آوردند ، و خانه های خود
 را قسماً از بالاسر تالابها بخشکی کشیدند . در مصر دور طونج
 پیش از پنجمین و پنجمین سال قبل ازین شروع شده .

۴ — دور آهن : انسانها بسبب احتیاج و تکامل دماغ
 دیگر معدن یعنی آهن که اسباب صنعت ، ثروت و سامان
 است پیدا کردند اما نسل بشر بعد از خیلی فلات و وحشت
 بدین دور رسیده ، آلات و اسلحه که از طونج اعمال می
 کرد ، پس ازین معدن ساخت ؛ بسبب اذایه و اعمال آهن
 خیلی صنعت ، ثروت جمع کرد ؛ رقابت با ، احراض با ، بی انیتی با

ظهور کرد. چونکه از یک طرف بزرگداشت و از طرف دیگر
 بمعادن دسترس شد؛ اسباب مال و ذخائر جمع آورد؛ مجبور
 سیاده و محافظه گردیده بازار تجارت و مبادله گرم شد لیکن
 ساحه جولان صناعت و خرید و فروخت وسیع گشته؛ قوت
 تحکم و طمع روی کار آمد؛ همچنانکه تشکیلات قیامی، قوم
 ملت، حکومت، دولت گردید؛ اینچنین احضار وسائط رفاه
 سعادت و جاه نموده قریه ها، نصاب، شهرها بوجود آوردند.
 خلاصه مدینیت از همین روز کار حکومت از همین دور سر شد
 نفوس تنزائد و تنوع کرد بواسطه سیر و سفر؛ اقامت و مسکن
 های مختلف اختلافات الوان و اشکال فرق لسان و مرام
 و اصول معیشت بحصول پیوست.

اینک همین وقائع و اسباب را که مطابق محیط، عرق
 درجات مختلفه وارد کسیکه تتبع و تدقیق کرده صحیح را از
 سقیم فرق داده منقول را بمعقول و مشهود پیازد موثر
 است.

پیش پا : نمای اقوام و لسان مجموعہ انسانی را (که امروز ۲۹ عرق و جنس متقسم و با هشتصد زبان متکلم است) تقریباً تعدادش به یک میلیارد و ششصد میلیون بالغ شده و به یک صد و شصت لیون کیلومتر اراضی متصرف گردیده) از حیثیت رنگ ، پوست و خطوط و حتیہ به چهار عرق تفریق کرده اند :

۱- سفید پوست پا : جلد شان سفید سرمائل به درازی ، لب و بینی باریک ، موی و محاسن سیاه ، نرم و بسیار است .

۲- زرد پوست پا : رنگ جلد زردینه ، استخوان وجه بلند ، چشم پا خورد و کشیده ؛ موها درشت ، راست ؛ ریش کم ، سر کوتاه است .

۳- سیاه جلد پا : رنگ سیاه ؛ لب پا سطر ؛ بینی پا پست و هموار ، موها مجعد ، سر پا دراز است .

۴- سرخ جلد پا : پوست پا مس رنگ ؛ موها کوتاه ؛ خطوط

و جهیه مثل زرد پوست هاست .

اما از حیثیت شباهت و اصل زبان با قوام آتیه که یکی

سامی : مصریها ، بابلی و آتوریهها ، فنیکیه ، عبرانی ، و عربها ..

دوم : ترک ها ، تاتار ها ، موغول ها ، ماچارا ، فینها و هیت ها .

سوم : آریانی یا هند ، اروپائی که هندو ها ، ایرانی ها ، افغانی ها ،

رومانی ها ، جرمنی ها ، اسلاو ها است .

اینک بعد از حسن عامله و خانواده و تکامل لسان ، خط

و مرام (افکار و حس) اولاً بواسطه محافظه وجود ، و ترقی

صنعت و ثروت حکومت ها تشکیل دادند . بروز افزونی

مدنیت و تکامل بشر محیط و اقلیم یعنی آب و هوا و عوارض

طبیعی و قابلیت عرق و جنسی یعنی انکشافات دماغی و روحی

نیز معاونت کرد .

بر جمعیت و تمدن ایشان افزود و قوانین اجتماعی هسیاسیه

و علمی ایشان را تا باین درجه رسانید که شرف عقل نمود

را بر سائر حیوان و طبیعت اثبات کرد و حاکمیت و موجودیت

خود را متصرف نشدند .

مبدأ زمانه های تاریخ :

برای ارائه کردن وقایع تاریخی و هر ملت و قوم یک
حادثه بزرگی را مبدأ انتخاب کرده حادثات را نسبت بقبل
یا بعد او تقسیم نمایند .

بنی اسرائیل مبدأ تاریخ را برای خود از خلقت عالم و
یونانی ها از اولیمپیا و (۲۷۱۹ سال پیش ازین روز)

و عیسوی ها از ولادت عیسی (امروز ۱۹۲۲ است)

و ما مسلمانان بهجرت حضرت خاتم النبیین ص (امروز ۱۳۴۲)

قمری است) بوقوع هر حادثه تاریخی در کارهای دنیا راس
تاریخ می شناسیم .

قرون تاریخی :

مورخین قرون تاریخی را به چهار دور تقسیم می کنند ، ما

نیز درین کتاب همین اصول را قبول میکنیم ..

قرون اولی : یعنی ازمنه بعد از تاریخ (۳۵۰۰ سال

قبل از میلاد عیسی) بتجیر دیگر از روز ایجاد خط تا ابتدای
 هجرت عمومی (مطابق ۶۲۵ میلادی است) دوام میکند .
 قرون وسطی : ازان تاریخ تا فتح اسلامبول که (۵۴۳
 میلادی است) امتداد دارد .

قرون اخیر یا جدیده : ازان وقت تا انقلاب کبیر بشری
 در فرانسه بظهور (یعنی ۱۷۸۹) رسیده .
 و عصر اخیر که از انقلاب فرانسوی تا امروز و بعد دوم
 کرده و خواهد کرد . و هر قرن یا عصر در لسان تاریخ
 یکصد سال را گویند .

مصر، نیل، اہالی

مصر؛ وادی است بزرگ کہ در گوشہٴ شمال، شرق افریقا واقع شدہ سرحد اتصال آسیا و آفریقا است از آبشار «سیون» اعتباراً ۸۰۰ فرسخ طول و ۸ الی ۲۰ فرسخ عرض دارد. از شرق بہ بحر احمر و «قائال سویس» و از شمال بہ بحر سفید منتهی و از طرف ہای دیگر بدشت یلپی و صحرائی کبیر پیوستہ. این وادی حاصل خیز را نیل بعل آورده و گردہ باد ہای تند موسم جنوبی از میان خشکی از ہر دو ساحل، بالای سر، یک قطعہ ریگ و خاکباد تشکیل میکند؛ رونق نباتات و حیوانات حتی انسانہا را می برد.

لیکن لطافت و ملائمت این کشور بواسطہٴ نیل است کہ در حق مصر عمرو بن العاص آن وقت گفتہ :

«گاہ دریای خاکباد، گاہ بحر محیط گوارا و گاہ باغ پُر از نخل ہست»

خلاصہ اگر نیل نمی شد؛ از دو طرف کوه ہای بلند

« عرب » و « لیبی » یا بیابان خشک ، یا محیط ریگ می
ساخت .

آن وقت نه سکونت ممکن بود نه زراعت ؛ این است
که مصریان بفیض این نهر از همه پیشتر . مدنیت قدم گذاشته
اند .

نیل :

نیل ؛ نهریست برکت خیز که از صحرای کبیر بعد از بسیار
آبشارها داخل مصر میشود و مصر را تشکیل می دهد . منبعش
در یاچه « ویقنوریا » و « البه رینانزا » است . از جنوب خط
استوا برآمده از بسیار شاخها که « دلتا » میگویند ؛ به بحر
سفید مثلث و از منصب میگذرد ؛ طولش (۶۶۰۰) کیلومتره
بوده مخصوصاً از قریب شهر قاهره بوسعت و شاخ های خود
می افزاید . زیرا که درین حوالی تنگ گیری کوه ها گم شده
می رود . کوه ها مجرای او را در جائیکه تنگ در آغوش
کرده « مصر علیا » و کشاده گذاشته « مصر سفلی » و متوسط

داشته « مصر وسطی » میگویند .

نیل در موسم تابستان مطابق ماه های گرم مملکت ما آنجیر
زیادی آورده هر طرف را پر از سبزه و نباتات میکند ،
مثل گندم ، جو ، ارزن ، نخود ، باقلا ، خاصه انگور و
خرما . . .

چونکه بعد از فیضان ، یک طبقه خاک سرخ و حاصل می
گذارد . آنوقت برای کشت ، براندان (قلبه کردن) و تربیت
کردن زمین حاجت نیست ، روز های عید و شادی مصریان
همین ایام است .

نیل درین روزها ، بواسطه باران های موسم خط استوا ،
در یک ثانیه ۱۳۰۰۰۰ متره مکعب آب جاری میکند .
اما این شاد کامی بشرطیکه فیضان از پنج گز بالا یا پایان
نشود . در صورتیکه از پنج گز زیاده شد ؛ سیل های خانه بر
انداز تشکیل کرده کشت زار ها را زیر گل می ماند ، و آبهای
کنده جمع میکند . خستگی ها تولید می نماید .

اگر از پنج گز پایان رفت خشک سالی و قحط می آرد .
 باد های تند بقوت گرد باد افزوده باین قطعه رنگ دشت و
 بیابان میبد ، وگرنه حاصلات مصر با وجود اینکه پانزده یک
 اراضی قابل زرع است ، خیلی مهم بود ، (مسافت اصل مصر
 ۵۰۰۰ کیلومتره مربع است) اما درخت خیلی نادر از حیوانات
 گا و گوسفند ، بز ، قاز خیلی زیاد بود . تمساح که حالا مثلش
 کم شده میرود از جمله حیوانات دریائی و مخصوص این ملک
 بود .

االی

االی مصر قدیم بیشتر گرچه سامی اند . لیکن از بسیار قومهای
 سودان - حبشستان و عماقه عربستان مخلوط اند .
 چهره و سیاهی شان متناسب ، طبیعت شان ملائم و صبور
 فعال ، مطیع ، متوکل ؛ پابند دین و عائله ، احترام کارزن ،
 پدر و مادر بودند .

در اقل با بحال عشیرت زندگانی میکردند ؛ ولی بزراعت

اشتغال می ورزیدند، روزیکه نیل را دیدند کشت و زرع را آموختند. گروه گروه یکجا شده باهم «نوم» حکومتها را کوچک کوچک تشکیل دادند و بالاخره همه یکجا شده با پیرامون بزرگ یعنی فرعون اتحاد کردند.

بسیار ساده و کم تکلیف عمر بسر می بردند. درهای خانه شان بدخل حویلی کشاده دیوارهای شان از خشت خام باکاه آمیخته سقف خانه ها از شاخ و برگ خرما اما در جای های بند انشا میکردند.

لباس های مردان تا زانو، زنهارا نسبت به مردان درازتر، پاپوش از چرم باگشت و پاشنه مربوط «مثل چپلی» بود. مصریان و قتیکه قدم بحیات اجتماعی زدند، شهرها و قصبه ها بوجود آوردند، اولاً سفلی بعد ازان علیا نام دو حکومت تشکیل کردند؛ مرکز حکومت علیا در جنوب که یکصد دروازه داشت (تب) بود و مرکز اداره حکومت سفلی (شمال) «منفیس» اما گاه حکومت منفیس قوی و تب باد تابع و

گاه بر عکس بود . و شهر های مشهور ایشان در مصر وسطی
 نیس ، هر موپولیس و هراکله پولیس و در مصر سفلی «سائیس»
 و « بلون » بود .

جمعیت مصریها در اول «مه نس» و باقی
 منفیس که فرزند خدا و حکمدار اول دنیا می شمرند ، میان
 آنها فرعون لقب داشت . در مصر ازین فرعون ها تقریباً
 ۲۶ سلاله که از هر سلاله بسیار حکمدار ها آمده است حکومت
 کرده اند ، ده سلاله در منفیس و ده دیگر در تب تا ظهور
 سلاله بیست و ششم که در «سایس» بود حکومت کرده
 بسبب تصرف حبشستانی ها و حکمدار های روحانی در
 اختلال و پیریشانی غرق بود چه ۴۰۰ سال هقسوس ها
 (حکومت های شبان) که از طرف سویس آمده تصرف و
 تاراج کردند ، همچنین در زیر اداره حکومت ناپاتا (حبشستان)
 در آمده متصرف شده ، هجوم آثوریها گرفتار گردیدند . تکثر
 و اقامت بنی اسرائیل در زمان هقسوس ها و حضرت یوسف

علیه السلام نیز بخدمت آنها بُوده .

خلاصه مصرها سه دوره حکومت دارند . حکومت منفیس که متحد و تب که بیشتر حکومت مصر، گفته میشود . سوم حکومت سائیس که مختلط بود . مصر بالاخره در ۵۲۵ قبل میلادی از طرف ایرانیها کیکاهوس تماماً ضبط شد . تا ظهور اسکندر کبیر بدست آنها بوده . بعد ازان زیر اداره او گذشت (قبل المیلاد ۳۵۰) بعد ازان تا اسلامیت بدست خلفای او و ایمپراطوری شرق دوام کرد .

دین

مصریان در عصر خود از دین دارترین قوم های دنیا بودند . لیکن در خدا پرستی خیالی پجیزهای غریب تصور میکردند . با وجود آنکه موحد بودند معبودهای کوچک ، بزرگ و اموات تخیلی می نمودند . برین وجه سه نوع معبود داشتند بقیده خودشان در هر شهر معبود جداگانه آنها متعدد بود . ولی اینها را بمرکز مثل خودشان تابع میدانستند ، این

معبودها بشکل انسان، بخوردن و آشامیدن و زندگانی محتاج
 ولی از انسان مکمل تر و قوی تر بود. گاهی معبودها در جسم
 حیوانات و نباتات مخصوص بودی و چنین حیوان و نبات را
 تقدیس و تکریم میکردند مثل «نقاه» نام معبود که جائگاهش
 وجود آبیس بود (گاو نشانه دار که پیشانی و چهار پایش
 سفید و شکمش سیاه بود) این معبود را در شهر منفیس
 تقدیس می نمودند؛ گربه و تملیح نیز از حیوان های
 مقدس بود معبودها بعضاً سرش حیوان و بدن مثل انسان
 و بعضاً بر عکس بودند، بعضی معبودها زن و سرزنند نیز
 داشتند. مثل «اوزیریس» که «اوزیس» زن و همشیره او
 «هوروس» فرزند او بود. اوزیریس را کنایه از شمس،
 اوزیس را کنایه از قمر و هوروس را کنایه از آفتاب طالع
 میدانستند. در پای تخت و مرکز معبودهای بزرگ می
 بودند. که همه معبود های محلی - همچنانکه حکومتها محلی
 تابع حکومت مرکزی میباشند اینچنین - تابع معبود مرکزی

بود . از آنجا که معبود ها را میان کشتی های آب آسمان در گردش می پنداشتند در زمین نیز عبادتخانه های مزین و بزرگ بنا می کردند . معبد های « لوقصور » تب قارتاق از مشاهیر معبد های مصریان است .

برای اموات نیز معبود ها تصوّر می نمودند . اوزیریس که کنایه از شمس بود حکمدار بزرگ معبود های مردگان خوانده میشد . خاصّه معبود های که بدرجهّ اوّل میدانستند همین سه بود اما در هر شهر اسمش تغییر می یافت با اعتقاد ایشان « روح یا شریک » جسم لطیفی است که با بند یکجا می باشد ؛ بعد از خرابی تمام بدن می پرد و بنا بران بدن را پاک و پایدار داشت تا از رفاقت او تنفر نشود و کاری باید کرد که بدن تماماً افسرده نگردد ؛ در جایهای پست و نمناک نباشد . جای اقامت خوب داشته باشد . از خوردنی و اشیای لازمه و خوشبوئی پیشش گذاشته شود ؛ و از فکر و اندیشه او (روح ، اموات) نباید دور

شد و حرمت او را همیشه در خاطر داشت . بدیر ماندن و محفوظ بودن قبرها و وجود خیلی اعتنا میکردند، اهرام ها یعنی مزارهای فرعون ها بهین سبب بزرگ ، مستحکم ساخته میشد . این است که وجود اموات را مومیائی میکردند ، یعنی با بعضی اجزای کیمیوی مثل آب سوده بدن را از دماغ و احشا خالی کرده تقریباً در ظرف دو ماه مومیائی و تقدید میساختند و بدین وسیله وجود سالها و عصرها دراز خشکیده باقی می ماند .

صنعت مومیائی گری در عهد ایشان خیلی رواج و اعتبار داشت ، هر کس میت خود را با استاد مخصوص او برده «مومیائی» می ساخت ، و قنیکه وجود مومیائی را در مزار (خانه شریک) می نهادند همراه او از هر نوع لوازم و خوردنی میگذاشتند میز ، چوکی ، رخت خواب ، صندوق ، پیراهن ، لباس ، اسباب مشط و سائره نیز همراه بود ، از آنجا که بحساب ، میزان ، جنت ، جهنم معتقد بودند از کردهای خود مسئول و محاکمه می

شدند همچنانکه پیش از وفات .

بنا بر این در قبر کتابی پیش او میداشتند تا که در حضور
محبود مدافعه بکند . کتاب بیشتر بهین مال نوشته میشد .

« هیچگاه حيله نكردم ؛ بزنهاي شيبه اذيت نرساندم ؛
كارهاي ممنوع نكردم ؛ بكار عمر نگذرانيدم ؛ مست نشدم ؛
كسي را در كار شر تشويق ننمودم ؛ بزيردستان خود بد
رفتاري نوزيدم ؛ از معبد نان نگرفتم ؛ ذخيره و روغن
اموات را نه دزديدم ؛ در ميزان جوبات خيانت نكردم ؛
در قلب خود حسد را راه نداوم ؛ جوانهاي مقدس را نه
راندم ؛ ماهي هاي قدسي را شكار نكردم ؛ در حق پادشاه
و پدر خود سخن هاي ناسزا نگفتم ؛ ياكم ..

گرسنگان را نان ، تشنگان را آب ، عريانها را لباس
داوم ؛ بدیدن محارم جسارت نوزيدم ؛ براي محبوبها
قربان و براي مردگان طعام ها هديه نمودم .. »

جمعیت ، اخلاق ، عادات

جمعیت

مصریان از حیث حقوق و امتیازات بچند صنف منقسم بودند و این صنف ها ارثاً دوام میکرد راهب ، عسکر ، تاجر زارع عمه صنفهای اول و دوم صاحب حرمت بودند دیگر یک صنف کاتب که اهل علم و اداره شمرده میشد نیز نفوذ داشتند .

کاتب ها بیشتر در کار مالیات تفتیش ادارات ، و صنعت خانه ها تسلیح و جمع عسکر مأموریت داشتند . اهل خط و سواد و حساب بودند .

لیکن صنف دیگر که شباهت کواچریها و اجنبیها می گفتند حقیر بودند . همچنین کسانی که بنظافت رعایت نداشتند مثل آهنگر ، دلاک ، سنگ تراش ، نقاش ، چرم دوز .. راهب ها (کاهن و علما) مثل حکمداران محترم بودند . زیرا راهب ها بمشابه قائم مقام و مشاور حکمدار بودند ، تفسیر دین ،

توانین بدست ایشان بود گویا مخصوص خود زبانی ننیز داشتند .

ایشان در بالای دولت و ملت خیلی نفوذ و اعتبار داشتند ، علم را پنهان می داشتند و مال جمع میکردند .
بیشترأموران ملکی دولت از همین صنف علما و راهب بودند .

لسان رسمی ، ادبیات ، معارف در زیر نفوذ ایشان و کاتب ها بود ، دیگر طبقه ازین شرف محروم بودند .
در مصر از زمین های مزروع راهب ها محصول و خراج گرفته نمی شد ، علاوه بر تنخواه شان احسانات و تعینات (جیره) مقرر بود .

بعد ازین صنف عسکر محترم و صاحب نفوذ بود ، برای اینها نیز مثل روحانیون ثلث اراضی مزروع و تعینات ، مخصوص شده بود ، تعداد ایشان قریباً به نیم ملیان میرسید (چهار صد سال قبل از میلاد) ازینها یک هزار نفر دائماً در

اطراف فرعون ها می بودند و دیگر شان متفرق بیشتر
عسکر پیاده نیزه و تبردار نیزه و خنجر ناک بودند. سعادت
شان تأمین شده در وقت جنگ و لزوم از ترس ضبط
اموال حاضر می بودند؛ زره، مغفر و سپر استعمال مینمودند
بالآخره گادی جنگ.

اگرچه حقوق و امتیازات هر صنف و شخص معین بود،
لیکن عسکر و راهب بر سر دیگران حکم می راندند. تجار و
زراع در نزد اهالی پسندیده بود.

تاجرها در دکانهای کوچک نشسته شیشه، مجوهرات
و قماش ها می فروختند، نظافت و بافندگی از ایجاد مصرها
ست گفته شود سزااست.

از اشخاص (اهالی) بی ملک و مال محصول و خراج می
گرفتند و ایشان را بکارهای شاقه میداشتند و در خارج
شهر اقامت گاه میدادند.

اخلاق، عادات

مصریان دهنقان، با دانه ماہر و صنعت کار بودند، صلح و انتظام را دوست میداشتند سداً جدول های بزرگ بعمل می آوردند.

دنیا فانی و روح را باقی می دانستند. نیل، شمس نیز عالی و ابدی بود برای یاد آوری مرگ در ضیافت های بزرگ عمومی پیش از طعام یک تابوت مصنع آورده از دور سفره و سفره داران دور میدادند و بعد ازان بطعام شروع میکردند، بنا بران تمثال نیل، فرعون و آفتاب را پرستش میکردند خاصه فرعون ها را. چه فرعونها همه عریضه والی ها، شکایات مردم را بالذات شنیده خوانده امر جواب میدادند و راهب ها می نوشتند، بعد از ادای وظیفه حکمدار غسل کرده بمعبد می رفت و قربان میکرد، کاهنها دعاے عدالت و دوام آنها را می نمودند. حکمدار از اداره ملک مسئول نبود، ملک را وکیل ها، والی ها اداره میکردند.

در مرکز برای محکمه ها یک مجلس عالی بود که همه محاکم را انتخاب و تصدیق میکرد. قانون های محاکم مصر خیلی معتبر و درست است .

قسم دروغ بخایت بُود جزایش اعدام . بسبب اشتکات شهادت راست و افترا و جاسوسی ، قطع لسان می کردند . هر کس از واردات و مصارف خود هر سال به خبر دادن مجبور بود ، خلاف یا کتمان میکرد ؛ اعدام میشد . صنف عسکر تنها تکمیر و توبیخ میداد . لیکن جزای عسکر در صورتیکه بامر ضابطان اطاعت نکند یا از عسکری فرار نماید یا در وظیفه خود قصور ورزد مثل جزای قتل که برای صنفهای دیگر کشتن است ، اعدام بود . قلب زن و فاعل مهر و امضای ساخته را دست می بریدند . سزای زانی قطع آلت تناسل و زانیه بریدن بینی ؛ خلاصه چیزیکه بیشتر امروز اخلاقاً در نظر ما منفور است پیش آنها رنیز چنین بود . تعدد زوجات رنج نبود اما زن کشاده میگشت و صاحب حقوق بود .

بعلم دوست بودند و بنحارج نفرت داشتند. سر می
تراشیدند، ریش نیز ..

آبدات (رسم، مجسمه، اهرام، سنگهای ایستاده و سائره)
مصریان بسیار آبدات (آثار باقیه) گذاشته اند. هیه
روغلیف (حروف است مقدس) اهرام، معابد، سرای های
فوق الشراب و تحت الارض، سنگ های ایستاده، رسمهای
و قاطع، هیکل های بزرگ و خورد دریاچه (موریس)
از علوم ریاضیه اساس های هندسی و از طبیعیه طب
و بعضی احکام اداری و عدلی.

اولاً؛ هیه روغلیف بشکل رسم و معماری شروع شده که
خطوط قدیم بنی آدم گفته میشود و فنیکه با الفبای خود را
از ان استخراج کرده اند. هیه روغلیف اشکالی است که
کنایه از انسان، حیوان، نبات، اشیا، آفتاب، حواس،
حسیات، علم و سائره بوده؛ برای افاده هر یک ازین

معنی ها یک شکل که قریب و مناسب آن باشد قبول کردند، آهسته آهسته اختصار و تغییر داده (همه را تیک) اشاراتِ هجا و ازان مختصرتر (ده موتیک) اشاراتِ حروفِ احداث کردند که تحریراتِ آنها بواسطهٔ دو خطوطِ ثنائی می شد. اول را روی همیکل و دیوارها و سنگهای ایستاده (او به لیک) ترسیم میکردند.

خلاصه حروفاتِ مقدس در زمانِ سلاک سوم که در منفیس حکومت میکردند احداث شده.

اهرام : عبارت است از مزارهای فرعون ها که ابدیت و عظمت حکمدار و معبودشان را دلیل است.

حکمدار ها برای بقای نام و محافظه و دوام جسد که شریک روح است تأسیس کرده اند حال امروز که سه هرم برای این مقصد تقریباً پنج هزار سال عمر دارد؛ عظمت و متانت خود را محافظه میکند. یکی ازان که در اصل ۱۴۴ متر ارتفاع داشته حال ۱۳۷ متر آن روی

خاک موجود است میان این هرم با راه و خانه های بسیار
موجود است ؛ از مالزمه یک هرم دیواریکه ۶ قدم ارتفاع
و هزار قدم طول داشته باشد بوجود آورده میشود و دو
نیم میلیون متره مکعب سنگ دارد . در زمان سلاله چهارم
بوجود آمده .

معبد ها : معبد ها دو قسم بودند یکی روی زمین دیگر
زیر زمین هر دو نیز بیک ترتیب ساخته می شد . از نقطه
نظر جسامت و اختتام بعد از آنها معبد تصور کرده نمی
شود .

در شهر تنب (بو قصور) و (قار نایق) که باقیات صنعت
معماری و دین داری مصریان است ؛ همچنین در (قمیسله) و
(اپسامبول) معبد های زیر زمین (ولا برنیت) که عالی ترین
معابد دنیا بوده در زمان حکمداران سلاله های مصر علیا بنا شده .
سنگ های ایستاده (او به لیک ها)
برای یادگاری منظریات جنگ ها سنگ های یکپاره بوده

هر طرف با حروفات مقدس که وقائع دلاوری و سعادت و
 اقبال دور خود را بیان کند تزییم می نمودند ، یکی ازان امروز
 در اسلامبول نقل گردیده مضمون حروفات او قریباً همین است :
 « طوتوزیس (از حکمدار های سلاله هژدهم است) فاتح ،
 محب آفتاب تاجدار و هوروس مقتدر حدود مملکت خود
 را تا الجزیره توسیع داده این سنگ را برای تذکار پدر
 خود آمون را (معبود و تمثال شمس بنهاده) از بحر سفید
 گزشته تا فرات در پیش عساکر خود ایستاده فتح کرده
 باز آمد و در جنگهای بزرگ اشتراک نمود همه محیط ها و
 مملکت ها را زیر حکم خود آورد . در سال سی ام سلطنت
 خود این سنگ را نشانید . »

هیکل ها که بزرگ شان را پیش روی درب معبد و
 کوچک شان را در داخل معبد بسیار بصورت ظریف وضع
 میکردند نیز با عظمت و صنعت بود . اینچنین (ابو الهول)
 که تمثال ذکا و قوت حکمدار شمرده میشد برای ابقای

نام کلدار ساخته میگذاشتند؛ یکی ازان در جیره پیش اهرام است ۲۰ متره بلندی و ۳۰ متره درازی دارد و از یکپاره سنگ، بسیار ماهرانه تراشیده اند. سه قسم هیکل که یکجای بزرگ، دیگر برای تزئینات و سوم نیم مجسمه که عائد به میت است دیدنش در قلب انسان عظمت و علویت صنعت القا میکند. مجسمه ها را ایستاده و نشسته میساختند ولی اعضائش باهم چسبیده؛ منون نام مجسمه که از مشهورترین آنها است چنانچه مجسمه کاتب که حال در موزیم پاریس (لودر) موجود است همچنین در موزیم اسلامبول و لندن آثار باقیه ایشان بسیار است.

رسم را از جمله تفرعات آثار معماری میدانستند بنا بران از همه روغلیف سر کرده تا رسم های ظریف یا حبیب که برای وقائع روزمره روی دیوار و سنگ ها کنده. کشیده، دمیده میساختند. بعد ازان از بالای او رنگ تند میدادند اما در اوائل از قاعده تناظر محروم بود آهسته آهسته

اصلاح و ظرافت پیدا کرد .

خلاصه مصریان بواسطه نیل زراعت ، دین داری ، معماری ، اداره ، عدالت ، صنعت و انتظام را ملهم شدند هندسه ، طب ، جدول ، سد سازی را آموختند . با فندگی ، نظافت ، عظمت بنا از خاصه ایشان بود .

وقت احتیاج استفاده یا بجهت دفع مضرت آب ، سد ها می کشیدند ، جهت این دریاچه موریس را که در زمان حکمداران سلاله چهارم کنده شده یادگار گذاشتند . در عهد سلاله های آخره بفنیکه با از راه آب سیاحت دور افریقا کنانیدند .

امروز بواسطه آشاریکه از ایشان مانده است همه تفرعات تاریخ مصر کشف شده وسائط مدنیت خود را بیادگار و تذکار نام و نشان خلف خود گذاشته اند معلوم شده . خاصه در (۱۸۲۲) میلادی خط مصری را از فرانسویها - بعد از ورود یونا بارث شامپوللون نام عالمی - بخواندن موفق شده سنگی که همراه خط یونانی با هیه رو غلیف و هیه راتیک نوشته

شده بود. معاونت بکدیگر خوانده شده .
 آهسته آهسته از علمای فرانسه و انگلیز بسیار ذوات
 سمیق کرده الف بای آنها را دریافتند . و مصر قدیم را
 احیای نام و مدنیت کردند .

کلدانستان و آثوریه

کلدانستان و آثوریه عبارت است از میان نهر فرات
 و دجله این دو نهر از کوهستان ارمنستان بنحان می کند
 بعد از خیلی مسافت یکجا شده شط العرب را تشکیل داده
 در ساحل بصره که امروزه قریباً چهل فرسخ از طولش
 کاسته است منصب میگردد . زراعت ، صنعت و مدنیت
 این مملکت را همین نهر بعالم شناسانیده اما حرب و
 حاکمیت را کوهستان بالای این قطعه .

جنوب این مملکت در تابستان گرم و در زمستان
 بواسطه بادهای تند شمال - شرق سرد است ؛ و شمال ازین

شدید تر اراضی در اصل برکت خیز اما محتاج به نهر و
 جدول های آب ؛ کلدانیها این نکته را درک کرده بسیا
 سدا و جدول ها بعل آورده و بین النهرین بتعبیر دیگر
 الجزیره را سکناى ملیونها نفوس نموده اند ؛ غیر از حصارها
 درخت کم و لی گندم درین حوالی باندک زحمت مثل گیاه
 رسته بدست می درآید . گویند دران عصر یک به چهار صد
 گرفته شد انبار و دار معیشت اسیای غربی را تشکیل داده
 نظر بروایت تورات و آتوریهها که از اولاد سام و
 کلدانیها از احفاد حام اند ؛ طبیعتا جدا ، ولی بسیار باهم
 شبیهند ؛ همین قدر فرق دیده میشود که آتورستان را (که
 امروز بنام کردستان شهرت دارد) محیط و اقلیم کوهستان
 است امالی را جنگجو ، سخت دل و غمکار کرده لیکن کلدانیها
 را آب و هوای مملکت که (صحرا و هموار بود) صحرای سنجار
 نام دارد خیلی نرم ، صلح پرور ، مشغول زراعت و صنعت
 بتعبیر دیگر حامی مدنیت ساخته ..

مع مافیه در کارهای مدنی و اجتماعی از همدیگر منفرق
نداشته گاهی کلدانستان باثوری و گاهی برعکس حاکم و غالب
می آمد، شهرها و حکومتهای بزرگ تشکیل می نمودند؛ هر یک
شهر و مملکت خود را در آوان اقبال مرکز ثروت و صنعت
و مرجع مدنیت و تجارت میکردند.

نفوس نطق هر قدر تزايد و طبیعت شان هر چه فعال میشد
بطرف بالا می رفتند. اطراف دجله زمین زراعت نیز نه بود
لیکن از همسایگان بزور می گرفتند. بنا بران بجدال و حرب
مجبور می شدند باین وسیله اسباب حرب و ضرب میساختند
برعکس امالی پایان ..

در شهرها نیز علامت جنگ و جدال و یا صلح و سکون
مشهور میشد؛ چنانچه امروز ساحل دجله و فرات پُر از باقیه
آنها است؛ در اوائل جولانگاه شان کلدانستان و شهر مشهور
آنها (سیرته لالا) بوده در اوقات اخیره مجسمه (غوده آ) نام
حکمدار در اینجا کشف شده است. خیلی مدنی و ساکن بوده اند

حکومت بهمان اندازه عالمگیر نبوده . لیکن تجارت و صنعتِ شان
 تا سواحل بحر سفید سرایت کرده داستان و روایات ایشان
 زبانه‌ها خاص و عام شده افسانه طوفان دران میان است .
 و قتیکه بابل مرکز شد؛ حکومت خیلی شان و شرف پیدا
 کرد؛ اولین کسیکه ۱۹۲۳ سال قبل از میلاد (۲۸۲۱) ماده
 قانونی ساخته از حکمداران این عهد (حامور ابی) که با شمار مدنی
 ممتاز بود . دشت کلدانستان را صحرائی مثبت ساخت جدول
 بندها مثل شبکه بوجود آورد . اما کلدانیها که در آثور نام شهر
 نقل حکومت و سطوت کردند؛ خیلی احتشام دولت زیاد
 شد اگرچه درین دور موافق اصول حرب می نمودند . لیکن
 یغما و تاراج از حد میگذشت پس ازان بواسطه اعتلا و
 شوکت (نینوا) آثوریه باوج کمال رسید . گویا این شهر که اول
 از طرف آثور ابن سام تاسیس شده بود (نینوس) نام حکمدار
 خیلی توسیع و تنزین کرد . و چنانچه نمرود ابن کوشش شهر
 بابل را بنا کرده بخت النصر بوسعت و زینت او اهتمام

فوق العاده ابراز فرمود همه فتوحات آثوریه در همین دور است . سوریه ، ارمنستان ، سواحل بحر خزر و همچنین مصر در حوضه اطاعت او درآمد . سارغون ، سناخریب ، آشور بانا پال با شوکت و فتوحات و آثار درین دور تمیز ورزیدند .

وقتیکه نینوا در سال (۶۲۶ قبل میلاد) بواسطه اتفاق کلدانیها (بآدمها) سقوط کرد ؛ شوکت بابل دو بالا شد . شهر آن قدر زینت و وسعت پیدا کرد که یکصد دروازه از برج را حادی بوده سوریکه ۵۴ کیلومتره طول ۹۵ متره ارتفاع ۲۵ متره عرض داشت دارای ۱۲۵ برج بود ؛ همه با خشت و بچونه کار کرده در طرف ساحل شهر پخته کاری بود ؛ و با یک پیل سنگین با عظمت مربوط بود . بخت النصر همه را ناطولی ، سوریه ، فلسطین را باین شهر بسته بود . اطراف شهر پر از باغ و گل بود . کوچه ها همه در دره با خط مستقیم بمرکز شهر که قصر حکمدار در آنجا (۱۴) هیکتار وسعت داشت منتهی می شد . از عجایب سبعة عالم باغی که در بالای کوه

مصنوعی و باهای منتظم و مستحکم در پهلوی قصر ساخته شده بود بسیار نظر فریب بود هشت معبد بزرگ که هر کدام هفت آشیان داشت اهرام وار مشهود میگردد؛ و هر آشیان بنام یک ستاره موسوم بود. شهر پُر از خلق سوریه، عربستان، ارمنستان، مصر، مد، ایران و سائر بود؛ نمونه عوم بشر بصفه اسیر، زائر و تاجر در اینجا موجود بودند. همچنین نینوا، گویند این شهر نیز دارای سوری که (۹۵) کیلومتره طول و (۳۰) متره ارتفاع داشت، بوده به جولانگاه سه گادی که تقریباً (۲۰) متره عرض دارد مؤسسه بود بالاحصار (۱۵۰۰) برج که هر یک متجاوز از (۲۰) متره بلندی داشت ساخته اگرچه (۳۵۰۰) سال قبل المیلاد بنا شده لیکن در عهد نینوس همین احتشام و زینت واصل گردیده؛ بابل در زمان سلاطین هجدهم تابع مصر شد ولی نینواییها مصریان را مغلوب کرده شام، سامریه را ضبط کردند و خلفای سارغون از بابل مصر را فتح نمودند؛ باز در زمان حکومت سائیس اگرچه

مغلوب شدند ولی حکومت بابل بالآخره مصر را در (قارغامش)
 که پای تخت قدیم (هتیت ۱) بود چنان پریشان و مغلوب
 کرد که مصر یکبار دیگر نظر به آسیا نموده نتوانست (۶۰۶
 قبل المیلاد)

خلاصه نینوا و بابل شانی در تاریخ آشور و کلدان یاد از
 منفیس و تب میدهد که گاهی نینوا غالب و بابل مغلوب
 و گاهی برعکس بوده بالآخره در (۵۳۸) قبل میلادی
 آشوری و کلدانستان زیر اداره ایران درآمده حکومت و سلطنت
 خود را پرود گفته آثار باقیه خود را برای خلف خود که
 بنی بشر است بیادگار گذاشته. بعد از ظهور اسکندر همراه
 ایران جزء ممالک اسکندر گردید حتی بابل مقر اسکندر شده
 اگرچه بخلف اسکندر ماند. لیکن تا زمان شوکت اسلامی باز
 بایران انتقال نموده ..

طبیعت و مدنیت آثور و کلدانیها

(دین ، آبدات ، خطوط ، علوم)

چنانچه در بالا گفته شد که آثور و کلدانی از همدیگر نسبت بحیث طبیعی خود بعضی فرق ها نشان میدهند . معلوم است که همه آثار بشر محصول تربیه یعنی تأثیر محیط و تسلیم (تطابق معیشت ، لباس ، خوراک و اقامت ، کیفیت اختلاط ، اخلاق بحیث است) و تطابق بآن است . بنا بران وضعیّت جغرافی و طبیعی این دو مملکت یعنی آثورستان کوهسار بلند و پست و کلدانستان زمین هموار در زیر سمای صاف است . دائماً مرکز ثقلّت حرب و جدال نینوا و مرکز صنعت و مدنیت بابل بود حکومت نیز در نینوا بیشتر دوام میکرد . یعنی نینوا در سیاست ، بابل در مدنیت تمیّز داشت .

آثوریها فعال ، سخت دل ، قهرمان و خونریز بودند . مدار معیشت خود را بزور و جدال بدست می آوردند . عزم شان

متین و اراده قوی بود . کلدانیها بسته بر عکس آنها بودند ؛ آرام ، کاری ، صلح پرور ، محبت علم و مدنیت ، مشغول زراعت صنعت و تجارت ؛ آثورها تنومند ، چشتم ، بینی و لب بزرگ و کلفت بود . موهایشان دراز ، ریش مجعد ، لباس شان مثل عبای امروزه ایران ؛ اما کوتاه گاهی دراز نیز می پوشیدند . کناره هایش حاشیه دار و طره ناک ؛ کرتیه پشیمی نیز در بر می کردند . وقت صلح نعلین در پا ، هنگام حرب پوٹ استعمال می نمودند . کلاه شان دراز نوک دار بود . بابلها بزینت بتلا موها شانه زده لباس های ظریف در بر و پچوب دست بدست گرفته ببازار و تفرّج گاه میرفتند . مجوهرات و خوشبوئی و مشط کار میفرمودند . روی میز و چوکی می نشستند . با پنجه و قاشوق طعام می خوردند . تعدّد زوجات در میان ایشان جاری بود ؛ مخصوصاً در بابل دختر های لائق و بالغ را در بازار و کوچیه مخصوص می آوردند خوش شکل ها فروخته می شد ؛ بد شکل ها را بان

مبلغ که بدست آورده بودند بشوهر می دادند .

خانه هاسه - چهار مرتبه بوده ، بام هموار و گوشه ها برج دار قبه (گنبد) داشت . همه از خشت پخته و خام ساخته می شد . پنجره (کلکین) نداشت ، روشنی را از درها میگرفت درهای قصر حکمدار نسبتاً ازینها کلان و زمین بامرمها مفروش بود . مزار کلدان و آثور مثل تنور زمینی بود . خارجی ها و بی تربیه ها بیدین ، لائق هر گونه جفا و اذاشمرده میشدند . معبودشان حاکم تمام دنیا دانسته میشد . حکمدار وکیل معبود و خادم ملت . حرب را خود اداره میکرد . شهوی ، حیوانی طبع بودند . در صورتیکه حرب نباشد بشکار که حاضری بحرب می دانستند مشغول بود . بعد از جنگ داخلی یا خارجی در سرای خود مشغول ضیافت و یا بتأسیس بند و جدول آب و شهر جدید یا باصلاح و تعدیل شهر قدیم بود . در اصول اداره تقسیمات ملکیت داشتند ؛ ولایات را والی ها (ساتراپ) اداره میکردند . مأمور عدلیه ، حربیه جدا بود . پیش والی

دفتر دار یعنی مأمور مالیه نیز بود . مصارف حکمدار و معیت او در سفر بزمه اابی آنجا بود .

مبارزه با جدال با در سر بهار سر میشد . حکمدار در باب عمارات مملکت و ساخت معبد - بشرطیکه غلبه اهتمام می کرد و جیبیه خود نمیدانست . اما سر استخدام می شد سیارت هفتاد ساله بنی اسرائیل از همین است . فیلو یعنی کشتی های جنگ داشته در رودخانه فرات و دجله تا خلیج بصره سیر و سفر میکرد .

ابی وقت جنگ همه بعسکر میرفتند و مال غنائم میان عسکر و حکمدار تقسیم میگروید . از اابی مسلح ، فرقه های منتظم تشکیل میدادند . پطلوهای شان بدن چسپیده . لباس های شان از چرم معمول بود . خاصه به هجوم ناگهانی و شبیخون و محاصره شهر و ضبط ملک ماهر بودند . برای حمله دتیر باران نردبان و مناره های سیار در قرب شهر محصور می نهادند به نقب و سنگ نیز اوستاد بودند . فرقه مخصوص داشتند

سواره نیزه دار تیر انداز بود از عسکر سواری خیلی استفاده میکردند . اسب ها چالاک و تنومند بود . در باره محاصره و استحصال سواری یکتا بودند ، و این حال خصوصیت ایشان بود . پیاده تیر انداز ، نیزه دار بود . خنجر خورد بکمر ، موزه در پا نبر بودند . هر نفر همراه خود مثل مشک یکطرف آب داشت که وقت ضرورت پُر از هوا کرده مشعل کدوی آب شناوری می نمودند . مغفرو سپر استعمال میکردند . بالای گاوی نیز با صفهای منتظم جنگ میتوانستند خط مدافع ، قرارگاه ، جبهه خانه و لوازم خانه دشمن را با برانه زیر و زبر میکردند . حتی کشت ، درخت ، ملک ، مال مقابل را ..

خلاصه دشمن پیش هجوم ایشان یا زبون شده روی تسلیم می آورد یا با دیگری اتفاق کرده مدافعه می نمود . بعد از فتح در اداره داخلی مملکت داخل نمیکردند ، به خراج و جزیه می بستند . برین وجه در وقت ضعف ایشان

اختلال و علم استقلال بالا میشد، تاراج و یغما طبیعت عسکری
شان بود بعضاً اسیرها را بصورت بسیار خونین و جانفشانات
تلف میکردند. و باین رفتار خود افتخار می نمودند.

چنانچه لب، بینی و گوش او را می بریدند. چشمش را
کافت ریش و ناخنش را می کنند. زنده در گور یا در میخ
میکردند؛ می کشتند، کله مناره می ساختند. اشیای ذی
قیمت طلا، نقره مال چهارپایا یا اسرا. مملکت خود میآوردند
و بکار سخت استخام میکردند و اذیت می دادند. با اینهمه
خونریزی و تاراج تجارت ترقی کرده بود. چه اشیای غنیمت
بعد از هر جنگ شهرها را پُر میکرد. آهن، چوب های
قیمت دار، رنگ سرخ سنگ های گران بها، قوماش ها،
دندان فیل، عطریات شیشه و آشپز صنعت در بازار آثور
همیشه موجود بود. سلاح و لوحه های معدنی مصنع بعمل می
آوردند. کاروانها باطراف برای تجارت روان می کردند.
از هر طرف اناطولی امروزه بمبادله اموال تجارت جلب میکردند
تجارت شان زمانه خاص و عام عصر خود بود.

خاصه شهر بابل شاه بانوی شهرهای عصرشان شده، مرکز علم، صنعت و تجارت گردیده بود. زراعت موافق فن ترقی میکرد. برای کشت و مضرّت آبخیز، بذر و جدول با بعل می آوردند. حکمدار درین باره خیلی می کوشید و افتخار میکرد. خلاصه آثورها آنقدر که خوریز بودند آثار مدنی نیز گذاشتند، حالا صحرای عراق پُر از جدول و آثار باقیه ایشان است که بقدر کشفیات استفاده میشود.

دین :

آثوری و کلدانی پرستش به قوای طبیعی سماوی می نمودند از آنجمله سیارات سبع گویا معاون و محل اقامت معبودها بود ازینها خوف میکردند همچنین از قوتها، تأثیر جن می ترسیدند. تعبیر دیگر دین عبارت از خوف بود. در هر شهر معبود دیگر ولی مرکز تابع بود. معبود بزرگ و مشهور بعل (ب ل) و بعد ازان شمس و قمر و سائره بود. گویا معبودها کسی که پرستش کند مهربانی و نافرمانی کند غضب میکردند. این حال در

وقت حرب و جدال معلوم میشد. بد را بمغلوبیت و نیک را
 بخلبه مکافات و مجازات میدادند. (شمس) آفتاب که سر
 معبودها و معبود ضیا شمرده میشد (زین) قمر معبود ملیته و تمثال
 پری، (ترغال) مرتخ معبود شیر و جدال؛ (نه بو) عطار و
 معبود علوم و فنون؛ (مردوق) مشتری معبود بابل و قوت؛
 (آستارته) زهره معبوده نینوا و معبوده حرب و عشق و سائر
 یوده. برای معبود بعل و ملیته در بابل و نینوا معبد های
 بزرگ بود. بروج اثنا عشر نیز مستشار های معبودها بودند.
 معبود طوفان و سما و سائر نیز تصور میکردند. ستاره ها
 از اسرار کائنات خبر داشتند. سعد و نحس مقدرات حیات
 بشر بتأثیر نجوم می شد. از روز ولادت تا وفات تعیین کار
 انسان را از خوب و بد آنها میکردند. کاهن ها همیشه همین را
 تلقین داشتند (در زبان شرع ما مذهب ایشانرا مذهب صابین
 میگویند) کیفیت عبادت: همه اهالی در روز مخصوص بمعبد
 جمع آمده خوشبویها و بخورها می کردند و عبادت می نمودند.

قربان می ساختند مخصوصاً اطفال شیر خواره را که بسیار
قربان متعیر بود .

حکمران بعد از حرب برای معبود ها هدیه و قربانها میکرد .
چنانچه وقت حرب از معبود ها مشاقت میگرفت باز پس
استقبال میکرد . جن ها نیز ترجمان معبود و حامی انسان بودند
مرض ها جن های بد بودند که با انسان ضرر می رسانیدند ؛
دفع و جلب اینها بواسطه کاهن ها می شد . طلسم ، طومار ،
نسخه آب دم انداخته برای این مقصد بسخرج می دادند .
و رفع بدی و خستگی می شد . از ترصعات اجرام سماوی
کاهن ها بواسطه جن ها خبرهای مفید و یا مضر میدادند ، گاهی
جسمه معبود ها یک بدن مثل انسان و سری مثل حیوان
مخصوصاً گاو داشته باشد می ساختند گاهی برعکس ..

پیش درب قصر میگذاشتند حامی و محافظ بود . عقیده
تأثیر جن و نجوم حالا در میان اقوام شرق و غرب بقدر
جهالت جاری است ..

معبد با هفت آشیانه و هر طبقه و مرتبه یا سم یک ستاره و برنگ آن ملون بود از پایان به بالا خورد شده میرفت. در بالای هفتین قبه و خانه مخصوصی برای معبود با اشیای ذی قیمت طلا و نقره مزین بود. خانه قشربان و بخور جداگانه بود. رنگ با از پایان سفید، سیاه، ارغوانی، آسمانی، گلآبی، سیمایی و طلایی شده بلند می شد.

معبد با تا یکصد متره ارتفاع داشت چنانچه سور ۲۵ متره ارتفاع و اطرافش با خندق محاط و شهر مستطیل الشكل بود. حکمدار با بعد از غلبه حتماً معبد بنا میکردند همچنانکه قصر خود و سور اطراف شهر تأسیس می نمودند.

دیوارهای خارجی از خشت پخته و داخلی از خشت خام میساختند. لیکن بگلکاری (نیت سازی) بسیار مهارت داشتند. رسما و نیم صورت با در روی دیوار روشن و برنگ تند و تیز نمودار میشد. در بلندی معبد خانه مخصوص راهب (کاهن) موجود بود ترصداست بنجوم میکرد و از آنها خبر میداد.

این است که از ترصد ستارگان حرکت و دوران آنها بحساب و اندازه که وسعت نظرشان میرسد کشف و استخراج میکردند، صفای سما و کشادگی افق ترویج و معاونت میکرد. علم نجوم، هیئت و حساب را ملهم می شدند. آثورها در حیات نیز هر چیز را سنجیده حساب و اندازه کرده اقدام باو میکردند.

رسمها، مجسمه ها همه موافق تقلید تمام انسان، حیوان یا مناظر طبیعت بود. امید جنت و خوف جهنم نداشتند. در صنائع و مشاغل نیز حیات و محسوسات را تعقیب میکردند. در صنعت قالی، شمشیر، چینی (پورسیلن) به بافته و ساختگی دستی خیلی ماهر بودند. کار خشت پخته و خام و مینائی را بسیار بخوبی اعمال میکردند. خشت قصر حکمدار بنشان او قالب زده میکرد یا مینائی بود. ستونها از طلا، نقره و دندان نیل مزین می شد. شهری در میان شهر بود، ازینها تزئینات بسیار غریب می ساختند، معبد، قصر، حصار، برجهای

بزرگ و محترم ساخته خیلی تزیین میدادند . سواحل فرات و دجله و صحرای بین النهرین (میسو پوتامیه) بر از آثار متروکه آنها است . گنبد (قبه) از ایجادات آنها است . به معماری هایکل تراشی ، رسم و کنده کاری و زراعت ترقی کردند . و رسم حیات حکمدار مثل حرب و شکار و مراسم دینی باقیات آثار گذشتند در رسم عضلات تماماً دیده می شد . در خصوص رسم حیوان و تقلید تمام خیلی موفق می شدند .

خطوط

خط آثور و کلدان را میخی برای آن گویند که با میخ سه پره روی خشت کافه می نوشتند . بعد از آن بافتاب و آتش خشک کرده ثابت می نمودند . این خط بخط میسماری ایران قدیم خیلی شباهت دارد همچنانکه زبان شان قسماً بزبان عبرانی شباهت داشت لیکن لسانی که ایشان استعمال می کردند لسان سلفهای خودشان بود ، رسوم آقا بود اما خواندن و نوشتنش خیلی مشکل است . کتابهای شان در

علومیکه جمع و تدوین شده بهمین خط بالاس خشت ها
 ثبت میکردند. کتابخانه ها داشتند. مقاوله ها، عهدنامه ها،
 یادنامه ها، امضا و مهرها همه بهمین خطوط و به همین طور
 روی خشت ثبت کرده می شد. رسم جن، حیوان یا مناظر
 نیز در بالای همین سنگ کنده و بیانات او را بهمین خط
 علاوه می کردند ..

خلاصه: آثوریها و کلدانیها هر قدر که از حرب و ضرب
 خط میگرفتند، همان قدر بعلم دوست و بصنعت و تجارت
 و مدنیت باطل و شافل بودند. در عالم مدنیت بشر نبیلی
 یادگارها گذاشتند. در اوّل و به ازین مدنیت یونانی ها
 استفاده کرده اند. چون کشف کسوف و خسوف، دایره را
 به (۳۶۰) درجه، دقیقه، ثانیه، تقسیم کردند. یک قسم سیار
 را کشف نموده، برای سال و ماه هفته و روز را مقیاس
 تعیین کردند. سال را به دوازده ماه و ماه را به (۳۰) روز
 و هفته که موافق سیارات سبع است به هفت وضع نمودند.

سال قمری و شمسی هر دو را داشتند . سر سال قمری شان
از ماه نپسانو (اپریل) بود ساعت ، دقیقه ، ثانیه ، ایسجاد
کردند . برای طول اندازه وجب و آرنج را معین کردند
چنانچه اچین ایشان به شصت جزء منقسم بود هرگاه به (۳۶۰)
ضرب کنند یک (ستاد) میگفتند (مطابق ۱۸۹ متره بود)
همچنانکه عدد اعشاری میدانستند اعداد مرکبه نیز استعمال
میکردند برای مقیاس اوزان (تالانت) که مطابق $\frac{1}{4}$ ۳۰
کیلوگرام بود اساس میدانستند . تالانت اجزا نیز داشت .
خلاصه فن ، دین ، السنه و تاریخ و علوم را جمع و
تدوین کرده بکتاب نقل دادند . کتابخانه آثور بانا پال
از آنجمله است که بالاخره کشف شده ..

اینک علمای فرانسه و انگلیس در باره خط میخی نبلی
زحمت کشیده حروفات و هجای آنها در یافتند ؛ و تاریخ
آثور و کلدان را از روایات بحقیقت آوردند ..

فلسطین - عبرانیها (بنی اسرائیل)

ساحل های یوردان (شریعت الکبیر) که از کوه (هرمون) بنیان کرده در جنوب به بحر لوط منصب میگردد؛ بالآخره «فلسطین» نام گرفته، از شمال بجبل (لبنان) و از غرب به (بحر سفید) و از جنوب و شرق بدشت بے پایان و ریگستان های (نیم جزیره عرب) متصل است. در تابستان خشک و در زمستان بارانی میباشد. سواحل بحر مالک اقلیم ملائم. میوه و نباتات خصوصی را دارا پورتقال، لیمو، زیتون، انار و خرمای روید و برای چرای حیوانات مرعی و علفزارهای خوب دارد. کسارهای جنگل دار سبز. هر طرف نمودار است. در اقل عبرانیها (سامینهای آنسو) درین حوالی از دلتای مصر و منصب های شط العرب آمده بشمالی مشغول گردش بودند. عمالقه (آما لخت) در جنوب و فنیکه در شمال بوده فلسطینی ها که اهل اصلی اینجا هستند، در جنوب فنیکه بودند.

فلسطینی (۱ مردمان کوچی) عبرانیها را بخوبی قبول نموده جای
و مأوا دادند. عبرانیها جای - جای در کشت زارهای کنعانیها
جایگیر شده گاهی بشبانی و گاهی بزراعت مشغول گردیدند.
چه از فرات تا نیل رگزار ایشان نسبت باینجا خیلی خشک
و بی برکت بود ..

در سبزه زارهای لطیف و روح پرور اینجا اختیار اقامت
کرده از حیات عنثرت بقوم و ملت انتقال نمودند، اقامتگاه
و قصبه و شهر بنا نمودند. معیشت بدوی و پندارانه و
متوکلانه شان روز بروز قوت یافت ..

(ابراهیم، یعقوب، یوسف، موسی علیهم السلام)
عبرانیها با رئیس قبائل یعنی انبیای عظام که همدی امور
روحانی و جسمانی بودند تابع و پیرو می بودند. و بلا واسطه
» بابدیت (یهوا) مناسبت دارا میدانستند. و به پیغمبر
بهین سبب خیلی مربوط و تابع بودند ..

از انجمله ابراهیم علیه السلام که همدی بزرگ و مشهور آنها

بود در شهر (اور) یعنی آقاده قدیم که کلدانستان جدید گردیده بود تولد یافته .

قابلیت دینداری و صدق و امانت فوق العاده داشت . به وحی و الهام قدسی لائق بود . مومی الیه از وطن داران خود و عبراینها هر کس را براه راست و یگانگی خداوند متعال دلالت میکرد ؛ از نجوم و بت پرستی منع می نمود . «اشیائیکه بدست ساخته میشود عبادت کردن و ازو امید و خوف نمودن دیوانگی و جاهلی است» میگفت . خاصه به پدر خود آذر دلسوزی و راهبری میخواست بکند قبول نمی شد .

از ابدیت (یهوا) و خالق کون و مکان برایش همچنین الهام می شد : «اگر قوم و اخفاد تو براه حقیقت و راستی باشند ایشانرا پایدار و تکثیر خواهم کرد . حنیف و شریفترین ملل خواهم نمود و صالحان را بارض مقدس جای خواهم داد .» برین وجه ابراهیم حنیف علیه السلام بمعبود های اقوام و وطنداران خود استهزا میکرد و حق و حقانیت را برای

آنها نشان میداد آنها تعصب میکردند و عقیده شان که عصرهای
 دراز و ران ثبات بود الفت داشتند؛ ترک کرده نمیتوانستند.
 باو اذیت و جفا می نمودند. بنا برآن دلتنگ شده بدرگاه خداوند
 و ابدیت مناجات و دعا کرده مساعدت یافت؛ ترک وطن و
 ملک نموده با پیروان و برادر زاده خود لوط علیه السلام بطرف
 کنگان هجرت نمود. (۲۰۵۶ سال قبل از میلاد)

اسمعیل، اسحق علیهما السلام :

حضرت ابراهیم در اوایل فرزند نداشت؛ بعد از یازده سال
 هجرت (اور) که نبیلی سالخورده بود (۲۵ - ۸۰ سال داشت)
 در وطن جدید (کنگان) بموافقت زوجه خود ساره با حباریه
 خود هاجره تأهل کرد. از او فرزند صدیقی اسمعیل نام بعد از آن
 از ساره ولد شریفی اسحق عطا شد -

رفیق حبیبیت، و افکار و برادر زاده او حضرت لوط علیه السلام
 بسبب بی امتزاجی جدا شده بطرف جنوب و شرق بحر لوط

رفته در حوالی (سدوم) بهدایت و عبادت مشغول گردید .
و ابراهیم علیه السلام در اطراف جنوب کنگان و بسیار
آن حوالی سیر و گردش میکرد و پیروان خود را به آداب و
توانین الهی واقف و آشنا نموده ملهات و تلقیات خود را
می آموزانید .

تضا را تخطی که اسباب جلا و پریشانی آن حوالی باشد
واقع شد . بنا بران در سیاحت جنوب و غرب دوام کرده
اگرچه بمصر آمد . لیکن چندی بعد حرکات ناگواریکه از مصریان
و حکمدار آنها دید ، اقامت مصر را نیز ترک کرده باز بارض
موعود آمده در قرب (خلیل الرحمن) جای گرفت . حضرت
ابراهیم علیه السلام این بار با شرف پینمبری قوه مؤیده
مادی و عسکری نیز کرده بود . لوط علیه السلام که بدست
کنعانیها در سدوم مدتی اسیر بود ؛ تخلیص کرد . کنعانی با
بقوت روحانی و مسلک سبحانی او زیاده از اول حرمت
کار گردیدند .

پیغمبر او کو العزم و پدر ملت حنیف ابراهیم علیه السلام
در امتحان قربان فرزند دلبر خود صداقت و امانت خود
را و تقی که اثبات کرد یعنی اسمعیل را (بنا بر شهرت این
مسئله) در مسلخ برده به امر ربانی اطاعت کرد ؛ فضیلت و
شرف خانواده او زیاد شد . از آنجا که رشک و رقابت ؛
خاصه بنی نوع انسان است ؛ اسحق و مادرش یا اسمعیل
و ما جره امتزاج کرده نتوانستند .

حضرت ابراهیم اسمعیل را با والده اش بطرف حجاز فرستاده
خود همراه اسحق و ساره در آنجا ماند و بعد از وفات فرزند
کوچک او اسحق خلیفه ابراهیم علیه السلام شد .

یعقوب و یوسف علیهما السلام

ابراهیم علیه السلام پیش از وفات ؛ دختر برادر خود
رفقا بنت لابان را که در حیرون بود با اسحق تزویج کرده
بود از آن دو فرزند یکی عیص ، دیگر یعقوب علیهما السلام
بدنیا آمدند . همچنانکه میان اسمعیل و اسحق علیهما السلام

رقابت با نشینی بوجود آمده بود اینچنین میان فرزندان او عیص و یعقوب نیز بتقریبی کشمکش خلیفه‌گی بحصول پیوسته بتدبیر مادر شان با نشینی به یعقوب ماند. عیص ازین حال بسیار در غضب شده میخواست سوء قصدی بجان یعقوب کند اما یعقوب پیش خال (مامای) خود بحیرون گسیخت در آنجا فیض قدس برایش نظر کرده باز با برادر خود دوست شدند.

یعقوب علیه السلام اولاً لیا بعد ازان رحیل نام همشیرگان که دختر مامای او بودند - یکی را با تقضای پدر دختر، دیگر را به تقاضای محبت خود - تزویج نمود. از محبوبه او رحیل بنیامین و یوسف بوجود آمدند؛ خیر ازین اگرچه ده فرزند دیگر داشت؛ لیکن محبت و توجه یعقوب همیشه معطوف بیوسف بود. بنا بران ایشان رقیب و رشیک او شدند. مخصوصاً بسبب خواب یوسف صدیق^۱ که (در قرآن کریم ذکر آن است)؛ اگرچه بوجودش ضرر نرسانیدند اما بوسیله

او را بکاروان مصر فروختند . از آنجا که یوسف صدیق
 عزیز و منظور پدر و مادر بوده خوشنودی و رضای آنها
 را حاصل داشت ؛ در مصر نیز پرست وزیر ملک مملکت
 افتاد در سن ۱۱ سالگی اسیر باشرت گردید . زیرا که
 حسن مطلق بسیمایش تافته فیض تقدسی بدش پرتو انداخته
 بود . زلیخا که زن ولی نعمت او بود ، هیران و دل باخته
 او شده سرمایه ذوق خود میخواست بکند ؛ از او روس
 التفات ندید . چونکه هدایت (ابدیت) قرین حال یوسف
 بود . باین وسیله چندی در حبس ماند . لیکن بصدق کفّار
 و حسن رفتار - بوسیله تعبیر خواب مشهور فرعون - ازان
 ورطه خلاص یافته (وزیر ارزاق) گردید . (رؤیای فرعون
 این بود که هفت گاو ضعیف هفت گاو ملحم را خورده
 معبران و مؤبدان از تعبیر او عاجز ماندند . یوسف « بعد
 از هفت سال فیض و برکت هفت سال قحطی می آید
 بنا بران تدارک باید دید و گرنه عسرت پیش می آید » گفته

تعبیر کرد، فی الحقیقه چنین شد)

و تئیه در مصر و جوار او قحط واقع شد. برای ارزاق
از هر طرف گرسنگان و فلاکت زدگان می آمدند. در آن
ایام برادران یوسف علیه السلام پسرهای یعقوب علیه السلام
نیز بمصر آمدند. بوسیله گندم؛ یوسف علیه السلام ایشان
را بسیار عالی جنابانه قبول و احسان کرد و خود را شناسانیده
عفو قبائح گذشته نموده در سواحل سولیس (که سر) جای
داد. پدر خویش را با برادر تسلی کار خود در سایه عاطفت
گرفت. پهره حضرت یعقوب شگفت و چشم شان منور
گردید خاصه درین قحط و خشک سالی ..

بنا بران اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام که «از خالق
خود با بسیار مجادله نفس و صلاح» باین لقب شریف
سرفراز شده بود، شکر و ثنا نموده در آنجا از دنیا گذشت
و جسد مبارکش بموجب وصیت او در وطن اول برده شد.
خلاصه یوسف یک شعبه اولاد جد خود (یعنی ابراهیم را

در اقامتگاه جدید (که سه ن) بحال قوم و ملت تکثیر و رونق داد . گویند بنی اسرائیل وقتی که بمصر هجرت کرده بودند هفتاد نفر بودند و بعد از دو عصر قریباً بیک بیون بالغ شدند شعبه دیگر اولاد ابراهیم یعنی اسمعیل در ارض حجاز تشعب نموده قریش و سائر قوم نجیب عرب بوجود آمدند .
موسی علیه السلام

یوسف علیه السلام مهاجرین بنی اسرائیل را در عصر خود بنا بر دو سبب قبول کرده بود اول آنکه خود وزیر اقتصادیات و مالیات بود دوم آنکه فرعون با دران وقت مصری نبودند بلکه هقسوس یعنی آسیای و عربستانی بودند .

این است که بعد از سقوط و اخراج هقسوسها باز حکومت بدست مصریها گذشت و خاصه طبیعت ایشان نفرت از خارجی بود . علاوه برین بنی اسرائیل خیلی جمعیت بزرگ شده باعث اندیشه مصریان گردیده بودند ، خلاصی از جمعیت بنی اسرائیل نجنه آمال مصریان شد در حق بنی اسرائیل هر

وسیله اذا و جفا می کردند، تحقیر می نمودند، بکارهای طاقت فرسا میداشتند. از حبس و ضرب نفی و قتل نیز خودداری نمیکردند.

خاصه بنا بر خوابی که فرعون دیده در اندیشه افتاده بود همه فرزندان ذکور بنی اسرائیل را حکم قتل می داد، اما تدبیر ناقص خود موفق نشده چه، ازین میان خداوند متعال فرزندی را که مادرش در سیدی گذاشته بآب نیل انداخته بود زن فرعون در ساحل دیده او را خلاص کرد. همین معنی موسی نام نهاده شد در قصر فرعون تربیه یافت. از موسی بسیار عجیبه مشاهده کرده هلاکش را خواستند. اما حکم آسمانی جاری شده باعثنا تربیه دید و بزرگ شد. لیکن حال خراب قوم خود را وقتیکه دانست. بمصریان کین بست. همیشه برای خلاصی آنها می اندیشید. چه، بقوم خود دلش سوخت و بمصریان اظهار نفرت کرد. روزی یکی از مصریان که با یکی از بنی اسرائیل سخت تحقیر و تذلیل کرده، گفتگو و کشمکش

نموده آخر مصری را قتل کرد . رفتار و طبیعت ایشان را تنقید و استنزامی نمود . بنا بران موقع موسی تنگ گردیده ، بیم آن بود که گرفتار جناحی سخت و معامله های ناگوار گردد . به حجاز ، بجزرت و فرار نموده در آنجا یا دختر ثعالب علیه السلام بند از ملازمت بسیاری از دوا لج کرد .

بنی اسرائیل که در مصر مانده بودند روز بروز زندگی برای شان سخت و تنگ شده چشم امید بر طرف برای خلاص خود دوختند ؛ بالاخر موسی علیه السلام واسطه این نجات باراده قدسیّت (یهوا) شد . همراه برادر خود هارون م که نسبت بموسی فطوق و مدبر بود خود ها را مأمور دانسته دوباره بمصر پیش رجال فرعون آمده براه حق و انصاف دعوت کردند . اندر ز ها دادند . فرعونیان گوش نکردند . اینک براس بنی اسرائیل غیر از خروج دیگر چاره نماند . درین باره موسی و برادرش خیلی اصرار کردند . بنا بران فرعون که درین اثنا بظلاکت اقتصادی و اجتماعی گرفتار و مشغول بود در اوّل

دوله قبول کرده ایازت داد. و قتیکه بنی اسرائیل عزم خروج از مصر نموده قدم در سفر گذاشتند، خیلی جمعیت داشتند. هجرت ایشان ضربه و فَلَاکت بود. یعنی از استفاده اقتصادی زراعت خلاصه از فائده مزدوری آنها مصریان را محروم می گذاشت. بنابراین فرعون نکول کرد. بقوه عسکری مراجعت نموده پس خواست، دلی کار از کار رفته بنی اسرائیل بسأل نجات رسیده بودند، مصریان بایوس و قاسر شده خیلی ضرها دیدند.

خلاصه بنی اسرائیل با اسباط دوازده گانه خود از مصر به بیابان سینا داخل شدند و سالهای دراز درین دشت با زحمت بسیار زیر چادرها و گرد بادهای تند خشک عمر گذرانیدند. عاقبت بقیض و فوز روحانی کامیاب شدند، موسی علیه السلام از طرف الهی اوامر عشره تلقی نمود.

«به یگانگی خداوند گردیدن، از پرستش بت با نفرت کردن اسماء الله را در جایهای پاک با احترام یاد نمودن، روز شنبه

دست از کار کشیدن ؛ حرمت و اطاعت پدر و مادر را زدن
 کردن ؛ از قتل ، زنا و دزدی اجتناب در زمین ؛ احترام
 به سالکان را داشته در خنّ ایشان زبان درازی نه نمودن ؛
 بخانه ، زن و این و اموال به سایه نظر مدوختن . اجرای آئین
 خروج مصر یعنی بی نمک خوردن ؛ آئین صدور اموال عشره ؛
 عید گل گرفتن ؛ خاطره روزهای چادر نشینی که در بیابان
 سینا بود ؛ عید (فی بنی) داشتن ..

اینک یزده احکام تورات که کتاب مقدس ایشان
 بود درین ایام فائز شدند . عقیده که از وقت ابراهیم
 علیه السلام داشتند باین وسیله راسخ تر شد .

لیکن موسی و قتیله در سینا مشغول عبادت و قدسیّت
 بود یاد اقلیم لطیف و سبزه های مصر و سواحل عطر آگین
 و سودای الفت آن دیار باز در دماغ بنی اسرائیل زنده
 گشت . معبود های مادی مصریان (آپیس) را یاد کرده از
 طلا و جواهرات گوساله تزئین دادند و پرستش نمودند آنقدر

مصر بودند که بارون منع کرده نتوانست. بنابراین پس از
 عودت موسی علیه السلام میان او و برادرش و اعیان بنی
 اسرائیل خیلی گفتگوها، توقع آمدن موسی دوباره ایشان را برآه
 راست سوق داد. تسلی گاه روحانی و جسمانی شان تورات
 را ارائه نمود و لمحات او سبب نجات آنها گردید، در
 قریب حدود کنعان امور اداره را به یوشع علیه السلام
 گذاشته از دنیا انتقال کرد. اگرچه یوشع پیغمبری سرپرست
 و مدیر شد، لیکن اصل موجودیت و مدیریت آنها بواسطه
 مؤیدان، تهرمانهای ملی و دینی ایشان بحال پیوست ...
حکام :

یوشع علیه السلام برای بنی اسرائیل قصبه زیلو - زیتون -
 را مرکز روحانی اتخاذ کرد. هر سال آئین را در آنجا اجرا
 می نمود. ارض موعود (کنعان) که بنی اسرائیل مخصوص و
 موعود خویش میدانستند؛ بعد از دو سال بواسطه این فرماندان
 روحانی قسماً نصیب گردید. لیکن کارهای عسکری و اداره

ملکی از دست تهرمانهای ملی (حاکم ها) که بتائید ربانی ممتاز
 شمرده میشدند، مفوض بود. تشکیلات قسماً در زمان موسی
 علیه السلام تأسیس یافته بود. برای هر پنجاه نفر یک حاکم
 سوم که زیر صلاحیت حاکم دوم و این نیز تحت نفوذ
 حاکم اول وضع شده بود برین وجه اولاً شرقی یوردان
 که خیلی خشک و غیر معمور بود تصرف کردند. آهسته
 آهسته بغربی قدم گذاشتند. چه، کنعانیها نیز درین اوقات
 ضعیف بودند. اسباط بقدر قابلیت و استعداد خود درین
 مبارزه ها اشتراک کردند و اراضی مفتوحه و متصرفه میان
 آنها تقسیم شده حکومتهای کوچک - کوچک تشکیل دادند.
 برای سبط (لاوی) یعنی قبیلۀ موسی^۱ عشر واردات اینجایها
 تخصیص یافت. زیرا موسی^۱ منجی اسارت، باعث سعادت
 اسباط بنی اسرائیل شمرده می شد. و این سبط به کارهای
 روحانی و علمی اشتغال میکردند. سبط یودا و سیمون نیز
 خیلی اظهار شجاعت و بسالت نمودند. خاصه یودا .. سبط

دان در زیر ادارهٔ یوشع علیه السلام و سبط ایساخر و زیلون در جوار آنها بود اما ایشان صلح پرور و مدنی طبع تر بودند. اولاً (مواب) و (عمونیا) را مغلوب کرده مملکت شان را ضبط نمودند. بعد از آن بواسطهٔ (روبن) و (جاد) و سائره باکنعانیها زد و خورد کرده جایگیر کنعان شدند.

خلاصه در سائیهٔ تهرانیها و فداکاریهای حکام و مرشد های ملی یوشع، بدعون، ایفتاح، شمشون و ده بوره نام زنی که صاحب کرامت شناخته میشد و اشموئیل علیه السلام دورهٔ فتوحات بنی اسرائیل با درج اعتلا رسید همه اراضی فلسطین و کنعان بتصرف بنی اسرائیل در آمد. لیکن در عهد اشموئیل جوانی و غرور این ملت اختلافات و موقع پرستی تولید نموده از اعتقادات صاف حق پرستانه دور ماندند. استبداد و تحکم حکم فرما شد. اختلافات بطور پیوسته. اقوام جوار و االی فلسطین فرصت یافته بنی اسرائیل را در زیر نفوذ خود گرفتند. عسکر شان پریشان شد. مرکز روحانی شان (زیلو) ضبط

و خراب گردید . اسیر و ذلیل شدند . اشموئیل و وطن
 خوانان در هر طرف باین تضییق و تسلط خارجی فریاد کردند
 حسب انتقام و مردی در شخص یکی از سبط بنیامین تجلی
 کرد . دعوی استقلال و استقبال روشن بنی اسرائیل را
 طلب کرد .

ملوک پوپیمچر (طالوت ، داؤد ، سلیمان علیهما السلام)

دیربست فلسطینی های بنی اسرائیل را مطیع و مغلوب نموده
 حتمه اداره آنها از خود والی گذاشته بودند . والی های در باره
 بنی اسرائیل هر طور ظلم و جفا روا می داشتند . چه شهر
 های مقدس ایشان خراب و تابوت العهد آنها را ضبط
 نموده حریت دینیّه و ملیّه بنی اسرائیل را غصب کرده
 بودند . رنجیدگی های حسیات ملی و دینی ایشان پر شده
 راه نجات و خلاص خود را متضرعانه از درگاه خداوند قاضی
 و متعال می خواستند .

اینک نجات و رونق بنی اسرائیل در سیمای همین طالوت

نام توانندان ملی تجلی کرد .

این دوران و فیضان در اوّل و هله بصفت سرعسكر
و بعد ازان به حکمداری (ملکی) شناخته شد . همسایه والی
فلسطینی با بوده ظلم و اذای او را بچشم خود مشاهده میکرد
اگرچه بعضی از بنی اسرائیل لیاقت مردانگی او را بعرض
اشموئیل رسانیدند ، لیکن اکثر شان قبول نکردند . مع مافیه
مشاء الیه او را تقدیس کرده گزید . چونکه بنزد یهوا یعنی
خداوند تعالی امتیاز این شخص قبول یافته بود . یک عده
عسكر که زیر دست او داده بودند اولاً بمحافظه حدود مشغول
شده پنی در پنی با فلسطینی با ، آمونیهها و عمانه جنگ های
سخت کرده مغلوب نمود . اشموئیل علیه السلام براهبری و
هدایت موظف گردیده عدل و حقانیت تعلیم میکرد . طاوت
شخصاً حیات ساده می گذرانید . با ارکان حکومت که عبارت
از پنج - ده نفر بودند ، یکجا طعام میخوردند . قصر و سرای
حکمداری نداشت در ده می نشست .

لیکن آهسته آهسته از غرور کارروائی خود، بمشورت و یاری اشموئیل و علمای ربّانی سرفرو نکرد و اکثر علما و صلحا را بقتل رسانید حتی در کارهای روحانی و مذهبی نیز مخالفت کرد. مثلاً بنی موافقت و مشارکت اشموئیل آئین قربانی که اجرای او مخصوص دستیاری پیغمبر بود ایفا کرد. روزه شکنانه که جهت منطوقیت ملی خود را مأمور می دانستند پسر بزرگ طالوت نقض کرده بود بقتل پسر خود یوناتان اصرار نکرد.

همچنین خزینۀ حکمدار عمالقه را خود تصرف نمود و قتل مشارء الیه را بعمل نیاورد و لهذا ..

این است که شرف و اعتبار طالوت میان قوم دیندار بنی اسرائیل سقوط کرد. اشموئیل علیه السلام «مرحمت الهی از سر طالوت و شرف حکمداری از خاندان او برداشته شد» گفته اعلان نمود. بصورت مخفی یک جوان را تقدیس نموده به حکمداری گزید.

داؤد علیه السلام

جوانی که اشموئیل گزید در اوائل از بیت اللحم بود بشبانی مشغول و بحسارت، هوش، طلاق لسان و الحان خوش معروف بودند، شبانی به سایی پایه - پایه بمشورت اشموئیل و بقدر لیاقت خود بدامادی طالوت ممتاز گردید. چه، جالوت که امیر فلسطینی با بوده بنی اسرائیل را تحقیر می میکرد داؤد علیه السلام مجاهدانه برآمده مغلوب و سرش را بعصا و سنگ پاره - پاره کرده بود. میخال دختر طالوت از پدر زیاده تر باین جوان دل بسته و مهربان شد. روز بروز شرف و اعتبارش میان خلق افزوده محبت و حرمت روحانی و ادارای قوم بنی اسرائیل را بخود جلب کرد. مگر طالوت را .. چه، طالوت همچنانکه از شرف روحانی پیغمبر زمان اشموئیل چشمش خیره شده بود این چنین بروقت روز افزون داماد خود داؤد علیه السلام زیاده تر آتش حسدش دو بالا شد. این بود که بمقتل داؤد قرار داد؛ پاره جوئی

میکرد. لیکن میخال شوهرش را از ضمیر پدر خبردار کرد.
 بنا بران داؤد بطرف وطن اصلی خود بیت اللحم فرار و عودت
 نمود. از قسم روحانی و عوام بسیار کس گرد او جمع آمدند.
 بهمت و مقصدش را ترویج و تقویہ میکردند، این است که
 منتظر وفات طاوت و امیدوار اداره مملکت گردید.

طاوت بعد ازین برای پیش رفت کار خود هر قدر
 کوشش و بندوبست امور اداره مملکت سعی کرد، موفق نشد.
 چه، بیشترین عسکر ازو روی تافتند. مع مافیه برای
 رضای خدا از دلاوری باز نه ایستاد. با فلسطینی ها چند
 بار داخل محاربه شد؛ لیکن بالاخیر در یکی ازین حرب ها
 همراه پسران خود مقتول افتاد. سرش بدست فلسطینی ها
 و جسدش بدست بنی اسرائیل آمد، سرش در آنجا بحقارت
 تشبیر و بدنش در اینجا با حرام تکفین یافت.

داؤد علیه السلام که در ملک خود منتظر این روز بود؛
 از جنوب و غرب سر برآورده اولاً با مناسبت فلسطینی ها

حکومت خود را تحکیم داد . بقایای لشکر طالوت را یکی از فرماندان جسور او (ابنه ر) جمع کرده بطرف شرقی یوردان برد . چندی با داؤد اگرچه میدان مقاومت خواند ؛ لیکن مغلوب گردید . داؤد از همین روز در شرق و غرب حکمدار جسمانی و پیغمبر روحانی بنی اسرائیل خوانده شد .

دولتی که از جمعیت دوازده سبط بنی اسرائیل بعلم آمده داؤد علیه السلام بنام « دولت یهودیه » احیا کرد .

داؤد علیه السلام بعد از آن آسوده نه نشست . لشکر خود را تنسیق و تنظیم کرد . عساکر خاصه تشکیل نموده ، اگرچه بیشتر خود بمسکرمی رفت ؛ اما عساکر را بمسراتوام و حکومت جوار مظفرانه سوق میداد ، موایها ، آرمیها ، آمونیها ، فلسطینیها ، سوریه گیها و عمالقه را یک - یک در زیر اطاعت خود آورد . پای تخت آمونیها (رباط آمون را) ضبط کرد . فنیکه را (بیابان ایشان در پایان خواهد آمد) نیز با دولت یهودیه متفق ساخت . از قرات تا بحر احمر (فلزم) ممالک خود را

توسیع داد. فتوحات و سیاست بنی اسرائیل در عهد داوود باوج کمال رسید. لشکر دائمی تشکیل کرد. از رعایا واردات منظم اخذ نمود. از محاربه با مال غنایم جمع کرد. برای مرکز سلطنت موقع مستحکم (یه بودش) که از شهرهای کنعانیها بود ضبط و اعمار نمود. قصر حکمداری خود را در آنجا بنا کرد و همش قدس شد. برای معبد یکساحه تخصیص داد و تابوت العهد را از فلسطینی با استرداد کرده درینجا آورده و زیر یک چادر عبادتخانه خود را برپا ساخت. برای قصر و پایتخت نسبت اهمیت داد و اقامتگاه خود را از (حیرون) بقدرس نقل کرد.

خلاصه داوود علیه السلام مجاهده بسیاری می نمود در پای تخت خود از غنایم و واردات خیلی ثروت و دولت جمع کرده شهر و قصر خود را تزئین داده بدیعه پسند و متجردانه عمر بسر کرد. در داخل دربار و شهر اختلال با بظهور آمد. از جمله فرزند بزرگ خود آیشالوم که در حیرون دعوی استقلال مینمود

اگر چندی او را فرار کرد لیکن در آخر مطلوب و مورد هم ساخت
 بالاخر تلبش به فوق و طبقات مرابطه شده بجمعه عظمایان
 (مزامیر) خود تامل شده دست در جاکشید و حکومت کشید
 وفات یافت ..

سلیمان علیه السلام

داود علیه السلام و قتیله امور سلطنت را بفرزند کوچک
 و قابل خود سلیمان سپرد با وجود جوانی و شباب یعنی بیست
 ساله بودن در حال به نظم و نسق کارهای حکومت اقدام کرد.
 اما بصلح و حقانیت .. جدال او عبارت از تشکیل و تدمیر
 برادر خود او و نیا و مخالفان و اکیال فتوحات پدر خود بطرف
 کنعان بود . اسرای کنعان در اعمارات استیضام میکرد . اما
 عصیان و اختلال اقوام تابع را دفع کرده نتوانست و
 دعوی استقلال آنها را مجوراً قبول کرد . ولی یک مجموعه
 قبیل (کشتیها) بوجود آورده در بحر احمر زیر اداره ناخدایان

(ملاحان) فنیکه بکار انداخت . از سوریه گرفته تا جنوب
 عربستان ، یمن - صنعا و مصر تأسیس تجارت و کنت نمود
 با فرعون صهریت پیدا نمود با ملک صور (حیرام) و ملکه
 سبا (بلقیس) عقد اتفاق و مزاجت کرد . برای کاروانهای
 جنوب و شمال قدس را گذرگاه و تجارت خانه ساخت و
 از کاروانها محصول (گمرک) میگرفت و از عین المال خود
 نیز کاروانهای تجارت تشکیل کرد . در خلیج عقبه یک ایستگاه
 کشتی بوجود آورد . ملاحان تا مصر و هند سفر میکردند . از انجا
 طلا ، مجوهرات ، عطریات و جور ، جور مرغ ها و دندان فیل
 می آوردند .

خلاصه دور سلیمان علیه السلام با صلح و مسالمت و تجارت
 و ثروت ممتاز شد . بنی اسرائیل که خیلی فقیر و از تجارت
 و اقتصاد بی خبر بودند ؛ باوج کمال عز و شرف رسیدند .
 قصه سلیمان و بالواسطه بنی اسرائیل داستان دور و نزدیک
 عصر و اقوام گردید . حکمداران حواریارزش می آمدند . هدایا

می آوردند. بسیار زن با در نکاح و قرارش او بود. در عهد او تجارت، عدالت و حکومت موازنت پیدا کرد. محب علم و سلطنت بود. علم و حکمت حیوانات و آنچه و ضرورت اشغال جمع و تدوین نمود. منافع زیاد بری و بحری بدست آورد در سرای و قصر سلطنت خود بالای تخت مرصع و مرقع نشسته عرض رعایا را می شنید. بر عکس نظام پیشین که ایشان در گذرگاه و ممر املی عرض و داد می شنیدند. تختش از طلا و دندان فیصل معمول بوده لازم و مصارف قصر و حکومت بر سال بزرگ یک منطقه دوازده گانه محول بود. (۱۳۶۹۰۰۰) ملکشان را به دوازده منطقه تقسیم کرده اداره میکرد. (۱۳۶۹۰۰۰) و درارت حکومت میراند. گویند داروات سنوی ملکشان تقریباً (۱۳۶۹۰۰۰) سه صد و هفتاد و شش هزار کیلو غرام طلا بود. در باب عبادتخانه و قصر خود آن قدر ثروت صرف می نمود که تاریخ بنی اسرائیل یاد نداشت، تختش چون طیاره بدوش هوا بود. حسب المادش بهر جا که میخواست می رفت.

مسجد اقصی :

سلیمان علیه السلام این عبادتخانه را در عرصه منتخب پدر
نخود داود علیه السلام بنا کرد ۱۰ متره عرض - ۲۰ متره طول
و ۱۵ متره ارتفاع داشت . رویش بطرف شرق مشوجه
دیوارها از سنگ های کلان مخلوک و چوب سدره کاه کرده
و در پایش از چوب جوز معمول بود . مدخل معبد دو ؛ و داخل
شست ستون مرصع و یکنه داشت . داخلش از دو سالون
(کوتی) بزرگ عبادت بود که اقل محراب ، ششمدان
هفت پایه و میزنان را عاری بوده (محل مقدس) نام
داشت و دوام از تخته های مرصع و مطلا معمول بوده درینجا
کشتی یهوا که زیر بال های ملک ایستاده (قدس الاقداس)
شمرده می شد . علامات سبع و خزینه در حجرهای سه مرتبه
حویلی این معبد محافظه می یافت . « قدس الاقداس » خصوصی
و « محل قدس » عمومی بود . بخور درین جا سوخته و نان
درین جا نهاده می شد . در حویلی عبادتخانه محراب قربان

محیط مفرق (طونج) و برای شستن دیگ کارد و بیل
های قربانی بسیار حوضک ها بدوش گاد های دوازده گانه که
از مفرق محمول بود وضع شده بود .

خلاصه سلیمان علیه السلام در ظرف هفت سال خیلی
ثروت و زحمت بخرج داده و قربانی های زیادی از گاو
و گوسفند اجرا نمود . این معبد با اصول معابد مصر و
بدستکاری بنا های فنی که آن قدر محتمل ساخته شد که نسبت
بحال بنی اسرائیل که از صنعت و ثروت محروم بودند خیلی
قوی العاده بحساب میرفت . رهبان خوش و اهالی بسبب
مصارف و مخارج زیاده تا ممنون شدند . مخصوصاً غرور
و نخوت جنوبیها بالای شمالی ها خیلی سخت بود . حکومت
منتقم شد .

(یهودیه و اسرائیلیه)

بعد از چهل سال سلطنت سلیمان علیه السلام ولیعهد و
دارث مشروع او رجعام که فرزند ارجمندش بود بر تخت

نشست . اهل شمال بر خلافت رجبام بر آمده یکی از
 سر عسکرای عاصی سلیمان علیه السلام که عصیان کرده بمصر
 گریخته باز عودت نموده آسمش یوربعام بود بیعت نموده
 ملک انتخاب کردند . چه ، رجبام ذوق پرست و خود
 رای بود یوربعام نیز بر خلافت یهوا بود مع مافیہ دولت
 بنی اسرائیل در شمال ؛ و دولت یهودیہ در جنوب بوجود
 آمد . (۹۷۴ قبل المیلاد) لیکن حکومت یهودیہ قیمت
 و حرمت روحانی خود را محافظ نمود . چه ، سالهای دراز
 قدس مرکز دین و پایتخت سلطنت گردیده بود . حال
 آنکه در اوائل ، دولت اسرائیلیه از پایتخت و مرکز روحانی
 محروم شده ؛ تواند آنها و تهرمانها نفوذ و قوت خود را
 بسر حکومت جاری می داشتند . گناه حکومت گاه بسر
 این . گاه بفرق آن دور می خورد . شهزادها مشغول
 عیش و بازیهای اجنبی مفتون معاشقه بودند . مراسم
 دینی و اخلاق ملیہ هر قوم و ملت باندک مناسبت میان

بنی اسرائیل حلول می کرد. انسجام و اتحاد ملی دینی از هم
 شده میان قوم و قبائل تفرق و تشعب پیدا گردیده
 بهاضمه جوار و اجانب لقمه حاضر شدند. اگرچه در مقابل
 حکومت و قوم های کوچک، میدان مقاومت میخواندند
 لیکن در پیش قوت آثوریها تاب آورده نتوانستند. اتفاق
 شان با مصرها کار نکرد. بالاخر (سامری به) که پایتخت
 اتخاذ کرده بودند، با آثوریها تسلیم نموده، خود شان نیز
 اسیر و زبون آنها شده، بعد از دو نیم عصر تشکیل دولت
 خود، حکومت را پرود گفتند.

اینچنین حکومت جنوب که مرکز شان قدس و از قبیل
 یهودا و بنیامین تشکیل یافته بود، غیر از اهمیت روحانی دیگر
 قیمت نداشت. از شوکت جسمانی اثر نبود. اگرچه در عهد
 حکمران دیندار، آیین دینی خیلی رونق داشت؛ اما ملکه های
 لا قید بی مبالا، بکار دین و روحانی نمی پرداختند.
 برضای قوم دیهوانی کوشیدند. از عادات و اخلاق اجانب

احتراز نمی کردند . مناسبست و رابطه ایشان اگر چه با
 مصریان و جوار خوب بود . لیکن احوال داخلی ایشان خیلی
 منخوش و پریشان شده ، بهجوهای آشور - کلدان معرض
 می بودند . و آنها خراج داده محافظه حکومت میکردند .
 بعد از (صَدْتیا) که حکمدار دور اخیر دولت یهودیه بود .
 قدس از طرف « بخت نصر » محاصره و استیلا گردیده ،
 باسارت هفتاد ساله بابل گرفتار شده ، حکومت چهار
 عصری یهودیه نیز منقرض شد . . . قدس با تمام مزیّنات
 و مجوهرات و اموال بتاراج افتاده تا زمان « کبخرود »
 پادشاه ایران پریشان بوده ، دوباره اجازت اجرای
 آیین روحانی و احیای معبد سبجانی را بنی اسرائیل درین
 زمان اگر چه دریافتند ، اما یکبار دیگر به تشکیل حکومت
 دائمی و مستقل موفق نگردیدند . .

بنی اسرائیل بعد از فتوحات « کبخرود » تقریباً دو عصر
 دیگر حیات نیم نفس خود را در فلسطین ادامه داده ، قسمّاً

قدس را اعمار و پختی آیین دینی اجرا کردند. باز در
 دور خروج اسکندر بدست او بوده زیر حکم خلفای سکندر
 ماندند. پختی « بنی حشمتا » و « هراوسه » که این دو
 سلاله طی تاریخ های متفاوت بنی اسرائیل را جمع کرده
 دولت مستقل تشکیل کردند ؛ دوام ن نمود. چه، دوباره
 در قرن اول میلادی برومایها مغلوب شده، تکراراً از
 از ارض مقدس اخراج گردیدند. قدس دوباره تخریب
 یافت. ازان وقت تا امروز در هر طرف کوه ارض
 باسم یهود از حریت و استقلال محروم ولی پابند آداب
 و تربیه ملی بوده بیشتر در ممالک اسلامیة، جرمن و
 پولند زندگانی می کنند. این قدر را نیز باید گفت
 که عوض استقلال و آزادی - با وجود فشارها و محرومیت
 از حقوق و مرکز دینی در عالم مسلک های آزاد خاصه
 در دنیای اقتصاد سیاسی نفوذ و تأثیر زیادی را دارا
 می باشند.

بنی اسرائیل چه کردند ؟

عبرانیها بنا بر طبیعت و معیشت شان که روحانی و اخلاقی بود ؛ برای نوع بشر مژده و وسیله اصلاح و تأسیس امور روحانی بودند . مردم دنیا و دولت نبودند . در عهدیکه معموره محیط شان پر از بی خبری و سرکشی بود ابراهیم و موسی از دو طرف سواحل فرات و نیل بازاء آن موظفاً برخواستند . مبارزه و مجادله های جهانی و حقانیت کردند . اذیت غربت و محرومیت کشیدند . هموعان خود را موافق قانون قدسی هدایت و تشویق نمودند . از نمرود « بابل » و فرعون « تب » گرفته تا رومیها چه شیوخ و پیغمبر چه ملت و اُمت همه آزار و اذبار دیدند . غیر از دور داود علیه السلام جهانگیری و فتوحات از وظیفه ایشان نبود . چه ، ارض مقدس باولاد ملت حنیف موعود بود . اگر چه ابتدای

دور ملوک ، آیام جنگاوری و دنیای آنها بود ولی دوام
 نکرد . زیرا سبیه و طبیعت حکمت و ادب ، نزاج و غریزه
 شان را رخ و بارز نبود . برعکس و قتیکه دارای حکومت و
 استقلال شدند . از صفات اخلاق و سادگی حیات محروم
 و بکشمکش و برادر کشی افتادند ؛ طعمه و اسیر جوار گردیدند
 در باره امور روحانی و ادامیهوا (خرابند) نژدد نمودند .
 همچنان که در زمان غیوبت « موسی » با پیس و آیام
 « سامری یه » به بل و استارت فنیکه نا گردیده ، بجزای
 ابدیت گرفتار شدند ؛ اینچنین بدست حکام شجاع و مغرور
 افتاده ، در شهرها مثل مردم جوار اقامت میکردند . آهسته
 آهسته پیشه شان که طبعاً شیبانی و و رواج عربستان و
 مرعای سواحل بحر سفید مشغول گشت و گذار بود ، ازین
 نیز محروم شدند . با وجود اینکه قصبه و شهر نشینی طبیعت
 ثانوی ایشان بود ؛ اخراج و طرد گردیدند . پیغمبران یعنی
 راهبر های روحانی و تلی که مشغول عبادت بودند برای

ارشاد قوم می آمدند ؛ مثل الیاس علیه السلام ، اشعیا ،
 زرمیا ، و الیسع از بت پرستی منع و از حب دنیا باز می
 داشتند و بجزا و غضب الهی تحریف و بیم میکردند .
 اینک اشخاص با وجدان و خوش بخت برین قول گوش
 می دادند و دیگران نی . . بنا بران عوام صاف قلب ها
 بآدم یک بنی اُولو العزم و منجی منتظر بودند و این
 ذات قدسی سمات مسیح بود . نابینایان را راهبری مینمود
 آلودگان را پاک میکرد ، مُرده دِلان را روح و قلب
 پاکیزه میداد . . حال آنکه از رحم مریم که عمر زاده یوسف
 نجار بود ، این روح مقدس بوجود آمد . لیکن بنی اسرائیل
 انکار کردند و بر خلافتش شزدند . حتی پیروان او حواریون
 را نیز . . بالاخره یهودا که یکی از امت دوازده گانه عیسی
 بود بالاشتباه به چهار میخش زدند و منجی را کورانه از
 دست داده ، بخمران افتادند . باز هم میگویند این مادی
 و این حمدی خواهد آمد . . چنانچه بموسی علیه السلام که

منجی و واضح قانون ایشان بود . حقوق شکنی ناکردند .
 حال آنکه موسی علیه السلام با حکام عدلیه ، سیاسیه و حقوقیه
 تورات نامل کرده بود . حکام (قضات) نصب نمود .

میراث ، میان بنی اسرائیل دو حصه به پسر بزرگ یک
 یک بدیگران و بدختر هیچ بود . تعدد زوجات جاری ، نکاح
 اختین (همشیرگان) جائز ، آدم فروشی و ربا ممنوع بود ،
 عوض فروختن زمین اجاره پنجاه ساله رائج ، باجنبیها ازدواج
 درست نبود . (عهد سلیمان علیه السلام مستثنی است) از
 علامات مقدس سبع ، تابوت السکینه (بیت الله) در محسکه
 میان سبط لادی محاط بود . (سائر علامات سبع موسی بقرار
 ذیل است : محفظه الواح (تابوت الشهاده) بخوردان فانوس
 طلا ، میز مقدس ، مذبح - قانون قربان ، کاسه های مفرق
 (طونج) و کذا .. عسکر ، سواره و پیاده ، اما از قسم
 اشراف ، عرابه جنگ نیز از آثوریها یاد داشتند .. حرب
 شمشیر کار می فرمودند . در اشنای حرب مزار و ارغنون می

زدند. اجرای مراسم دین مثلاً دعا و قربان سوختن از
وظیفهٔ رهبان (علمای روحانی) بود.

خلاصهٔ باوجود این همه بنی اسرائیل بواسطهٔ انبئیای
عظام خویش همچنانکه مصریها بناهای محترم، بافندی، نظافت
و حقوق؛ آثوریها علم نجوم کنند و حرب بیادگار گذاشتند.
برای تنویر و اصلاح اخلاق بنی بشر فکر و حدایت و
اخلاق تأسیس کردند.. شفقت مرحمت و توانین الکی
(تورات و زبور) آوردند. چنانکه اتحاد ملی و پابندی
عائمه و قبیلہ ..

چین - چینی ها (خطائیه)

کشور چین اصلا از حوضه «هوانغ هو» (نهر اصغر) و «یانچه کییانغ» (نهر ارزق) عبارت بوده ؛ از طرف شرق به بحر کبیر (بحرالکابل) و از غرب به بیابان و کوستان آسیای شرقی امتداد می یابد . چینی ها از اولاد یافت و جنس موغول بوده ؛ از طرف غرب یعنی تبت حوالی تونکین را محل اقامت و مرکز جمعیت کرده ؛ آهسته آهسته شمال شرق را فرا گرفته دارای اراضی حالیه شده اند . از آنجا که خاصه چینی ها مربوطیت بوطن و احترام باجداد بود مملکت خود را گل مرکز و حکمدار را پسر سما (خدا) و حکومت را «سماوی» دانسته ؛ با خارج رابطه نمی کردند و دوازده مملکت خود را برای اجنبی کشاده نمی داشتند . بنا بران از تکلالات مدینه مشترکه محروم می ماندند . چینی ها تاریخ مدنیت و جمعیت خود را بصدها

هزار سال می رساندند . لیکن موثوق قریب که فو - هی نام
 ذات ۳۵ قرن پیش از میلاد عیسی تأسیس جمعیت کرده
 سلاله حکمداران چین از (فو هی) گرفته تا خاندان (مانجو)
 به بیست و دو می رسد . اما فو هی - شین تونغ - هو انغ
 تی از حکمداران اساطیری و مشهور آنها ست . (فو - هی)
 با مالی دور وحشت چین اصول صید ، تربیه حیوانات اهلی
 مثل اسب ، گوسفند را آموزانیده ؛ (شین - تونغ) زراعت
 و لوازم او را تعلیم کرده و (هو - وانغ - تی) که گویا
 صد سال حکومت کرده همه مملکت را بده ایالات و هر یک
 را بده دائره (بلدیه) تقسیم نموده رقم و اصول اعشاری
 را در حساب زمان مرعی داشته است . (هو انغ تی) اول
 حکمداری است که پوشیدن لباس زرد را معتاد فرموده
 و بهین معنی به (حکمدار زرد) ملقب شده .

اما تاریخ حکومت امپراطوری چین از خاندان « هیا »
 که بعد از حکومت « مایا » و « شونخ » نامر قومانداها

و سرکرده‌ها تأسیس یافته عنوان سماوی گرفت .
 خاندان شانغ و چییو دوم و سوم شمرده می شود .
 در زمان حکومت وو - وانغ - تی (که از سلاله سوم
 است) کسوف واقع شده قید گردیده است . (۲۹ -
 اگست ۷۷۵ قبل المیلاد) لیکن درین دور ، مملکت از
 اداره منتظمه و آسائش عمومی محروم شده ؛ شهزاده ها
 قوماندانها در هر طرف مملکت ، اعلان استقلال نموده
 قطعاً چین را پاره - پاره کرده بودند . بالاخر ازین
 سلاله (چین شی) نام حکمدار ولایات ممتازه و مستقله
 را یکجا نموده ، رنگ مرکزیت داد . مردم شمال را دفع
 و طرد کرد . برای دفع اسیرها و خدمتکارهای سرکش
 شمالی (هیونگ نوا) تورک ها دیواری بنا نمود . (اگرچه
 این دیوار شش عصر قبل سر شده لیکن اکمالش در عصر
 او شد) که از جمله عجایب سبیه عالم است . (قبل از
 میلاد ۲۱۳ سال) طولش ۲۰۰۰ کیلومتر ارتفاعش

بهشت و عرضش گذرگاه شش عرابه یعنی تقریباً ۱۵ متره
 است. قسم اعظم این دیوار (سد چینی) تا امروز باقی
 است. بعد از نیم عصر حکومت این سلاله (مانها) بسرکار
 آمدند. چه آخر حکومت (چین شی) انضباط سخت و
 استبداد حکم فرما شده. اهلای جای - جای ناراضی گردیده
 حکومت بدو قسم انقسام یافت. یک طرف عساکر (چین شی)
 مغلوب و طرف دیگر شیانغ نوی غالب می بود. برین
 وجه تقریباً نیم عصر دیگر سلاله مان موجودیت خود را محافظه
 کرد. (شیونخ نو) - تورک ها ازین ضعیف استفاده
 کرده از شمال - غرب دوباره داخل خاک چین شدند.
 سلاله (مان) این حال را بغیرت خود نگنجانید. مقابل سخت
 کرد و تورک ها را از خاک خود بسمت غرب - شمال
 دفع کرد. بار سوم در اوائل عصر قبل میلاد (پان جاغو)
 نام قوماندان بدفع قطعی تورک ها با اشتراک حکمدار عصر
 یینگ - تی موفق شده قسم اعظم آنها را بطرف اورال -

وولغا مجور و خاسر ساخت . (۷۰) نام حکمدار نیز تعقیب سیاست سلف خود کرد ؛ راه کاروان ماورای بحر خزر (بحر قزغون) را کشاده مال ابریشم خود را بطرف غرب اخراج گردانید با اروپائیها تأسیس مناسبت خواست ؛ اما ایرانیها (پارتها) مانع شدند . چنانچه از یک و نیم عصر میلادی رومیائیها برین مناسبت اقدام کرده کامیاب نشدند . درین اثنا (۶۵) سال قبل از میلاد عیسی) (مینغ) نام امپراطور برای اصلاح روحانیات از مذاهب جوار بمذهب (بودا) که آن وقت در هند خیلی اشتہار پیدا کرده بود تمایل کرد درینجا بودیزم ازین دور شیوع پیدا کرد .

خلاصه سلاله « مان » تا قرن اول اسلامیت دوام کرده بعد ازان حکومت بخاندان سوییها (که ایشان نیز از هیونگ نوما بوده یک شعبه شان در عصر حکومت اشکانیان شمال هند و کشمیر را ضبط و تشکیل حکومت

کرده بودند) گذشت و از آنها بخاندان چنگیز افتاد
چینی ها درین ایام با اروپائیها رابطه پیدا کردند.
اولین کسیکه از اروپائیها بحضور توبلای خان (از اولاد
چنگیز) آمده احترام یافت و در سیاحت نامه خود ازان
بحث کرد؛ سیاح مشهور (مارتوپولو) بود.

باز چندی اگرچه مستقل شدند لیکن در نصف عصر
هفدهم زیر اداره مانچو ها آمده تا جمهوریت ادائیل عصر
میستم در قطعه چین مانچو ها حکومت راندند.

دین - اخلاق

هرگاه سخن از اخلاق و دین چینی ها رود، در حال
همین اشخاص ذیل بخاطری آید که همه قواعد اخلاقیه
و اجتماعیه چین، محصول آنها و یا بتأثیر آنها است:
فو - هی، لاغو - چه، تونفوچیوس.

فو هی: نخستین شخصی است که قانون اجتماعی و
سیاسی چین را وضع و ایجاد کرده؛ گویند چینی ها

دران ایام از جمعیت سیاسی و اجتماعی بی خبر بودند.
 برای ایشان اولاً صید ماهی را بواسطه تور، زراعت را
 بواسطه آلات ابتدائی که امروز در ممالک نیم مدنی معمول
 و جاری است (تعلیم کرده؛ اصول ازدواج و عبادت به
 اجداد را تأسیس نموده با وجود آنکه بقای روح مجازات
 و مکافات را میهم گذاشت اما گذشتگان و اموات حکمداران
 را مؤثر حیات پس ماندگان می دانست. «روح مثل
 هوا همه جا را فرا گرفته ارواح بزرگ و صاف بسما آمده
 بزین اقامت دارد. انسان جهنم علوی (سماوی) و حصه
 سفلی (ارضی) را دارا است. حکمدار با خود شان در زمین
 و شرف شان در سما ثابت می باشد. بعد از دفات برعکس»
 بنا بران در قبر حکمدار همراه او انسانها و قالب های انسان
 دفن می کردند.

لاجرم : شش عصر قبل از میلاد بوجود آمده، بعد از
 تربیه و تحصیل لازم خود چندی بخدمت دولت منسوب

شد. لیکن بالاخره ازان استعفا نموده، ابدیت کائنات و طبیعت را ادا کرد. « انسان تمثال زمین و زمین تمثال سما، انسان از خاک (ماده) بعمل آمده، باز باصل خود رجوع می کند؛ حیات موقت است؛ از آلائش دنیا دست کشیده؛ گوشه گیرانه، بر ریاضت بدن و نفس باید مشغول شد. برین وجه از فانی شدن خلاص و گرنه سفیل و زبولن خواهد شد. » میگفت.

اینک اصطلاحاتی که (لاهوچه) نظر بعقیده و قابلیت خود کرد در کتاب اخلاقی که (راه و فضیلت) نام دارد تفصیل داد. قونخ - فو - چه (قونفوچیوس) که در زمان حیات لاهوچه بوجود آمده بتعبیر دیگر شاگرد لاهوچه است ازو یک قدم پیشتر و عمیق تر رفت. در شهر چورچه (از ایالت قونخ - چو - تی است) بوجود آمد (« بودا ») نیز درین عصر تولد یافته (این فرزند یتیم را والده فقیر عاقله او تربیه کرده، به تحصیل و تعلیم او صرف

همت ورزید . و قتیکه بسن رشد رسید . اصراف اعتساف
 و ظلم حکومت و رجال دولت را دیده ، متأثر شد .
 جریان امور دولت و ملت را موافق قوانین سابق نیافت .
 از ماموریت خود استعفا نمود . چینستان را گشت
 گذار کرده به تنویر و تبلیغ خلق و ملت کوشید .
 لزوم قوانین ماضی را برای اداره حکومت توصیه نمود
 گفته است « قونقوچیوس » باعث انتباه شد ولی
 نفرت خلق را بحکومت و محبت ابا لی را بخود جلب
 ساخت . بنا بران دولت تبعید کرد . « از شما علاوه چیزی
 نمی خواهم با صداقت بقوانین و نظامات گذشتگان رعایت
 کنید . » میگفت .

خلاصه نذهب اجداد را دوباره بطرز موافق احسبا و
 اصلاح کرده هفتاد و دو سال زندگانی نمود و افکار عالی خود
 را بیادگار گذاشت . قونخ - نو - چه مرزی محترم میگفت :
 « فرمان روای اعظم ، دنیا و آنچه دروست از ماده بوجود

آورده پایدار ساخت . سما و آنچه دروست از ثوابت
و سیار دلیل خداوندی اوست زمین مادر، آسمان پدر است
انسان از میان مخلوقات بفضل و ذکا ممتاز و در خلقت
پاک و خوب است . هرگاه از دایره عقل بیرون رود
به گناه می افتد ، انتظام دنیا خلل دار میشود . فضیلت
مندترین مردم اشخاص با اخلاق اند . گم گشتگان را
مجازات باید داد . و بدگیران مکافات . . چه حکمدار
وکیل خدا است . در امور روحانی نیز حق مداخله را
دار است .

مدنیت

زراعت ، صنایع ، علوم اساس مدنیت چینی است
طبعاً صلح جو ، آرام ، فعال ، صنعت کار و قانع بودند
(این آفت که دور جهانگیری شان نادر است) درباره
زراعت دین و حکومت خیلی مؤثر افتاده ؛ چه از طرف
حکمدار هر سر بهار مراسم قلبه کشی (کشت و کار) اجرا

می یافت و خود نیز اشتراک می کرد. باغها و چمنهای
 مزین و منظم بوجود می آمد. مسابقه های زراعی بکار
 میرفت. برین وجه از طرف الهی کار زراعت خیلی رواج
 و رغبت می دید. (این است که چین تا حال مملکت
 زراعی است.) اگرچه صنف مخصوص و ممتاز در میان ایشان
 نبوده حقوق مساوی بود. اما زراع حق میراث داشتند
 و بیکران نی ..

اصول طبع را چینی ها ایجاد کردند. حروفات را در رومی
 نخته مهره ها می کنند. گویند از سیزده عصر به این طرف
 جریده نشر میکنند. کاغذ ابریشمی و پنبه را بعد از میلاد چینی ها
 اختراع کردند. (عربها بعد از سطوت اسلامیت به جانب
 ترکستان رفته کاغذ پنبه را از سمرقند آموختند.) آهن را چینی ها
 سه عصر قبل از میلاد دریافتند. مع مافیه دران ایام طلاء
 نقره، و مس را در مزینات اعمال می نمودند. کار مینائی
 (پورسین) را از بسیار عصرهای سابق دانسته بکار می بردند.

حتی امروز در همه بازار آسیا وار و پا معمولات آنها بقیمت
 گزاف خرید و فروخت می شود. گل چینی، چون مال
 التجاره و مال مورد وثقه عصرهای وراز از نسل به نسل
 انتقال و دور میکنند، گویند؛ الا آن گل مشتصد ساله
 چینی در آن جا موجود است. ازین گل گلدانها و طبقهای
 خورد و کتان، کاسه، قح، صراحی و سائره را خیلی بازینت
 و ظرافت ساخته حیرت صنعت کاران حمالک دور و نزدیک
 را جلب میکنند. در رسم و مصوری چینی با پیشتر ترقی کرده
 چنانچه بالایی قوماشها سنگ، چوبها، گلها و کاغذها آن قدر
 خصوصی ترسیم می کنند که ادبیات فارسی از مدح آنها پُر
 است .. اگرچه باروت را نزده عصر قبل ازین روز ایجاد
 کردند. لیکن سلاح مخصوصاً شمشیر و آلائیکه چهار - پنج
 قرن پیشتر از میلاد از آهن استحصال میکردند. از باروت
 بی استفاده ماندند. پرکار و قطب نما نیز از ایجادات
 عالمانه چینی است ..

اما احتمالات داخلی و حماجه خارجی بسیار کتها را از در بیان

برده :

لسان چینی را هجائی میگویند یعنی لسان از هجاهاست که با هم اتصال ندارد و تصریف نمی شود مرکب است. دارای حروفات مفرده نیستند. به تعبیر دیگر حروفات چین اشارات معانی است. نه الفباء از راست سر کرده نمودی تحریر میکنند. اشکال کلمات تقریباً به عدد هزار بالغ می شود. (چنانچه اشکال خطوط ما مسلمانان قریباً هشت صد است) مع مافیه دانستن سه هزار شکل برای نوشت و خواند کافی است.

خلاصه چینی ها باروت ، قطب نما ، پرکار ، کاغذ و اصول طبع را ایجاد و کرم پیله ، پهنکاری و توماشهای ابریشمی را نفیس و راج کرده اند.

اما مربوطیت متعصبانه آنها به قوانین و معیشت عصر دیده اجداد و عدم مناسبت با جوار و اقوام سمر

ایشان را از تکامل و ترقی باز داشته . و گرنه چین
 دارای چهار صد میلیون نفوس و (۱۱) میلیون کیلومتره
 مربع اراضی ثروت خیز است همه جور معدن و حاصلات
 (مثل برنج ، حبوبات ، چای ، نیشکر ، پنبه ، ابریشم ، آهن ،
 قلعی ، طلا ، نقره ، زغال سنگ دران جا موجود و فکر
 صنایع و اختراع در قلب و دماغ شان از عصرهای
 دراز مرکوز است . لیکن از فنون و علوم حاضره و وسائط
 مدنیّه تا نصف عصر نوزدهم محرومانه و منزویانه عمر می
 گذرانیدند . اروپائیها برای توسیع اقتصاد ، چینی ها را مجبور
 مناسبت ساختند . بنا بران از علم و صنعت مشترک
 مدنی و بشری چینی ها نیز وقوف پیدا کرده آهسته آهسته تبدیل
 و تعدیل فکر و مرام نموده در تاریخ انکشاف آسیا
 و لهاسی (مهارت ها) بزرگ خواهند باخت .

هندو - هندوستان

اقوام هندو - اروپا که دران سوی شمال ایران امروزه اقامت داشتند: یک شعبه شان به اروپا رفته جرمن اسلاو، ایتالیا و سیره را تشکیل کردند. شعبه دیگر آریانیها (حکام محترم) ایرانیها و ارمنی ها را تولید نموده قسماً حوضه سند و حواله پنجاب را بجزلانگه خود گزیدند. پی در پی جمعیت و نفوس شان زیاده شده مجرای غانژ و براهما یوتر را فرا گرفتند. فسحت این حوالی برکت خیز و فیض دار به فکر مدنیت و اقتصاد جمعیت و روحانیت شان افزود. جزیره نماهی دکن را نیز (۱۲۰۰ ق م) مستولی شدند.

روایات روحانیون قدیم هند جمعیت و مدنیت این قطعه را از ملیون سالها باین طرف ادعا میکنند. لیکن توارنج زیاده از (۲۰۰۰) سال قبل میلاد بوثناتی دیگر دسترس نشده. گویند در اصل این کشور قدم گاه آدم و اولاد حام بود به طرف منبع سند. سود را، غوندا، پاریا و به سواحل

قریب شرقی تا میلانام اقوام اقامت گزین بودند . الهی به
 طوفان نفوس و غلبه آریانیها بعد از مبارزه با سئو مدید مفتح و
 ماوامی خود را ترک کرده بعضی بجنوب و جزیره ها هجرت
 و برخی را زور آوران جدید میان خود مزج و حل کردند .
 آریانیها بعد از ورود اقامت بحالی سند (ایندوس) غائثه
 آنگ (یا سم هندو و ساحه جولان شان به هندوستان
 مشهور شد . مختصر هندو وادی ها و مرعای خوب و مصون
 این جوانب را تمکک و تصرف کرده و به قصبه و شهر ها
 تاسیس کردند . اقلیم عموماً گرم ، آما دامنه های کوه ، وادیهای
 نهر نیلی ملایم ، سبز و جنگل دار بود . هر جور حیوانات وحشی
 و اهلی بطور ظریف و عادی درینجا فراوان .. شایان شبانی و
 زراعت بوده گله های اسب ، گوسفند ، بز ، گاو می پروریدند .
 از محصولات زراعی دارایی گندم ، نیشکر ، برنج ، پنبه ، چامی ،
 و از اراضی الماس ، یاقوت ، طلا و نقره بودند ، دندان قبل
 عطریات و نباتات صناعی شان مشهور بود .

جمعیت :- در احوال تشکیلات صنفی مکمل و مفرطانه جاری بود. قیشاطریا (عسکر - جنگاور) براهمان (روحانی - دعاگو) فایسیا (زرّاع - ثجار) ممتاز و نجیب بودند. ولی الهی محلی (سودرا) تابع و اسیر شمرده می شد. خاصهٔ پاریا بسیار حقیر و از حقوق مدنی محروم بودند. (گویند صنف پنجم) اجداد لولی نامی عالمند که (ده عصر ق م) به طرف هجرت کرده اند) هر صنف به اطلاعات مخصوص شناخته می شد. در لباس و طعام با هم تفاوت می کردند. لیکن رابطه یگانگی ضعیف و وحدت ملی غیر مائی بود.

صنف روحانی بعد از بسیار ریاضت و تربیه به این پایه میرسد؛ مشاور دولت و از محصول آزاد و لائق احترام و هدایا بوده گذران شان ازین ره گذر بود. چنانچه معیشت قیشاطریا نیز در وقت صلح بدمه تجار و دهبان بود.

خلاصه تشکیلات صنفی خلق، تنوع محیط و اقلیم کثرت نفوس و اراضی به تشکیل حکومت چهار (راجه گیها) و مربوطیت

بالحکومت متوسط (مہراجہ گیہا) ہندوؤں کو راہ و ادارہ نمود۔ چنانچہ
محیط و اقلیم عالی قوہ مخیلہ و دعاویہ ایشان را بلند و حیات
روحانی آنها را تزیید و عمیق ساخت .

حکومت :- آریانیہا وقتی کہ داخل حوضہ سندھ داخل شدہ
با اہالی محلی مجادلہ ہامی سخت کردہ بعضی را زیر نفوذ درآوردند
کسی کہ از میان ایشان دلاور تر بود سردار و سرکردہ شدہ۔
بنابران بہ ادارہ و حکومت افتادہ و در جنوب غارت حکومت
(ماغادا) در بنارس (گاسیما) و در (پاوالپور) آئندہ تشکیل یافتند
چنانچہ در شمال غربی و بیند حکومت ماغادا سابق تر و
قوی تر بوجود آمدہ مؤسس او (ہرمی) دراتنا) بود۔ این
دولت عصر ہامی وراز دوام داشت۔ حکمداران متعدد
ادارہ کردند۔ خاصتہ قلا سوتا نام حکمدار در مردانگی و
ادارہ تمیز کرد۔ شہر پالی پوتر را تاسیس و تزیین نمودہ
بہ توسیع ممالک و تدویر دولت کوشید۔ ولی در ایام آخر
حکومت دو چار ضعف و انحطاط شدہ از خارج فاتحان

دور و نزدیک آهسته آهسته بعضی ولایات جوار و سرحد را تصرف کردند . چنانچه از داخل سرحد و غاصب های جای
جای اختلال بعمل آوردند . حکومت های جدید نیز میان
خود شان ناسازی و اختلاف پیش گرفتند . مع مانیه جنگاوری
هندو مانع جسارت اجنبی می شد . چونکه حکومت (ماغادا)
(کشمیر) مقاومت می کردند . خارجی بدون موافقت
حکومت های داخلی تصرف اراضی کرده نمی توانست اینک
(وارا) و (اسکندر) سر تا سر ولایت پنجاب و حوالی شمالی
را بهین وسیله چندی تسلط نمودند .

رزاند را قوت) نیز از حکمداران بزرگ و دلاور بود . چه
در عهد مشااایه هندوکوه و حوضه غانژه ، اوریس و گجرات
از حدود مملکت بود . دست خلفهای (اسکندر) را کوتاه و
بعقد محاذنت قانع کرد .

نبیره او ، آسوتا که در تاریخ هند قدیم خیلی موقع بلند
دارد ، بر شرف مدینیت و سطوت دولت افزود . از یک

طرف به توسیع ممالک، از طرف دیگر باصلاح ادارت سعی
روز افزون نمود. قندهار، غزنین، کشمیر و سیلان از جمله ممالک
هند شمرده میشد.

آسوتا محب علم و فضیلت، مجاهد سلامت و امنیت
حرمت کار حریت وجدان و اجتماع، مروج صنعت و اقتصاد
بود. در عصر آدام کشی نفوذ گردید. تاسیس معابد رواج یافت
همیشه بواسطه بیان نامه با مقاصد خیرخواهانه خود را بخلق و بذریع
حکام و ماموران سیار احتیاجات الهی را بخود رسانیده پاره میکرد.
خلاصه برای سعادت ملت و بقای نام نیکو می کوشید
آیده با آثار باقیه زیادهای تاسیس کرد. مذرب بودا را رسماً
قبول و ترویج نمود. (۲۵۴ ق م) از جمله بالای تپه (زیر نار)
جزیره گهای گورات، کتابی تعلیق کرده که بیان نامه با و اصلاحات
بسیاری را حاوی است. روی آثار بودا بسیار معبد با به
وجود آورده تقدیس کرد و کنانید. مشاراً الیه میگوید (با علم
کسب ثروت، با فضیلت استخصال سعادت کنید. برای

پائنداری قانون و احکام بودا که سراسر حکمت است،
اطاعت و غور نماید.»

خلاصه آثار آسوتا است که تاریخ مدنیت هند قدیم
را از ظلمت بر آورد.

عرف قانون :-

عائله داری هندوها خیلی غرابت داشت، زنهای غیر مستورا
همراه مردها در معاملات مختار، ولی جز موسیقی از خواندن
و نوشتن محروم بودند. بیع و تملک آنها مثل اولاد جائز،
چنانچه تعدد زوجات رایج و حقوق شوهر به حقوق معبود
مساوی بود. زن بعد از وفات شوهر همراه زینیت بموانق
آئین مخصوص سوختن و یکجا ترک حیات کردن را شرف
ابدی میدانست بنا براین زنهای اشراف سوخته میشد نه کنیز.
عروسی آئین مخصوص داشت: داماد از بعضی علوم مثل
بهیت امتحان میداد. بعد ازان در مجلس عروسی بحضور گما و که
منبع برکت بود، دست و پای عروس و داماد را بسته دعا یعنی

عقد میکردند (صاحب فرزند شده به تعلیم و تربیه او
 کوشیدن و حبیه دینی، وفات طفل برای پدر خلاصی از
 جهنم بحساب میرفت. چنانچه میت را شسته تعطیر و تزئین
 داده چشم و بینی اش را از طلا پر کرده میسوختانند، میراث نیز
 قانون معین داشت. هندو ها تندرست، بصید و مبارزه ماهر
 و میهمان نواز بودند. برای احترام پایی میهمان را شسته اولاً
 میهمان بعد ازان خود بسفده می نشستند. چنانچه پیش از طعام
 دست شستن مستحسن شمرده می شود. همچنین طعام خوردن ثواب
 خود کشی برای انتقام خصم که زیر محاکمه افتد جاری بود.
 رهبانیت خیلی اقبال داشت. کسی که تحقیر رهبان کند، فاضله
 پارایا (زبان او بریده یا به آهن سرخ چسپانیده، یا روغن
 سرخ در گلویش انداخته می شد. جزای بغی و عصیان
 اعدام بود. امالی انتخاب کار و مشغولیت حر، و بدادن
 خراج و محصول مجبور بودند. ماموران دولت عوض تنخواه بقدر
 مراتب زمین می گرفتند. محصول زراعت چهار یک و معاون

تصف بود. حکومت برای استخبار، تجار و سیاح استخدام میکرد.
 جهانگیری جائز اما به مالی تابع، جدید اسیر و بی سلاح رفتار بد
 قتل غیر قانونی بود. خاصهٔ ارباب دعا معامله بد روا نبود.
 عسکر پیاده و سواره، فیل و عرابه جنگ استعمال میکردند.
 عسکر پیاده تیر دراز داشت. چنانچه لشکر سواری بی زین
 بوده نیزه و سپر بدست میرفت در گادی جنگ (عرابه)
 گاؤ می بستند. ازو امید ظفر میداشتند بالای گادی دو دو
 می نشستنند. اگرچه بالاخره عدد فیل قیمت لشکری را
 زیاده میکرد. لیکن فیل را اولاً در مقابل اسکندر استعمال
 نمودند. قواعد جنگ بصورت پهلوانی تعلیم میشد. همسایه دولت
 را دشمن دانسته همسایه دشمن را بدوستی میگزییدند. خدعه
 حرب رایج؛ رفاقت حکمدار همراه عسکر لازم بود. حکمدار در
 اداره دولت صلاحیت کامل داشت. لیکن با رهبران
 مشورت، احسان و حرمت میکرد. مع مافیه حکمدار جزء معبود
 و اطاعتش بر همه واجب شمرده می شد. چه، نظام عالم

را وابسته به وجود او میدانستند. بنا بران با احتشام و نادری
به الهی می نمود. در قصر حکمدار برای حفاظت زنهای دلاور
می بودند؛ زنهای خواننده (مغنیه) وقت صبح حکمدار را
با ترنم از خواب بیدار میکردند. بعد از شست و شوی
و تعطیرات، حکمدار پیش معبود، قربان تقدیم میکرد و الهی در
حضور او زانو بزین شده به تقدیس و تکریم می افتادند. فرزند
بزرگ وارث سلطنت و حکمدار پیر و فرسوده مستعفی شده
به ریاضت یا بجنگ، ترک حیات میکرد.

سه دور عقاید.

(۱) هندو در اوایل به طبیعت پرستش میکردند. و عقیده
روح بد از ظلمت و خوب از نور داشته در مقدرات مردم
مؤثر و همیشه این دو روح در زد و خورد است می گفتند.
به تعدد رب النوع یعنی معبود قائل بودند. مثلاً معبود شمس
باد، طوفان، شفق، موتی جدا بود اعظم آنها معبود سما که
بنسب و انتظام کائنات قادر، علیم و بصیر میدانستند رضای

معبود بواسطه قربان و هدایا بدست میآید. چه، معبود همیشه بخوردن، نوشیدن محتج و مفتخر و از عصاره (صوما) نام میوه گویا خوشحال میشدند.

(۲) رفته رفته قوه خفیه ترقی و این عقیده تکامل کرد. احکام جدید وضع گردید. معبود اول و بزرگ را دعا (براهما) که روح کائنات، و براهمان را (دعاگو) عابد حقیقی پنداشتند. براهما مبدء خلقت بتعبیر دیگر جوهر موجودات بود. اما به تناسخ و حلول روح قائل؛ برای تعذیب، جهنم یعنی روح کیفر گناهان خود را در اجسام نباتیه، حیوانیه بوده میدید. بعد ازان پاک گردیده صعود میکرد. و برای تنعیم، ترقی معنوی تلقی میکردند. برخلاف اساس عبادت قدیم که ایفائے مناجات و قربان بود و بس؛ در احکام جدید؛ خوردن، پوشیدن، خوابیدن، خلاصه همه احتیاجات یومی و فوق العاده را زیر قیود گرفته رعایت کنندگان عزیز و بی مبالاها ذلیل شمرده می شد. بدست آب خوردن و سر خاریدن بناخن گیاه

کندن ، وقت باران دویدن ، حیوان کشتن گناه بود. خاصه
 به نظافت رعایت کرده بمقابل جرم تائب می شدند. بسبب
 کشتن ماده گاو و لو سهواً مشقت های بسیار اختیار کرده
 روزه میباشتنند. خلاصه براهمان همیشه وضع و نظارت این
 احکام کرده مذهب براهمانی را حفاظت و ترویج میکردند. برای
 ارباب دین (گوشه گیر) حیات تازه و مسعود شمرده میشد.
 روزه و ریاضت های شاقه ، راستی و مسافر پروری ، ترک
 لذایذ، خاصه رهبانیت بود. نتیجه اش وصول به (براهما)
 تلقی می یافت. بشرط آنکه همه احکام دینی و کتابهای دعا
 (ودا) را دانسته صاحب عاقله شده باشد. مخصوصاً در (امه رو)
 که بطرف غرب کوه همالا یا و مرکز هفت طبقه زمین یعنی جنت
 محسوب میشد. اقامت باید کرد.

نظر بعقیده براهمان شهادت راست ، اعتراف گناه و
 صدقه بهترین عملهای خوب و سبب نجات و وصول بحقیقت
 بود. خلاصه دین سعادت معنوی و حیات انتخابگاه روحانی ..

اما آهسته - آهسته این مذہبت نیز از یک طرف بنا بر زیادتی
قیود و از طرف دیگر بسبب تحکم ارباب مذہب گران آمده
محل تنقید و اعتراض شد .

(۳) اینست که مذہب بودا برای تعدیل قیود قدیمه با یک
قلب شفیق برآمده احکام تازه وضع و ارائه کرد . در اندک
مدت از براہمان گرفته تا بیدین ؛ خیلی پیرو جمع نمود . چه
اضطرابات جمعیت بشر را شہزادہ (زیدہ رتا) با دُکائے
فوق العادہ و نظر نافذ خود درک و مشاہدہ نمود .

بودا پنج و نیم عصر پیش از میلاد عیسی در شہر ساقیا کہ
از حوالی بہالایا ست ؛ بوجود آمدہ اسمش (زیدہ رتا) و عنوانش
بودا (رہبر عقل) گردید . از سی سالگی راہ فقر و ریاضت
پیش گرفتہ بہ نتایج و مراقبہ مشغول گردید . بعد از خیلی زمان
بہ اکمال نفس و قلب موفق شد . بوعظ و تنویر مردم کوشیدہ
مشاراً الیہ در ظرف نیم عصر بدرجہ معبود احترام پیدا کرد .
بودا میگفت " زندگی بدبختی است . انسان بر خلاف

آرزو به مشکلات بسیاری دوچار شده اضطراب مدید
می کشد. سبب اضطراب طمع و اذاست. برای
خلاصی از حرص و طمع تبری و ترک هوسات لازم است.
عاقل آن است که بعزم و اراده کامل از علایق زندگی دور
باشد. بعد از مردن، سعادت نصیب چنین اشخاص است
مبلغین هر طرف رفته و کالت افکار بودا نموده. برای
سعادت و سلامت انسانها می کوشیدند.

معلوم میشود که بودا از یک طرف احکام شناخته و فلسفه
براهمان را زاید دانسته برای رفع مشکلات زندگی ترک هوسات
را مصلحتاً طلب و از طرف دیگر برای همه موجودات نیکی، خیرخواهی
و ملائمت را توصیه می نمود. شفقت و محبت را عبادت
میدانست، حتی بدشمن.. "آلودگی، کبر، ریا، و سستی را منع
نموده بعلم و فضیلت تشویق میکرد. نیکی اندک از عبادت
بسیار افضل است، بل عبادت همین است؛ انسان
حیوان و همه اشیا شایان احترام و شفقت اند. اسارت

قیود خلاف طبیعت ؛ حریت ، مساوات اصل خلقت است “
 میگفت . خلاصه بودا از نظریات خیال اود نفرت داشت . از
 خیرخواهی ، شفقت و پاک ولی ممنون می شد .
 اینک در نظر براهمان خود پسند قبول افکار بود اوترک صنوف
 ممتازه گران می آمد . مع مافیہ مذہب براهمان لذائم روحانی
 داشت . به تکال حیات و طبیعت و پرستش معبود رعایت
 می کرد . خاصه و فتنیکه طرفداران بودا با احترام او غلو نموده
 بدرجہ الوہیت و پرستش رسانیدند . علاوه برین بودا برای
 خلق از معبود پرستی زیاده تر ترک فقاہت حیاتی و دماعی توبہ
 می نمود . آریانیہا خوش نشدند ؛ براهمان ازین فرصت
 استفاده کردند . اما در کار های روحانی و اداری رفتار
 پیشین خود را قسماً تغییر داده ، از یک طرف دو معبود دیگر
 یکی (ولیشنو) مہربان دوم (سیوا) قاهر تصور کردند موافق
 اساس اہرمی و ہرمز زدشت . از طرف دیگر برای
 سلامت ، صنعت ، و علم ، باہمدستی حکومت کوشیدند .

حقیقتاً ازین پس مدنیت هند ترقی کرد . . برین وجه مردم را خیلی جلب نموده عوض مذهب بودا براهمانی را بصورت معبود سه گانه زنده کردند . بنا بران زندگی برای بودا دیها تنگ شد . روز بروز در ساعده دیگر نشر فکر و مذهب نموده ، از تب گرفته تا چین ، قوره و ژاپونیا منتشر شدند . بسبب این رقابت و فرصت براهمان همه امور دولت را بدست خود گرفته حاکم ، حکیم ، عالم ، عامل شدند .

مدنیت - تجربه ها (علوم)

هندو با پشتم ، ابریشم و پنبه را تقریباً ده عصر قبل از میلاد می دانستند . از آنها معمولات و بافته های رنگدار و ظریف می ساختند . (مخصوصاً سرخ) چنانچه ظروف و اسلحه طلا ، نقره و فولاد را خیلی ماهرانه بعمل می آوردند . در تزئینات دندان فیمل ، الماس ، مرجان و مروارید کار می کردند که دران عصر بازار مملکت های دور و نزدیک از قوماشها و مصنوعات ایشان پر بود . حیوانات ، طیور ظریف و غریب هندوستان نیز

از مال التجاره شمرده می شد. با وجود آنکه از اخراجات و ادخالات
محصول زیادی می گرفتند اشیای تجاری شان از چین +
گرفته تا ایران آنور - کلدان ، سوریه و مصر دست بدست
تجار بحری و بری آن ممالک دور می خورد .

معماری هند خیل احتشام داشت . خاصه عبادت
خانه ها در بزرگی و صنعت همپایه معابد مصر گفته
می شد . بیشتر این معابد در زیر زمین و بعضی
روی زمین و غار های کوهسار بنا می یافت . گاهی
معبد بشکل اهرام نیز بوجود می آمد . دیوار ها مزین
و مصور ؛ محکوک و منقوش بود . از جمله معابد زیر
زمین (آلفانتا) که در قریب مبدی است و روی
زمین (آلوره) و پا غود ها یعنی اهرامیکه برای اشیای
مقدس بودا مثل محفوظ ساخته شده مشهور است .
(آلفانتا) مربعی است که هر ضلعش قریب به ۲۵
متره و دارای همین قدر ستونهای مزین و محکوک

می باشد .

مجسمه های تمثال معبود معمول بودند از جمله مجسمه علم و ذکا که سر های متعدد و تمثال معبود بزرگ که دست ، پای و اعضای بسیار داشت خیالاً بوجود می آوردند . مختصر ، صنعت همیکل و تصویر عبارت از ترسیم حقیقت مخیل ؛ نه ارائه وصف اساسی حقیقت بود . خطوط را بالای کاغذ پنبه یا برگ پا پیرویس می نگاشتند . قلم نی یا مدنی بکار می بردند .

اساس علوم مهند ، فلسفه و ریاضیات است . چه ، براهمان منزوی ، متفکر و محرک قوه دماغیه بودند . جوهریت براهما (وحدت وجود) تحولات روح (ناسخ و حلول) مراقبت و وصول براهما (فانی الوجود) یک فکر فوق الطبیعی است که براهمان تصور می کردند . بسبب دعاء مناجات شعر های آلهی و قدسی بعمل می آمد . برین وجه ادبیات مترقی بود . بواسطه تشکیلات صنفی و اداره

حقوق و سیاست وضع نمودند . اینک (دودا) که مقبض
 اناجیل اربعه است . عبارت از صحائف و الهامات شاعران
 و مناجات است همچنین (مالو) که مجموعه عرف ، حقوق
 و نظام مدنی براهمانی است . (مخا براتا) و (راما پانه)
 داستان خیال آلود قهرمانیست که از آثار مدونه و وثائق
 تاریخ مدنیت آن ها است . بیشتر این اثرها منظوم و
 ضبطش آسان بود .

هندو ها نسبت به علوم هست ، جغرافیا و طبیعیات
 در ریاضیات خاصه در حساب خیلی تمیز و ترقی داشتند
 چه ، دین درین باره نیز مؤثر بود . مثلاً برای یک روز
 خیالی براهما که در زبان سانسقریت دلسان ادبی ، علمی
 و رسمی هند قدیم که بمعنی منظم خواب است ،
 ۳۲ م عدد را افاده کند ؛ کلمه (پالشتا)
 کفایت می کرد . ازین معلوم می شود که عدد های بزرگ
 امروزه در میان ایشان معمولی و عادی بود .

این است که هر کدام (لک - لاک) صد هزار و
 (تیرار - کردور) ده ملیون را بیک کلمه افاده می کنند ..
 در هندسه دارای فکر های ثابت و صحیح عصر خود بودند .
 نسبت قطر را بحیط ، ایشان تقدیر نمودند . موسیقی
 نیز همراه علوم ریاضیه ترقی کرده سرای حکم - اران از
 تنوع الحان لطیف موسیقی پر بود . در تیاتر نویسی خاصه
 در فاجعه (درام) آثار گزیده داشتند .

خلاصه آریانی های هند برای نوز خود از علوم مابعد
 الطبیعه و ریاضیه بسیار اساس گذاشتند . خاصه در
 علوم فلسفیه هندو ها ، نسبت به یونانی ها تفوق دارند ..

ایران - ایرانیها

چنانچه در بالا گفته شد که از اقوام هندو-اروپا، آریانی ها در کشور ایران اقامت کردند. این کشور از شمال به دریاچه آرال بحر خزر و کوهستان قافقاس؛ از جنوب به بحر عمان و خلیج فارس؛ از شرق و غرب تا قریب حوضه جیحون و دجله امتداد داشت. حوضه سند مملکت آریانی های هند را از ایران تفریق میکرد. سواحل بحر عمان و مرکز این قطعه محل آبیاب باد تند و ریگستان آتش خیز آنتاب است از نقطه نظر طبیعت؛ مملکت چون ساکنین امروزه آن تخلف مزاج و تنوع طبع و دارای هرگونه آب و هوا و محیط است. با وجود آنکه از منطقه معتدله است اما دشت بی پایان کبیر و لوط زیاده از ثلث آذربای ثمر گذاشته چنانچه سواحل عمان از فیض محیط هندی بی بهره .. عموماً خشک ولی وادیهای رودخانه ها، تدمه های کوه ها و صحرا های خیلی لطیف و مرغای سبز میوه دار است. خاصه دادی های شمال و غرب و سواحل ارومیه منشاء میوه های گوناگون است مثلاً شفتالو

سید ، امرود ، زیتون ، گیلان ؛ همچنین کوهستان این حوالی
 زرخیز است زیرا در کوهستان شمال - غرب مس ، آهن ، سرب
 طلا و نقره مبدول بود .

از غرائب این مملکت آنکه در بعضی جایها فرق درجه سخونت
 نقطه سردی سبیه و گرمی خط استوا را نشان می دهد . چهار
 طرف این کشور را رشته های کوه همالا یا که یکی از شمال وطن
 عزیز ما گذشته شرق و شمال - غرب را ؛ دیگر از شرق - جنوب
 مالاک محوسه مان شرق و جنوب را مثل دو قوس احاطه می
 کند . برین وجه از هجوم خارجی مملکت مصون و در مقابل
 دلاوری این قوم قدیم نیز مقاومت اقوام جوار دشواری بود .
 چنانچه اخلاق و مدنیت اجنبی نفوذ کرده نمی توانست . لیکن
 محیط طبیعی . حیات بدویانه و ساده ایشان را قوت ؛ حس
 جنگاوری ، شبانی و زرع را ترقی داد . گاو ، بز و مرکب
 در صحرا های سبز این مملکت گله دار می گشت .

بنا بر تنوع محیط و اقلیم ایرانیها نیز بقبائل مختلفه مشعب

وازیب ها دو شعبه بزرگ یکی مدیا دوم فارس بود. مدیا ها در شمال
غرب و فارس ها در جنوب غرب اقامت داشتند. شعبات دیگر
به وجه ذیل است :

- ۱- هقارنا ها - در جنوب بحر خزر .
- ۲- پارتها در شرق آنها .
- ۳- باخترها در شرق پارتها .
- ۴- پاقت ها در شرق فارس ها (پاقت - پخت - پنخو - پشتو
پشتون یعنی اجداد قدیم ماکه بحث جداگانه او در پایان
خواهد آمد)

داستان نویسان سلسله حکمداران قدیم ایران را از
کیومرث (زننده - گویا) سر کرده به یزد جرد ثالث اتمام
می نمایند و سلاله حکومت را از پیشدادیان ، کیان اشکانیان
و ساسانیان اعتباراً به چهار طبقه می رسانند .
گویا ایرانیهای متفرق از میان خود کیومرث را بسرکردگی
انتخاب نموده تشکیل حکومت کردند . کیومرث با عقل و داد

مشهور بوده سی سال اجرای حکومت و اداره نموده شهر مصر
 را که پر سره پولیس نام داشت (اسکندر کبیر برای تأویب
 مقاومت کنندگان خراب کرد) تأسیس فرموده بود. سپس
 (هوشنگ) بادشاه شده اصول و ادوات مملکت را وضع
 نموده ازان پس (طهورث) خط فارسی قدیم ایران را
 ابداع کرد. گویند در زمان طهورث میان خلق طاعون
 پیدا شد اهالی صورت مردگان خود را برای تسلی نگاه داشتند
 و رفته رفته به رفته بهت پرست شدند. اینچنین گویند موجود شراب
 و عید نوز (جمشید) نیز ازین سلاله بوده (ضحاک) مشهور که از
 ظلم و قتل خانان سوز او مردم به تنگ آمده زیر لوا
 عصیان (گاده) آهنگر جمع شدند. ضحاک را قتل (فریدون)
 نام شهزاده دیگر را نصب تخت سلطنت کردند. بعد از
 وفات فریدون ایران میان فرزندان او ایرج، سلم، تورنامان
 منقسم شده متفرق گردید. اگرچندی بعد در زمان منوچهر
 و فیروز از تفرق خلاص شده زیر اداره و اهده درآمدند؛

لیکن فیروز به هجوم قباثل ترک که از طرف شامل می شد؛ مقاومت را از دست داده اسیر و قتل شده باز ایرانی ها پدیشان گردیدند. مملکت زیر اداره متغلبین درآمد. آهسته آهسته حکومت پیش دادیان منقرض شده حکومت بسلاطه کیان (صحیح آنست که بحکمداران کیان) گذشت. چه، حکمداران کیان از یک سلاطه نبودند. این است دور اول حکومت غرب جنوبها که درین باره غیر از روایات تاریخی دیگر وثائق بدست نیست.

در صحیفه ۸۱ گفته شد که دو شعبه بزرگ آریمن (ایران) مدیا و فارس بود. اینک مدیا در "ماتلای"، (اسم مملکت آنهاست)، که از هر طرف کوه ها و تپه ها احاطه کرده بحال عشیرت و حکومت های کوچک می داشت؛ رؤسا و شخصه اء و نیز میان خود شایخ خالی از اختلافات نبودند. بنا بران گاهی برای جوار فرصت افتاده بعضی اقسام این مملکت را زیر نفوذ خود می آوردند. مثلاً آتورپها و هم نژادان خود فارس ها.

حتی بعضی قبائل سرسریانه در کوهساران اقامت نموده بزور بازو
امرازمعیشست میکردند.

مدیها

مکافات خانه دنیا برای مدیها نیز فرصت داده از ضعف و
اخطاط دولت آثوریه استفاده کرد و اعلان استقلال و اداره مرکزی
تشکیل نمودند و فارس را نیز بخود بستند. در سراین اختلال
و جسارت (کیقباد) نام کسی لیاقت خود را اثبات کرده
بحکمراری منتخب شد. اینک نخستین حکمران بزرگ مدیها
همین کیقباد است که اول دوره حکومت کیانیان محسوب می
شود؛ تدویر کار حکومت کرد. دتقریباً شش و نیم عصر
قبل از میلاد)

کیقباد اول چیزیکه از موقع و طرفداران خود مکافات
گویان خواست تأسیس قصر و تزیین شهر اقباتان بود.
برام خود نائل شد و عسکر خاصه و ارکان حکمراری انتخاب نمود.
عائض الهی را در سرای خود ایستاده تحریراً فیصله و حل میکرد.

برین وجه آسایش مملکت را تأمین نمود . بعد از وفات کیتباد
 پسرش (فرهاد) نیز بفتوحات پدر افزود . از مشرق باختر
 زمین و صوغدیان (ماوراءالنهر) و از جنوب فارس ها را
 تابع و ملحق مملکت خویش کرد . از غلبه بمالک آثور نیز دست
 انداخته در یک حرب تلف شد . ولیعهد دولت کی آخسار
 در حال بجای پدر گذشته برای اصلاح داخلی مملکت انقدر
 کوشید که بفتوحات نیز امکان یافت . اگرچه در اول و بله
 به سفر آثور - نینوا موافق نشد ؛ لیکن بالاخر بسبب تشکیلات
 منظم دین کار نیز کامیاب گردید ؛ کی آخسار حقیقه بالای
 آثورها میرفت اسکیت ها (تورکها) از طرف شمال بالای
 ارمنستان هجوم کرده خاک ایران را تهدید و مغشوش ساخته
 بانا طوی داخل می شدند . کی آخسار از یک طرف با دشمنهای
 جدید مبارزه را لازم دانسته رهگذریه اسکیت ها چون سیل
 استیلا کرده می گزشتند در پی شان افتاده یک - یک
 اشغال نموده از طرف دیگر سر کرده های آن ها را بضیافت

خوانده تلفت کرد . بقیة السیوف آن ها را نیز از اناطولی بر آورد . برین دبه قوت و کمکت زیادتی بدست درآورد . علاوه برین قابلیت سیاسی خود را بکار برده دخترش آپتیس را بفزند پادشاه بابل بخت نصر داده اتفاق پدر او را دریافت . آثوری ها را مشترکاً مغلوب و نینوا را تخریب کرده شرق و شمال دجله را صاحب شد . آهسته - آهسته حدود خود را تا لیدیا که از حوالی از میرالموزه گرفته تا نهر هالیس (قزیل ایرماق) تصرف کرده بزرگ شده بود) توسیع داد . حکمدار لیدیا در آن وقت عالیات نام بوده باکی اخسار همسری می کرد سالهای دراز باهم جنگیدند از کسوف شمس فال شوم گرفته بگمان اینکه معبودها راضی نیستند . ترک جنگ نموده مجبور اتفاق شدند .

سبب منازعه آن بود که یک قسم سرکرده های تورک بحمایه کی اخسار گذشته تنظیم عسکر او را نموده در مقابل دشمنان خود عالیات جنگا میکردند . بوسیله باز بطرف لیدیا فرار نموده دوم باره باکی اخسار دشمنی بکار می بردند اینک

کی آخسار ملتجی ها را از عالیات طلب کرد جواب رد گرفته بود .
 بالاخر دختر عالیات را به پسر خود آستیاغ تزویج و برین وجه
 تأمین مصالحت و مسالمت نموده دوستانه گذرانی کرد .
 لیکن پس از چندی وفات نمود . موقع او به داماد عالیات
 یعنی بفرزندش آستیاغ گذشت . مشار الیه مرد با تدبیر
 و انصاف نبود . چه ، الهی را به اسراف و ظلم و تنگ کرده
 در قصر حکمداری با ذوق زندگی نموده گوشه گیرانه عمر بسر می
 کرد . بنا بران بحکومتهای تابع خودش ایران نیز تأثیرات خوب نگذاشت
 فارس ها

و قتیکه آستیاغ در مدیا بالای حکومت آمد ، در ایالت فارس
 نیز یکاوس اول از میان رفته موقع خود را بولیعمد دولت کیخسرو
 دوم گذاشته بود . هر قدر که آستیاغ مسرف ، جبین ظالم بود ،
 کیخسرو بهمان درجه دلاور ، با داد و دور اندیش تصادف کرده
 بنا بران مملکت مدیا را استقبال یأس مال و فارس را آینده
 سرخ فال بود . اینک سبب عمده این تبدلات

همین کیخسرو بود که جالس تخت حکومت شده در حال علم انتقال
 بالا و تیر جنگ بطرف استیلاخ پیران می کرد. برین وجه گریبان
 ایران را از دست مدیا خلاص و تشکیل دولت فارس را سر از نو
 باسم کیان احیا ساخت. علاوه بر لیاقت خود، کیکاوس از
 میان قبیله اخمه ینها که در بین قبائل فارس (ایران) چون
 قبیله قریش با شرف و بحسن رفتار شهرت داشت؛ انتخاب
 شده مورد اعتماد می بود. خورد و بزرگ طرف او را التزام
 می نمودند.

خلاصه کیخسرو در اندک مدت استیلاخ را با همدستی وزیر
 استیلاخ که بار پاغ نام داشت؛ اسیر و آفتابان را با همه
 خزائن ضبط کرده تمام مدیا و توابع او را ضمیمه ممالک ایران
 و تاج حکماری را بعد ازین همیشه بر سر کیانیان گذاشت. (د. ۵۵۵ ق م)
 کیخسرو بعد ازین آرام نه نشست رئیس حکومت یعنی پدر
 زن استیلاخ و حکمدار لیدیا قارون را نیز رهائی نداد.
 با وجود آنکه لیدیا، با یونانیها و بابلیها اتفاق کرده در مقابل

کیخسرو نے ایستادند ؛ چالاکی بخرج داده قره زوس (قارون) را
 نیز اسیر و (سارد) که پائے تخت او بود ضبط کرد مختصر اسیائے
 بالا را نیز داخل ممالک خود ساخت۔ یونانی ها را در سواحل شرقی
 بحر سفید تهدید نمود۔ کیخسرو بعد از تادیب یونانی ها بابل نیز فریاد
 اسرائی بنی اسرائیل رسید پے در پے۔ بابل ، سوریه و فنیکه نیز به
 کیخسرو تسلیم شدند۔ بنابراین شهر ها از تخریب و یغما مصون مانده
 منظمه و زمره روحانیون احسان و حرمت دیدند۔ حتی خزائن معابد
 و قصر های قدس را نیز از بابل اعاده کرده بنی اسرائیل را به
 ترمیم و احیائے مسجد اقصا مجاز و مباحی گردانید لیکن از همه
 زیاده این پادشاه عالمگیر بحفاظت حدود شمالی مملکت اهمیت داده
 خوارزم ماوراءالنهر و باخر زمین را از هجوم اسکیت ها (تورک ها) با
 مبارزه های زیاد محافظه کرد۔ ولی بعد از ۳۰ سال سلطنت در
 یکی از حرب های اسکیت های شمالی تلف شد۔ گویند درین اثنا
 رعیمه تورکها (تومروس) نام زنی بود که جسد کیخسرو را در میان
 گشتگان دیده سر از تن جدا کرد و کله اش را میان طشت خون

انسان انداخته " در زندگی از خون خواری سیر نشدی اینک
هر قدر خواهی ! " گفت

خلاصه موافق وصیت او جسدش را آورده در شهر پارسا زاد
یعنی مرغاب حالیه دفن کرد.

در باره کیفیت ظهور کجیخسرو افسانه حکایه میکنند؛ گویا آستینغ
خوانی دید که از شکم دختر خود (مندانه) سیله سرزده همه اطراف
دور و نزدیک را فرا میگردد - موبدان " از بطن مندانه فرزند
بوجود آمده هر طرف را استیلا خواهد کرد " گفتند از بیم خود
آستینغ دخترش را به کیکاوس که رئیس حکومت فارسها یعنی
تابعان خود بود داده از اقباتان دور کرد - چه بعقیده او
فارس بالنسبت به مدباها شریف نبودند - فی المثل فرزندی
بوجود آید دعوی سلطنت کرده بعدیا صاحب خواهد شد تا وقتی که
مندانه از کیکاوس حاکمه شد در حال دختر را جلب نموده در
اقباتان وضع حمل او را مساعد کرد - لیکن فرزند نورا به
(بارپاغ) وزیر خود داد بکشتنش فرمود پار پانغ بکشتن راضی

نشد. بیکه از شبان خود حواله کرد که برده سرکوبی گذارد اگر ماند
 خوب دیگر نه و جردان او مخدب نخواهد گردید - قضا را زن شبان
 زائیدولی مرده - مرده طفل را بسر کوه برده گذاشتند و طفل
 مندان را در خانه فرزند وار تربیه کردند - طفل به دوازده سالگی
 رسید - میان اطفال بازی میکرد - با عقل و درایت تمیز داشت
 اطفال پادشاه بازی خود انتخاب نمودند - بچه که بامر کیخسرو اطاعت
 نکرده بود خوابانیده - تا دیش داد حادثه بسمع آستیاغ رسید - چه
 جزا دیده از دست این پسر شبان بواسطه پدر مأمور خود
 پیش پادشاه عصر شکایت برد آستیاغ کیخسرو را جلب
 نموده تکذیر کرد - طفل کیخسرو گفت: «دکسکه از امرائی
 الوالمر سر پیچیده به سزا مسحق است - بنابراین مرا که اطفال
 حکمدار انتخاب نموده اطاعت میکردند مزبور نافرمانی بکار برده
 انتظام رفتار ما را خلل دار کرد - من نیز بصفت حکمدار
 ایشان تا دیش کردم» ❖
 آستیاغ بعد از شنیدن خاموش شده پسر را در قصر

شاهانه قبول و در معیت خود محافظت داد - علاوه برین گریه
 نیزگی او ثابت شد - لیکن گفته منجین بحصول آمده حکمدار
 منتخب گردید - جلای بیم نماند ؛ گفته خود را مطمئن ساخت
 اما هارپاغ که سبب حیات نیره او کیخسرو شده بود - بقتل
 فرزند تجزیه کرده شد ؛ گوشت فرزند خود را باکمال میل
 خورد - اینک میان هارپاغ و استیغ کین و بنص و میان
 کیخسرو و هارپاغ محبت و احترام حاصل گشت برین وجه ذیر
 در کمین انتقام استیغ التیاده فرصتی یافت چه، درین اثنا
 استیغ کیخسرو را بایران مأمور ساخت - در اینجا ضمناً ماجرای
 تربیه خود را دالت برخلات جد خود خاست - مدیارا بیک
 هجوم استیلا و جد خود را اسیر نموده تاوقات او در سرای
 حکمداری خود نظر بنداشت .

خلاصه کیخسرو منجی بنی اسرائیل و محیی ایران گردید - چه
 لیاقتیکه در فطرت او مرکوز بود ابر از کرد ایران خوابیده در
 عهد او بیدار شده حدود مملکت از دریا چاه آرا تا بحر عمان

از چگون تا بحر سفید توسیع یافت - قوانین وضع نمود مردی و
دلاوری داشت - حلیم و موقع شناس بود +

بعد از یکمهر و اکامبیر، یعنی یککاوس جالس تخت کیلی شد -
باوجود آنکه تربیه کامل و حلم و درایت وافر نداشت - از وضعیت
خود نیز این نبود - چه برابر او سمر دیس (باردیا)، نسبت به یککاوس
طبیعت و اخلاق او عالی و بنظر خلق احترام او وافر بحساب
میرفت - والی ولایات شرقی بوده خیل با لیاقت اداره میکرد
یککاوس وجود او را رقیب و مضر خود دانسته مخفیاً احیا کرد -
بعد ازان حدود خود را از صحرائی سینا بطرف مصر توسیع
خواست - فی الحقیقت بمعاونت یکے از امرای مصر که در معیت
یککاوس بود - تدارکات و هدایات سفر را دیده جزائر قبریس
و سیسام را تالاع ساخت - قوه بخرت جمع کرد اما از راه
خشکی در عهد پسانیت (فرعون)، مصر را نیز کاملاً ضبط کرد
بلوز - منفیس - سالیس همه تسلیم و مطاع شدند - حتی نصف
شمال افریقا را تماماً ضبط کرده بقارطاجه گیها همسایه گردید -

اگر صعوبت سفر و خشکی به‌گذر نمی شد - کیکاؤس (حکمران) به حبشستان و صحرائی کبیر و قارطابه خلاصه باقصای غرب شب‌بیز خود را مطلق العنان میداشت +

کیکاؤس دربارهٔ ممالک مغنوه خیل عاقلانه رفتار کرد - حریت مذہب اقوام تابعه را شناخت - در حق حکمداران سرکرد ما و روحانیون احترام و ملائمت بکار برد - اما مخالفان مشارالیه بعضی روایات غیر معقول میگویند - از آنجمله گویا کیکاؤس همیشگیان حسای خود را تصرف و تزویج و بعضی اشرف را زنده در گور کرد اشخاصیکه بمعج او لب نکشایند - بحیات شان امان نمیداد - خلاصه کیکاؤس وقتیکه در مصر بود - گوماتا نام سحر بازی خود را سمرویس (برادر کیکاؤس) ساخته دعوی حاکمیت میکرد بنابراین در حال حکمران (لقب کیکاؤس است) بایرمان مراجعت نمود - اما در عرض راه سوریه وفات یافت +

دارا:

کیکاؤس وقتی که وفات یافت - فرزند نداشت - از عم زادگان او که وارث سلطنت می شدند پدر داریوس همیس تا سپهس بود - همیس تا سپهس اداره سلطنت را بفرزند عاقل و قهرمان خود دارا بالرضا تسلیم کرده خوشتن نیز علی قدر لیاقت بخدمت دولت مشغول شد بنابراین دارا در حال با سر کرده مائے قوم و شهزادگان متفقاً بسرگومانی غاصب که قریباً یک سال داند حکومت کرده بود رسیده نابود ساخت - مملکت برین بزرگی و بی سر بواسطه حکام و والی مائے جابر برهم درهم شده بود دارا یک یک عاصیها را تشکیل و تادیب نمود - وارث مائے ساخته و غاصب مائے ماجراجو خلاصه بابل - مدیاییدیا و سائر ممالک شمال و شمال غربی موروثه را در ظرف دو سال بهمدستی پدر تسکین داده تا این آسایش و تأسیس قوانین و اصلاحات بوجود آورد برین وجه از ساحل نیل تا سیحون (یا قسارت) از کوه قاف (قافقاس) تا حوضه سند شوکت ایران را اعلا ساخته در بیستون که قریب بکرمانشاه

غالبہ است این وقائع را بعنائیت ہر مز یعنی خداوند خیر
 و برکت بخط میخی ایرانی نقر کرده پائیدار گذاشت زیرا
 در منظر این حکمدار بزرگ دروغ، ظلم، کتمان حق، از عمد
 اسباب خرابی مملکت و ملت شمرده می شد۔ بنابراین کارهای
 خود را بالائے سنگ یک۔ یک حک کتاخیز و خلفہائے خود توصیه
 نمود کہ اینک کارو اینک کردار بزرگی و بزرگان من پیروی کردم
 دارا بعد ازین برائے تسبیل اداہ، ممالک ایران را بہ بیست و سہ ولایت
 تقسیم کردہ ہر ولایت را بواسطہ یک والی (ساتراپ) ادارہ نمود
 دارا ولایت فارس درین میان نبود، والی ما پیشتر از اسیل
 زادگان و اشراف آن ولا بودند۔ از آنجا کہ آسائیت و امن
 مملکت، بقیمت کزاف نشست برائے رفع بیم عصبیان و
 ظلم علاوہ برین دارا چشم و گوش شاہ، نام مقتشین و ہیئت
 عدلیہ و قو ماندان عسکری جداگانہ داشتہ انتظام را نگہبانی
 میکرد۔ برین وجہ تاہمین آسائیش کاملاً بدست آمدہ بیم اختلال
 و عصبیان نئے ماند۔ لیکن از دست قبائل و قوم بدوے

شمالی این نبود - دارا ایشان را نیز باید مطیع میکرد - این بود
 که بعد از تدارکات بسیاری - قریباً یک میلیون عسکر خود را از
 شمال غرب یعنی تنگنای بوسفور (بوغار استانبول) بحر مصنوعی
 ساخته به اروپا گذشته - آهسته آهسته ایکیکیت تا را تقیب کرد
 لیکن آنها روئے حرب نشان نمیدادند - از نهر (طونه) نیز بران
 وجه عبور کرده بشمال بحر سیاه پیشدار خود را سوق داده تقویه
 نمود - اینک برآی استنباط اروپایگان راه و مانع همین تا بودند
 چه ایشان از شمال بحر خزر تا شمال بحر سیاه امتداد داشتند
 علاوه برین اسکیت تا چگاور مخصوصاً از میان ایشان قبائل
 اسقولوت تا حاکم و سرگردگی میکردند - دیگر قبائل مثل آلان تا
 یا نریغ تا - صارات تا - شمال بحر آزاق و حوالی دون دینی
 پرو دینی سنر را تا شمال قافقاس تصرف میکردند - باوجود آنکه
 میان ایشان اقوام آریا نیز وجود داشت - اما قوه مادی و معنوی
 بطرف اقوام تورانی بوده همه با هم حیت ماساحت یا خود ایکیکیت
 شهرت داشتند - اما در مقابل دارا جنگ نکرده همیشه رجعت

نموده قراگاه آسے نمود را سوخته آب مارا تسیم می داشتند
 خلاصه مارا بعد از مزاجم بسیار از جنگ اسکیت با ثمری حاصل
 نموده سیر خود را انعام و تنطیم ایشان را طلب نمود. اسکیت
 در جواب دعوای ما واسع - معموره قابل محافظ نداریم - در جائیکه
 ایجاب کرد جنگ حاضریم، گفته سرکشانه مقابله کردند. مغذک
 هدیه گویان یک یک مرغ موش و بقیه همراه یک چند تیر فستلند
 و از آسے مارا چنین تعبیر کردند که اگر مرغ وار به سپهران
 و موش مانند بزمین پنهان و یا چون بقیه در میان آب و گل مخفی
 نگردید - شما را باین نیز هدیه خواهیم ساخت، بنابراین مارا ازین
 سفر صرف نظر کرده جزیره نمای بلقان را ضبط نمود - اگرچه با
 یونانیها نیز تجربه طالع کرد - اما موفق نشد - این بود که دوره
 فتوحات مارا توقف کرده در (۴۸ ق م) وفات یافت و
 پسرش سرخس (قرقس)، وارث سلطنت شد +

سرخس وقتی که جالس تخت سلطنت گردید، در حال بغی
 و عصیان مصر و بابل پیش موش آمد - یاغی مارا خیلی پیرجمانه

تادیب و تخریب کرد. بعد ازان اگرچه روری خود را بطرف یونانستان گردولی در مقابل این دولت کوچک یونان اجرائے نفوذ کرده نتوانست بر عکس بطالع پدر خود دارا دو چار شد اس بود که از فکر فتوحات و استیلا در گذشته در سرای حکمداری خود مشغول عیش و نوش شد. این حیات آن قدر سرخس ما نبلون کرد که قربان این رذالت گردید بعوض سرخس فرزند دوم و چهارم ساله او ارد شیر بالائی حکومت آمد دشمنان پدر و خانواده خود را از میان برداشت *

ارد شیر نیز موافق خط حرکت داره و سرخس به سر یونانیها رفته منهرگا پس گشت. تنها عصیان مصریها که بهمدستی یونانیها شده بود. رفع کرد. اگر میان آتنه و اسپارطه شعله خانه جنگی دوبالا نمی شد. شاید یونانیها بواسطه همنژادن سواصل بحر سفید خود ایران را همیشه بے آرام میکردند. مغذالک ایران دارائے اول و شوکت خود را محافظ کرده نتوانست. چه هر روز در بنیاد دولت و مملکت رخنه جدا واقع و عضو ایرانستان

کاسته می شد و عصیان و دعوای استقلال یک پئے دیگر در
هر گوشه مملکت بوقوع میآمد. ضعیف های جوار یا خود تابعان
دور برائے خلاص و یا انتقام فرصت می جستند و هر حکمه ارکه
بعد از دارا و سرخس جالس تخت سلطنت می شدند. یک پارچه
مملکت از دست میرفت. برین وجه اردشیر اول دارای دوم
(اوخوز) اردشیر دوم و دارای سوم (کودوس)، غیر از خانه جنگی یا
تسکین عصیان و یا قبول استقلال اقوام تابعه دیگر کار مهمی نکردند
آفتاب دولت روز بروز غارب و شعله داران تیره شده در
سال (۳۰۰ ق م)، دولت کیانیان منقرض و ایران به مملکت اسکندر
کبیر پسر فلیب ملحق گردید. دجث اشکانیان و ساسانیان در
پایان خواهد آمد.

طبیعت - اخلاق - دین و انتظام

همه اقوام آریه طبعاً جنگاور - توانا - صاحب حسن طبیعت
شاهد این مقال کیفیت تربیة اولاد آریانیهای ایران است که
یونانیها و روم زبان عمر خود میکردند. نصیحت هر پدر و مقصد از

تربیه او همین سه چیز بود - تیر اندازی - اسب سواری - راست
گوئی - اینک طبیعت - اخلاق و مدنیت آریانیها را همین کلمه تا
خلاصه میکند *

ایرانی تا در اوایل بسیار ساده و بسیط زندگانی میکردند
مدار معیشت شان شکار و جنگ بود - ترقیات فکریه و مدینه آنها
بتاثر اختلاط اقوام جوار و تابعه می شد - وگرنه دارای اول
وقتیکه محافظه نهرطونه را بیکه از سردارهای عسکری تفویض کرد
یک چرم شش عقدہ ناک را داده دهر باریکی ازین عقدہ را
کشائی یک روز حساب میشود، گفته فرمود که صفوت ابتدائی این
ملت را دلیل واضح است - ایرانی تا وقتیکه بدور فتوحات و
استقلال در آمدند - از آلامی تا سر کرده مدیها - بابلیها - مصری تا
دنیکه تا دارای خیل صنعت و زینت و احتشام شدند - لباسها
ظریف - قالین های مزین خانه های مختشم و مرصع بکار بردند
موپاهای شان را رنگ میکردند و بعضا موپاهای ساخته بسر
تم گذاشتند - شراب را دوست میداشتند - تعدد زوجات غیر رایج

ولی اصول استغراقش (صورتی)، مبذول بود داشتن فرزند علامت
 صداقت و خدمت وطن - حساب می شد - برین وجه از طرف
 حکمدار نائل مکافات میگردیدند - با دختریکه که هم مذہب نباشد از دواج
 بمنکر دند - بنا بران شرط کفو همین اتخاذ مذہب بود و بس - زن
 صاحب حریت نبود - آما نفوذ زن حکمدار خیلی زیاد بود مع مافیہ
 در اوائل زن وارث سلطنت نمیگردید - فرزند تا ہفت سالگی تربیت
 والدہ را دیدہ بعد ازان طلسمی باسم کمربند مخصوصی را دارا شدہ
 مسؤل حیات خود میگردید - فرزندائے اشرف (ارستو قرات ما)
 تا بہیت بسالگی بمکتب تربیہ می یافت درس ما زراعت - باغبانی
 و تربیہ حیوانات بود - راستی - دینداری تربیہ و حفاظت حیوان
 و نبات خیلی مدوح بود - مخصوصاً برائے لطافت سر نرا نشیدن
 ناخن گرفتن و سائر علامت پاکیزگی *

موئے تراشیدہ و ناخن بریدہ را از انسان دہ - از آتش
 بہیت و از آب سی قدم دور باید داشت - از لعش مرہ دور
 بیتادن واجب شمرده می شد - در خانہ کہ مرہ شدہ باشد - در

رمضان نہ روز در تابستان سی روز باید آتش در نداد۔ مردہ
مدیا در سرکوه و فارس تا بدرون کوه گذاشته مے شد۔ یا بافتاب
خشک مے شد۔ تا سگ و حیوانات خورده از میان مے برد۔ آما
بالاخر موافق عادت ایسکت تا مردہ را بموم پیچیدہ دفن میکردند۔
بعد از مدتی آن زمین قابل اشغال و اسکان می شد *

آریانیہائے قدیم بہ طبیعت پرستش میکردند۔ آما بعد از ظهور
مذہب زردشتی (قریباً ۳۱۰۰ عرق م)، عقیدہ سہر (خداوند نور و خیر)
و اہریمین (رب النوع ظلمت و شر) پیدا شدہ۔ چون رب النوع برکت
معبودہ (نامید)، و معبود صحت و نشاط (ہوا، شایان پرستش بود۔
چنانکہ آتش۔ ہوا۔ آب۔ خاک و ضیا ہر یک رب النوع مخصوص و
صفت معبودی داشت یعنی بعد از ظهور زردشتی نیز معبود ہائے
متعدد را فراموش نکردند۔ ہمچنین حیوانات مقدس مثل خروس و
سگ۔ سگ ہائے خستہ تداوی کردہ می شد۔ چہ۔ سگ ہلکے
حفاظت گلہ تا و ولی نعمت خیلے مفید بود۔ بر عکس
حشرات را مضر میدانستند۔ خلاصہ دین قدیم ایران در اوائل

پرستش بطبیعت بوده آهسته آهسته در میان خواص شکل
مخصوص زردشتی گرفت - فضیلت و زندگانی را توصیه نمود -
لیکن در اخیر بسحر و طلسم و دعا میل کرده به تقدیس آتش
افراط و بساحری و آتش پرستی مشهور شدند *

اینک کم کم زردشتی نیز بعد از عصر ما صفوت خود را کاسته
فکر تعدد رب النوع باز میان عوام زیاد شده از یکطرف آئین
زردشتی بغلو و افراط جاهلانه دو چاره شده بعد از دارای اول
رو به تنزل آورده محبوب ضیاء برکت و صحت ترقی کرد - از طرف
دیگر بعد از دارای اول سفاکت اسراف و بیخبری از حد گذشته
سقوط اخلاق و فضیلت بجایش کرد - این بود که در نتیجه تلج ایران
بسر مقدونیہ دور خورد *

راشخان عقیده این مذہب زردشتی گویند که عوض روحهای
نیک و خوب ارواح شر و ظلمت که دائماً در مجادله و سرکرده
این اشترار داهرین، بود - غالب آمد و برکت - نور - خیر - صحت - سعادت
وجود و سائر این تماثیل را مغلوب نموده دستیاران خود تحت

ظلمت، شر، خستگی، فلاکت، فنا و سائر این مبادی بدی را
 بکار انداخت. حال موقتہ (آہورا مازدا، ہرمز) موس و کار
 فرمای نظام عالم و دولت نیز گوشہ گیر شدہ تعطیل مشغلہ نمود
 امید است کہ باز بغلبہ او مبحر خواہد گردید و دنیا پُر از فوز و
 صلاح خواہد شد. بشرط آنکہ بدعا، تظافت، زرع، حمایہ حیوان
 و نبات صدق، امانت خاصہ باحترام آتش و آفتاب و اعتیاد
 نظافت و فضیلت رعایت کردہ منتظر چنین یوم مسعود شدہ
 چنانچہ در بالا گفتہ شد کہ ایران در عصر داراے اول یعنی
 موس دوم دولت ایران بدرجہ قصوای بزرگی رسیدہ انجمنین در
 عہد این حکمدار عالیشان انتظام امور دولت و عدل نیز نسبت بہ
 ادوار قدیم ایران بہ پایہ بلند انسانیت ممتاز شد. مخصوصاً خدمت
 بزرگی کہ این ملت دلاور قدیم در تائین آسایش و انتظام زیر دست و
 جوار خود کردہ اند، بہین انصاف، صدق، احترام دارای اول بود کہ نفس
 حجر عصر خود گردانید، عرائض رعایا بلا واسطہ قبول مے یافتند
 شناسی خدمت ہر کس در نظر گرفتہ مے شد۔ حتی جرم اورا۔ بعضاً

خدمتهای سابق محو میکرد. اما اجرای حکم نیز قطعی بود. چه، هنگام
از محکمه عالیّه (که اعضای او هفت کس بود) بعد از مشوره صدور
میافت. اعضای محکمه و حکمدار نیز برین حکم اطاعت میکردند. چه رسد
باالی کشتن بواسطه تبر یا شمشیر جاری و یا غی و چهارمیخ یا سوزن کاری
محکوم می شد، همچنین برای جنحه و یا جنایت جزای سخت می دادند مثلاً
وجود مجرم را گاهی میان دو سنگ آسیاب میگذاشتند. یا گوشتهای او
اورا پاره - پاره می نمودند. یا زنده در گور میکردند. بعضاً چشمهای او
را به سیخ داغ یا بسوزن کنده میگرفتند. دست، بینی، گوش بریدن
نیز معمول بود. چنانچه در مقابل خدمت های وطنی و ملی، لباس،
شمشیر و سایر آلات مرصع و مطلقاً نیز مکافاته داده می شد؛
جمعیت و مدنیت.

ایرانیها در اوائل حکومتهای معلوم خود برای کارهای مهم دولت
باصول مشورت و مراجعت آرا رعایت میکردند مثلاً: برای اعلان حرب
تأسیس شهر و توسیع مملکت از والیها و اشراف مجلس مشوره تشکیل
کرده بعد از ان اقدام می نمودند. اما بعد از دارا حکمدار باخیلی

مستبدان رفتار میکردند. اقتصام و تجمل از دور یکسر و سر شده بعثت
روز افزون ترقی داشت. تاجهای مرصع بر سر لباسهای فاخر و قیمت آنها
در بر و کمرهای مرصع و مطلا در کمر و چترهای عالی بالای سرواشته پیشخدمتها
مروجهای مزین بدست گرفته در هنگام گرمی پیش روی حکمدار می
ایستادند. شاهنشاه در وقت صلح ندره از قصر خود ولی با مراسم
ططنه زیادی در بالای اسپ یا گادی بیرون می شد. حتی ازین
خانه بآن خانه پای اندازهای گران بها زیر پایش قرش می ساختند
در ایام مخصوص پیش - پیش حکمدار "آتش مقدس" و لے میان
عساکر خاصه گردش میدادند طبقه ادانی به نزد حکمدار داخل شده
نمیتوانست .

ملکته شاهنشاهی چنانچه در بالا نوشته آمد ! بواسطه والیها
که از طرف حکمدار معین می شد؛ اداره می یافت . لیکن همراه
والی یک منشی خصوصی شاهنشاه مثل ناظر احوال او بوده؛ رشوت
عصیان - عدل والی را نسبت بدولت و ملت مراقبه میکرد؛ اداره
داخلی هرايالت موافق آئین، لسان، عادات محلی و قومی اجرا می یافت؛

والیها دارای صلاحیت تامه بودند. بنام خود اجازت سکه نقره
 جداگانه نیز داشتند. چنانچه لباسهای فاخر در بر کرده دربار مخصوص
 نیز میکردند. علاوه بر مالیات دولت، تنخواه مأمورین معیت شان
 و مصارف عسکر محافظ و سائره را جداگانه تحصیل می نمودند عسکر
 محافظ هریالت بنیز فرمان سرکردا و افسرهای سرخ پوش مرکزی
 بوده؛ بیشتر عساکر محافظ از فارس و مدیا تشکیل می یافت. برین
 وجه بیم عصیان و اختلال بر طرف میگردید. خاصه حریت کلام،
 وجدان و اقتصاد، اقوام تابعه و جوار را بمرکز شاهنشاهی می بست؛
 و فنیکه آسایش عمومی بدست آمد؛ اداره عسکری و ملکی یکجا شده بدست
 والی گذاشته می شد؛ اما برای مراقبت، حکمدار گاهے مقتشان
 سیار فرستاده نتیجه کار والی را می سنجید. بعضی را عزل یا اعدام
 و بعضی را بسبب حسن خدمت مکافات شرفیه داده می شد؛
 ادای مالیات در اوائل باختیار الیئے مملکت محول بود.
 اما در عهد دارا اصول معین وضع گردید؛ مالیات عمومی بسر
 هریولایت منقسم و بتحصیل و سپرد او والی مأمور و مسئول بود.

ولایت فارس ازین قاعده مستثنی بود؛ چه، ایشان در چین گردش و دوره حکمدار هدایا پیشکش می کردند؛ مصارف جنگ، وقت وقوع او، جداگانه اخذ کرده می شد. علاوه بر مالیات نقدی بعضی ولایات سالیانه گندم، اسب، گوسفند، اشتر، عرایه، شراب و انسان میدادند. چنانچه تافقاس در هر پنجسال ۱۰۰ پسر و ۱۰۰ دختر و بابل سالیانه ۵۰۰ بچه، کنیز و غلام گویان بخدمت شاهنشاهی پرداخت. در میان ولایتها حداظمی مالیات را بابل و حد اصغری را کابل تأویه میکرد؛

خلاصه هشتاد لیون نفوس تابعه، تقریباً ده لیون فرنگ امروزه از جنس و نقد، مالیات و هدایا گویان، بخریدنی حکمدار بزرگ می سپردند؛

علاوه برین آثار مدنی و اجتماعی که ایرانی های قدیم باخاصه از دور دارا بکار می بردند؛ و سائط اقتصادی و اجتماعی ایشان خاصه تشکیلات عسکری خیلی مهم است؛ اولاً تشکیلات عسکری قریباً به تشکیلات امروزه مساوی بود

در مرکز ده هزار عسکر مسلح دائمی می ایستاد که "جاویدان زند" می گفتند. علاوه برین دو هزار سوار و دو هزار پیاده برای دارا مخصوص بود که خیلی مزین و مسلح بودند. عساکر خاصه، لباس مرصع پوشیده زنجیره طلا بگردن آویخته، پیاده با نیزه دست میداشتند. عساکر سائره از هر قبیله که باشد رنگ و علم مخصوص داشت، اما زره در بر، کلاه دراز بر سر و پاپوش چرم در ساق خنجر کوتاه به طرف راست میان نماده؛ تیر و کمان استعمال میکردند؛ در اوائل، عراق جنگ داشتند اما بالاخر ترک کردند حکمدار - مخصوصاً دارا - جنگ را خود اداره می کرد. دیبا عساکر مسلح مخصوص، می ایستاد. عراق آفتاب و بیرق عقاب دار مطلا و مرصع در معیت خود داشت.

دوم: راهها؛ راه بزرگترین اینها از شوش تا سارد که ۳۴۴ کیلومتر طول داشت تأسیس نموده ایستگاه ها، پوسته خانه، محافظ خانه خاصه در آنجا طویله برای تبدیل اسب های چارپای و اسب های تیز رفتار در هر دو فرسخ موجود بود.

ایستگاه دارای کاروان سرا محوطه سبز و درخت زار بود. جهت
سوق قشون و تأمین معارفه و اقتصاد، این راه با خیلی مهم
و هرا یالت تلافی می کرد. دارا علاوه برین قنال ناتمام فرعون
به مصر را اکمال کرده بحر احمر را به نیل مربوط ساخت.
طول این قنال (۱۸۸) کیلومتره و عرضش (۳۷) متره
بود؛

سوم: سکه های طلا و نقره؛

ایرانیها بعد از فتح لیدیا و بابل مسکوکات مخصوصی بتقلید آن
ترتیب دادند؛ چه در آسیا نخستین کسیکه از حکمداران مکه طلا و
نقره بوجود آورد حکمدار لیدیا خلف عالیات (کیخ) بود. اینک
داریک (مسکوک طلا) ستاتیر (مسکوک نقره) از آنجمله است
سکه طلا (۳۰) دانه گندم و مسکوک نقره قریباً پنج و نیم غرام وزن
داشت. طلا بشش مثل نقره راجع بود. در یک طرف این مسکوک
تصویر حکمدار و طرف دیگرهای مختلف قالب می شد. تجارت بهمین
دو وسیله ترویج و تسهیل می یافت؛

چهارم؛ خطوط؛ غیر از خط زند- آوستا- اساس خط ایرانیها
قدیم بعد از کیخسرو، همین خط میخی کلماتها بود. لیکن عیناً خطوط
بیماری بابلی نبود. موافق مخارج و کلمات لسانیۀ خودشان
از خطوط آنها اقتباس و اکمال کردند؛

زراعت اگرچه نسبتاً مترقی نبود ولی دربارهٔ تربیۀ باغچه و
جنگل خیلی اهمیت میدادند. چنانچه تجارت بواسطهٔ راه های این
و منتظم ترقی داشت. چه، رسم باج و ترانیت مرعی نبود. در
قنون انشاءات (پل و کشتی) و طبابت اجنبی؛ استخدام میکردند
چنانچه تقسیم سال و ماه کامل نداشتند. ضبط تاریخ و سال طویف
ساحر و مغان (راهب) بود؛
مستظرفات .

صنائع همهٔ ایران قدیم، همین قصرهای حکمداران است؛ قصر
(شوش)، (آقباتان) و پرسه پولیس (استخر) ظریف و مزین ترین
این قصرها بود. دارا و سرخس درباب قصر خیلی اهمیت دادند.
دارا قصر پرسه پولیس را بالاے یک تلی از زمین که قدمه- قدم بالا

شده داخل آن قصر می شدند ؟ بنا کرد. صالون (دکوتی) مشهوریکه
 ۷۰ متره طول و عرض را دارا و یکصد ستون مرصع را حاوی
 است از مشتملات همین قصر است ؛ که اسکندر پایمال کرده .
 همه قصرها برین اختشام و ظرافت ؛ دروازه ها از تونج (مفرق)
 بود. حکمدار در کوتی قصر. مخصوص خود بالای تختی که معمول از
 دندان فیل و طلا مرصع و مزین بود می نشست. قبول حضور
 بسیار مشکل بود ؛ اما بواسطه شترزاده ها و رجال دولت شرتیاب
 می شدند . شاهنشاه تنها طعام می خورد . اما هر روز تقریباً
 پانزده هزار کس از خوان حکمداری نان می خوردند . در سفره
 انواع طعام و شیرینی موجود بود ؛ گویند مصارف سنوی شاهنشاهی
 مقابل ثلث واردات مملکت بود . بنا بران افراد آشخانه دارای
 سوم (۲۰۰) نفر و سائر تعلیه او (۱۱۰۰) شتر بود ؛

حکمداران ایران پاهای تخت دائمی نداشتند . موافق موسم و
 فصول در پرسه پولیس (استخر) پاسارگاد ، آقباتان ، شوش ،
 بابل ، قصرهای مزین و محتشم تأسیس نموده اقامت میکردند ؛

اینک صنائع ایران را در اطراف قصر دیده میشود. چه، غیر از
 محراب آتش معبدای بزرگ برای ایشان لزوم یا جواز دینی
 نداشت. مح مانیه عوض حشمت، مرمکار میگردند. سقف های
 تخت مزین و ملون استعمال نمودند. مثل آثورا بمینا کاری خیلی
 ماهر بودند؛ هیکل تراشی نیز مروج اما دیوارها پر از تصویرهای
 نیمه و دمیده بود. تنها یک هیکل گاؤ- و شیر در قصر استخراج
 سرخس پنا نموده بود یافت شده. ولی دیوارهای منقوش و منقوش
 بے ستون و نقش رستم از جمله صنائع مختشم و طریف آنها-
 به حساب می رود. اگر چه در معماری و تصویر تاثیر آثورو
 یونان ظاهر است. لیکن رسم و معماری خصوصی ایران در
 مراکز قدیمه فارس آشکار دیده می شود. تالی های مصور و
 طریف ظروفات معدنی منقوش و منقوش ایران مشهور بود.
 خلاصه ایرانی ها اگر چه از خود ایجاد می نکردند؛ اما امارکدان
 آثورا، یونان، سیدی و مصر را تقلید نموده خیلی ظرافت و
 زینت بخشیدند؛

فینک و فینک ها

میان جبلهای لبنان و بحر سفید از جنوب طوروس تا ارض کنعان (غزه) بندر و آقامتگاه فینک ها بوده - ۱۷ عصر قبل از میلاد باراضی فنیکه شهرت داشت. طولش از شرق بغرب تقریباً (۱۰)؛ از شمال بجنوب تخمیناً ۵۰ فرسخ بود. از آنجا که این اراضی در کوهستان برف گیر و در همواری بارانی بود قابلیت زرع زیادی داشت؛ اما برای اداره معیشت این قوم سامی کافی نبود بنابراین اهالی معاش خود را در ضمن شکار ماهی و حیوانات بحری و ساحلی تدارک میکردند. برینوجه مردم دریائی و تاجر بحری میگرددند. از آنجا که مساحت این حوالی چه در ساحل چه در داخل چون سطح مارنج پست و بلند بسیاری نمایش میداد؛ تأسیس دیهات و شهرها چون زمین مزروع در همه این اراضی ممکن نبود.

این است که بیشتر در سواحل و جزائر بناهای ۶ - ۷ آشپیان پخته کاری ساخته می شد. محافیه از سواحل گرفته تا قلعه کوه میوه های گوناگون و جنگلهای خود روی زیادی بنظر میخورد

سدره، سرو، خرما، انگور، انجیر و انار موجود و مبدول بوده لازم
کشتی را این جنگلها تشکیل میکرد. چنانچه آرزوی تدارک رودی
دریا گردی را بعمل می آورد. هر قدر که بنی اسرائیل با کثرت
زیادی از مصر خروج و هجرت کرده جنوب این مملکت را ارض موعود
خود دانسته روز بروز اشغال و استیلا میکردند فبخت اراضی شان
تنگ و ساعه فعالیت و فکر اقتصاد فنیک ها و اسح می شد بنابراین
فنیک ها و شهرهای ساحلی و بندرهای معمور مجتمع می ماندند؛

حکومت، تجارت و سیاحت؛

شهرهای معتبر و مشهور فنیکه در داخل صیدا (صیدون)، بیروت
(بیریت)، ببلوس (جبل)؛ در جزیره و ساحل صور (تیر) و سائر
بود. هر کدام از این شهرها در عصری مرکز تجارت و صنعت و
محل اداره جمهوریت چه های خواص خود بودند. (سوفت)، رئیسها
حکومت (سنا) مجلس های مخصوصی داشت. اما در وقت حرب
و سیاست خارجه یک تن شده جبهه و صف واحد بعمل میآوردند
در میان شهرها اولاً صیدا بعد ازان صور شوکت و اقبال بلندی

پیدا کرد؛

فنیک با جنگاور و جهانگیر نبودند در وقت انقلابات بخاک
همسایه با چشم نمیدوختند، حتی در مقابل تجاوزه جهانگیران جزیه و
خراج داده بقای نام و مملکت میکردند. بنابراین سالهای دراز
مقتابیت مصرها، کلدانیها و سائر زندگانی بسر می بردند. با وجود
اینکه صید تاج مصر بود اما نفوذ اقتصادی فنیک با در شهرهای
مصر سفلی رونق داشت. - تجارتخانه با و بارخانه های مخصوص داشتند؛
چنانچه جزائر کرید، رودوس، سمندر و سائر را ضبط نموده مس،
مرمر، گوگرد، طلا، حیوانات صناعی، قلعی آنها را تصرف و استعمال
می کردند. در بدل آنها بمجوهرات، اقمشه و هیاکل معبود خود
میدادند یا ابوشم، شراب، مشک، عنبر، حیوانات، دندان فیل،
آبنوس و اسیر بابل، یمن، افریقه، هند، مصر و قافقاس را
برگز فنیکه (صیدا) جمع کرده بعد ازان باین دیار مبادله مینمودند؛
بعد از صیدا (۱۳ عصر ق م) دور اقبال صور رسید از شرق
به غرب توجه نموده جبل الطارق (تنگنای سپته) را عبور کردند؛

سواحل برتیا و فرانس و استفانیدیا و امروزه را زیارت کرده اند معادن آنها مخصوصاً قلعی، استفاده مند می شدند. سواحل غربی افریقا را نیز تا خلیج کینه گردش و حصه خود را از کان آنجا به ما گرفتند. کوشش اقتصادی این قوم فعال را در خارج دارا بسیار مستمره کرده بود. از جزیره قبرین اعتباراً همه سواحل بحر سفید، در جنوب، شمال و غرب بندرفیکه، گمیده بعضی از نقاط نیم جزیره ایسیریا (اسپانیه) نیز در تصرف این دیا نوردان درآمد؛

قرطبه؛

انهمیان مستعمرات فنیکها قرطبه در تاریخ این قوم فعال تا جرجیلی موقع بلند داد. چنانچه فنیکها بواسطه مستعمرات شمال بحر سفید به بر صناع و مدینت اروپای جنوبی شدند انچنین بسبب قرطبه غوغا دلاوری و مدینت حوضه بحر سفید گردیدند؛

ایضاح او آنکه؛ صور در عهد میرام باوج اقبال رسیده بود چه؛ مال تجارت بحر سفید درینجا (صور) جمع می شد. معبد لغارت

(بعل صور - واقع شهر و جالب خیر) و سایر معابد نیز در صور تجدید
 و رونق یافت. افراضی که از طرف فنیکه تا به سلیمان علیه السلام در
 مقابل افاضی زیادی شده همیرام ملک صور کرد. چنانچه در
 سواحل بحر سفید و بحر احمر (فلزم) تأسیس ایستگاه و کارخانهای کشتی
 ساخته جزیره شهر صور را از بحر تصرف افاضی کرده رونق و توسیع داد.
 بدخترانه از یک طرف آثوریها از طرف دیگر به تدبیریهای خلفا
 او خانه جنگی و برادر کشتی بوجود آمده شهر و شوکت فنیکه را
 خراب کردند. مخصوصاً یک راهب از میان شهرزادها بر آمده حکومت
 را به پادشاه خود در آورد. صور بحال صیدا افتاد. چه صیدائیها نیز خود
 را وارث دانسته عربدهائی نمودند. بالاخر گویند دیده و نه - الیزار یعنی
 همیشه پنجاهلیون - حکمدار عصر بود - بسبب قتل شوهرش (سبب)
 به برادر خود کین بست - طرفداران زیادی جمع کرد. برخلاف پنجاهلیون
 ترتیبات گرفت - اما مخالفان از بیم کشف نیتشان همه یکجا فرار کردند
 در ساحل شمالی تونس رسیدند (از طرف مصر تقریباً در ثلث اخیر
 افریقا شمالی است) به همزادان ایشان که در آنجا از سالها

از متوطن بود؛ ملحق شدند. الیزارثروت زیادی داشت در حال
 بسیاری فنیکهای آنجای خیلی اراضی خریده در جوار (قامیه) شهر جدیدی
 (قارت) داشت - قرطبه بنا کرده (هشت عصر ق م) این شهر در
 طرف نیم عصر آنقدر دارای تجارت و قوت شد که جانشین صیدا
 و صور حتی رقیب یونانی ها و رومیها گردید. چه، مستعمرات و بندرگاه
 متعدد پیدا کرد؛ در اندک مدت از بیشتر جزیره (سجلیه) سر کرده
 جزائر (ساردینی، بالا آر - مالطه) و قسم اعظم اسپانیه را بحوضه تصرف
 خود گرفت. برینوجه دولت جمهوری پون - قرطبه بوجود آمد بنابرین
 یونانی ها از تجارت و رومانی ها از فتوحات این دولت کوچک بتلاش
 افتادند. این بود که رومانی ها. مرور زمان اقوام هم نژاد و هم
 منافع خود را حمایت کرده حتی وسیله تجاوز پیدا نمودند. قرطبه با نیز
 آسوده نه نشستند. فوج پیاده و اجماع زیادی جمع کردند -
 تقریباً برین رقابت یکصد سال محاربه نمودند. از سواحل تونس
 امروزه بحر سفید غزنی را از اسپانیای شرقی در آمده؛ سطوت خود را
 تا بالای روم انهار ساختند؛ غول و آپها را مرور نموده شمال

غوب و شرق روما را مغلوب کردند . این جنگها با اسم
 « پلون » مشهور است .

از سرعسكر مشهور و با ناموس اینها (آنیبال) بود .
 تنها این مرد قهرمان قرطبه و فنیکه نیست بل از دلاوران
 باتدبیر و شیخ دنیا کے بشریت بحساب می رود . فرزند
 امیر فوج فاتح و مؤسس حکومت قرطبه جدید که در
 جنوب شرق اسپانیا است) وارث و تربیه یافته پدر
 است . بعد از پدر رومانی ها را پانزده سال فشا
 داده ، در آخر بحسد و بی امدادی مرکز مغلوب گردیده
 زهر خورد ؛ هلاک شدن را با سادست ترجیح داده وفات
 یافت . (۱۸۳ ق م) مع مافیه قرطبه نیم عصر دیگر ادامه
 حیات کرد . اما آهسته آهسته سطوت رومانی ها زیاد
 شد قرطبه باخطاط کلی دو چار گردیده شش و نیم عصر
 بعد از تأسیس با مقاومت مردانه دو سال محاصره
 شده سقوط کرد . خلاصه شدت و موجودیت خود را

بدست رومانی با دلیرانه باخت . شهر احراق تخریب گردیده
 باسم (ایالت افریقہ) برومانی ملحق شد .
 (۱۴۶ ق م)

صنائع و مدینت

صنائع فنیکه و قرطجہ ہمراہ تجارت ترقی و رواج
 یافت : برائے اقمش پشمی . مجوہرات زینتی ظروفات
 خاصۃً رنگ ارغوانی (سرخ) و شیشہ لکہ ایجاد آہناست
 اعمال آتخانہ ہائے بزرگداشتند . رسم و بسکمل محبوب و نیز
 از صنائع تجارتی و مدنی ایشان بود . اعمال این اشیا
 بعضاً بسپارش یا بامتیاز مخصوص بہ جوئی آمد . برائے شیشہ
 دیکر آنہ و برائے رنگ جلدہ مورکس ، ایک رقم حیوان بحری
 است) بکار مے بُردند .

فنیکہا و قرطجہ ہا اگرچہ در صنائع ایجادات بسیاری
 ندارند ، لیکن در تقلید آثور ، کلدان و مصرخیلی مهارت بکار
 بردہ بار و پاسے جنوبی صنعت آموزانیدند .

در کشتی رانی ملاح مخصوص عصر قدیم بحر سفید بودند .
 کشتی بار و جنگ شان جدا و شب و روز برای سیر
 دریا برابر بود . در شب ستاره قطب برای تعیین وقت
 کفایت می کرد . سالهای و راز بسیر دریا مانده راه سیر و
 سفر خود را از اجانب مخفی می داشتند . اگر کسی از راه سفر
 ایشان واقف شد ؛ با کشتی یکی او را هلاک می کردند . گاهی
 برده فروشی و صید انسان نیز عادت داشتند .

فنیکیها از هیبه روتیک مصریها حروف صامت و صائت
 خود را اقتباس کردند که مرکب از ۲۲ حروف بود . اساس
 الفبای لاتین و همه جنوب اروپا همین حرفهای فنیکیها
 است . گفته می شود که بعد از مصریها ، معلم الفبا و خط و
 سواد همه دنیا همین فنیکیها بودند .

دین فنیکه و قرطبه شبیه و اقتباس آثور و کلدان
 است . اساس معبود ایشان (بعل) و (استارت)
 شمس و قمر بود ، چه شمس و قمر هم موجد و هم مخی تصور

می شد . مع ذالک اسم این معبود با (رب النوع) یا
چنانچه در ہر شہر تفسیر می یافت ؛ وقت تصور ایجاد
و تخریب نیز تبدیل می کرد . اسم اینها در صیدا
(بعل صیدا) و (آستورث) در بیلوس (بعل تموز) و
(بعلیث) در قرطجہ (بعل ہاموت) و (تانیث) بود .
ہنگام دہشت ، این رب النوع (بعل) را در قرطجہ
« مولوخ » می گفتند و بشکل مدہشی تصور می کردند .
در ہر شہر دو رب النوع تخیل کرده برای (موجد)
آلین نامی پُر سرور ؛ بہمت (مخرب) اطفال و حیوان
قربان می دادند .

خلاصہ فنیکہا مدینت شرق را باقوام وحشی اروپای
آنوقت واسطہ و رہبری کرده یونانیہا ، غولہا و رومانیہارا
صنعت ، تجارت و دلاوری خاصۃً دین ، خواندن و نوشتن
تعلیم کردند .

ترکستان - ترک ہاء

ترکستان قدیم کشورے است کہ تاریخ ہر دور
 بسعت این اراضی افزودہ از آسیائے وسطی سرکردہ
 نشان می دہد . اما حدود ثابت و طن اصلی ترک ہا
 عبارت از وادی ایستق کول (دریاچہ کرم) بودہ .
 نظر بجز انساب و تورات ترک نام فرزند و قوم یاسوم
 یافت با افراد خود از (صحراے سنجا) برآمدہ باین
 قطعہ جای گیر شد . تشکیل عائلہ و قبیلہ ؛ تابسیس
 منازل و قوم نمود . متعلقان اوپنی درپنی تکثر کردہ بشرق
 و غرب منتشر گردیدند .

ہوائے وادی این دریاچہ چنانچہ از اسم ترکی او
 دانستہ می شود ؛ لطیف و معتدل است . آہستہ آہستہ
 تا اذین مرکز بطرف شمال ، شرق و جنوب رقتہ شود ؛
 طبیعت و اقلیم خیلی شدید و متفاوت مے گردد .

باوجود این حوالی مذکورہ موافق حیات بدویانہ بشر
 موسم ہائے گوارای زمستانی و تابستانی دارد . چہ منبع
 سیحون سیر دریا وادی اہلی ، چو و تاریم در اطراف
 این حوضہ است . سلسلہ تیا نشان کوہہائے آلائی ،
 ہندوکش و سائرہ منتہائے حدود شرق ، شمال و جنوب
 این مملکت را تشکیل می داد . تشکلات اراضی بعضاً
 وادی ہائے عمیق نہرہ را عمودی و بعضاً مجراے
 درہ ہا را مائل داشتہ خیلی سرسبز و جنگل زار کردہ . غیر
 از غرب جنوب کہ ریگستان ہائے بزرگ و بے پایان
 بقایاے محیط دور (ثرہ لؤلؤزی) طبقات الارض و
 دارای بعضی وادی ہا و چشمہ ہائے شور یا تلخ است)
 ہمہ دامن ہائے کوہستان و سطح مرتفع این اراضی
 قابل حیات بدوی و صواہی ؛ مساعد رعی و چراے
 گلہ ہائے مواشی است . این است کہ ترکہا در بدایت
 حیات ازین محیط و اقلیم و و چیز اخذ کردہ اند . سلحشوری

و شبانی .

تاریخ

منبع تاریخ ترک ها مضبوطات چین ، ایران ، روم و یونان است . پس از ظهور اسلام عربها نیز با بقیه احوال این قوم جنگ و آسپائی با هم بیاطله مشغول شده اند . اما اواهل تاریخی و اجتماعی ترک ها نسبت بدیگران در قیودات چین واسع تر است .

ترک ها با هر قوم که تأسیس مناسبت جواری نمونده از طرف آن قوم نسبت بطبیعت خود اسمها و عنوانهای غریب غریب گزیده . چنانچه چینی ها از (۲۰۰۰) سال قبل میلاد ترک های شمالی را مثل هیونگ تو (وحشی های کوهی اسماعی بدبخت) و سائره می خوانند . چه ، ترکها از زمان سلاله (هیا) گرفته در شمال و غرب چین قدیم یعنی مجرای نهر اصف مغولستان و جوئغاری بسبب جستجوهای چراگاه گله ها و گاهی بفکر غنیمت بنجاک چین دست درازی

کرده تصرف اراضی و اموال می نمودند . برین وجه خاک و لُت چین از دستبرد هیونج - هون ها به شرق و شمال بے راحت شده از عصر هشتم اعتباراً تا اوائل عصر سوم قبل میلاد در مقابل آنها متجاوز ها پاره - پاره با کمال سد مشهور خود مجبور شدند .

اینچنین از دور پیشدادیان تا اواخر عهد ساسانیان وقتاً فوقتاً در شرق و شمال ایران - چنانچه در چین می شد با سم طورانی اظهار صولت و زور آزمائی داشتند . با وجود این همه ایرانی ها ، ترک ها را از نسل تور فریدون دانسته ترک ها را تورانی و شمال سیحون را توران خوانده جنگ های توران و ایران را جنگ برادران می گفتند .

هجوم و هجرت های غرب - جنوب ترکها بوسعت ترکستان افزوده پنج شش عصر ق م اروپای شرقی و جنوبی را ترکستان (ترک آباد) می ساخت . قوت و

جمعیت شان بد استان ایران و یونان اثر های سیاسی
و کشمکش قومی می گذاشت .

یونانی ها همه شمال بحر سیاه و قافقاس و دریای
سیحون را ایسکیتها (باششکا ایسکیت ها) می دانستند .
لیکن حدود سائرہ توران و ایسکیتها معلوم ایران و
یونان نبود . رومانی ها نیز دو سه عسرق م شمال بحر سیاه
را صارماتیا و شمال سیحون را ایسکیتها می گفتند . اگر چه
همه ایسکیتها و صارماتها ترک نبودند . میان اینها اقوام
آریائی نیز وجود داشت . اما حاکمیت و سرکروگی بارست
خود صارمات و ایسکیت یعنی ترکها بود .

ترکها بتجیر خود دو جمعیت بزرگ داشتند . جمعیتی که
در شرق تیا نشان تا حوالی آمو در سکونت داشتند با اسم
عمومی تاتار و خصوصی سیه ن پی . جو جن و سائرہ بود
خلفی که در غرب تیا نشان می بودند : منقولوت ، سمات
ماساکیت (آلن) خوانده می شد که شرق جنوب اروپا

را جولانگاہ خود کردند .

شرقی ہا گاہی چین را میدان تاخت و تاز نموده
گاہے محافظ حدود را و نفوت) چین شدہ گاہے
دارائے حکومت مستقل قبیلہ وے و قوی سے
بودند .

عنعنات :

ترکھا موافق بطبیعت سلحشوری و بدویانہ خودشان
دارائے حکومت پدر شاہی (رئیس عائلہ و حاکم قبیلہ) بودہ
در استیلا و دست اندازی زائد الوصف مهارت داشتند
بفکر ایشان گردش و صحرا نوردی باعث جمع مال و
تخمیل اراضی و سررشتہ مرعائے گلہ و حریت حیات
بود . این است کہ استیلاے اراضی با دارہٴ مملکت
و ادار ساخت . از ادارہٴ قبیلہ و عشیرت بقوم و
مملکت ترقی کردہ نظامات عسکری و جہانگیری
حاصل نمودند .

گویند اولین شخص که بعد از هفتم ریاست ترک نام
 رئیس ۲۱ عصر قبل میلاد تشکیل حکومت نظام نمود ؛
 اوغوز خان بن قارا خان بود . اوغوز خان از عهد جوانی
 اعتباراً طردار زیادی جمع آورده دولت اوغوز خانی تشکیل
 داد . سبب ظهور کارروائی او آنکه بمحضر ابراهیم علیه السلام
 بوده مذہب او را قبول کرده در امر ازدواج خود قبول
 دین را شرط گذاشته بامور خاندانی و مذہبی بایست خود مخالفت
 کرده مغلوب ساخت . چین ، ایران ، هند را محالک
 آسیای غربی را استیلا نموده دولت شاهنشاهی اوغوز خانی
 را بوجود آورد .

اوغوز خان آنقدر تأثیر و نفوذ سیاسی و اجتماعی داشت
 که هر سخن و کار او دستور العمل و ضرب المثل قوم خود
 بوده . چنانچه دران اوقات قبائل مشهور تر کما عنوان خود
 را از او حاصل کرده اند .

۱- (او یغور) حضری و طردار اوغوز ؛

۲۔ (قائلی) مفزہ نقلیات دولت باعراہ ؛

۳۔ (رقیق) نسل فرزندسی کہ میان درخت بلودہ و خشک زادہ ؛

۴۔ (قارلق) جمعے کہ از اردو جدا شدہ زیر برکت ماندہ ؛

۵۔ (قلاچ) عائکہ کہ بلودات فرزند مشغول شدہ از جمیّت عسکری بیرون گم دیدہ ؛

بالاخیر شرقی روما ہمین قبائل را توکیوے گفتند . کہ شرح او در پایان خواهد آمد . چنانچہ پینی ما ہونہاے غربی را ہمین اسم مے خوانند .

اوغوزخان پیش از وفات خود ، ادارہ حکومت را بہ نسل فرزندان بزرگ و امور وزارت را بہ فرزندان کوچک خود توصیہ نمودہ از دنیا گذشت . لیکن بعد از مدتی کشمکش خانہ جنگی سر شد . امور دولت ندرت ب گم دید . اگرچہ تا وہ عصر دیگر خاندان اوغوز بروے کار بودند ؛

اما ضعیف و حقیر شدند . بالاخر حکومت اوغوز خانی بہ تعبیر
دیگر موغول خانی - زیراجدا و غوز موغول خان نام داشت
بدست برادر زادگان او تاتار زادہ ہا انتقال کرد . اینک
روایات و داستان ملی و عنعنات نژادی و اساطیر اولین
ترکہا کہ فقرات فوق مختصر اوست .

حکومت

از آنجا کہ وثائق اوائل تاریخ ترکہا تا حال پلورہ بدست
نیامدہ از وقائع نامہ ہائے چین و سائرہ باید استفادہ کرد
چونکہ معلومات مشترکہ سائرہ نشان مے دہد کہ :

از سیزدہ عصر قبل میلاد اعتباراً ہونہا در شرق شمال
و شمال چین بودہ نہب و یخاگری مے کردند . خاصہ ۶
ق م اعتسافات حکومت چین و ضعف دولستہ از
حد گذشتہ چین را میدان محاربہ ہائے داخلی و امارتہائے
کوچک دیدہ سرحد شنسی ، شانشی ، پیچیلی را تاخت و تاز
مے نمودند . لیکن سہ و نیم عصر ق م حکومت کوچک اما

زور آور (تسین) کہ در ایالت شنسی بود ؛ بہ سرکشی ترک ہا سخت ایستادگی کرد۔ حتی منع و دفع نمود۔ چونکہ روز بروز حکومت ہا کے ممتاز و مستقلہ را بصلاح و زور یک جا میآورد وقتے شد کہ با سہ صد ہزار عسکر بہ تشکیل آہنا برخواست و بسیار شہر ہا کے مستحکم بوجود آوردہ بعضی جا کے ہونہا را ضبط کرد۔ مع مافیہ غائلہ داخلی زائل نشدہ بود۔ درین اثنا (۲۲۰ ق م) رئیس حکومت ہونہا (تہ او مان) ۰ لیکن ہونہا در مقابل تسلط چین آرام نشدند۔ تہ او مان قوت زیادی جمع کردہ زمین منسوبہ ایالت اور توس را استرداد کرد۔ این قدر دارد کہ موفقیت ترکہا بواسطہ شہزادہ (مہ تہ) پیش می رفت۔ غیر از مادر اندرش محبت اہالی را ننما ما بخود جلب کردہ و بعد دولت مے گردید۔ برین وسیلہ یعنی رقابت میان پدر و پسر نزاع افتاد۔ حال آنکہ براے تخلیص گریبان و استقلال ہونہا، غیر ازین دیگر فرصت مساعد نبود۔ اما (مہ تہ) ہمہ قبائل کہ موافق او بودند ؛ جمع کردہ بہ تشکیلات عسکری

مشغول شد . (مہ تہ او مان) بالمشکر خود بالائے پسر آمد .
 (مہ تہ) حاضر بود ، باندک زحمت ، پدر ، برادر و مادر
 اندر خود را قتل و اسیر کرد . اشخاصی کہ فداکارانہ التزام
 اور انکے دند ؛ ہمہ را اعدام نمود . (۲۰۹ ق م) تاتاری
 شرق کہ درین فرصت تجاوز و بہانہ جوئی مے کردند
 و بقوت خود خیلے مغرور . بودند ؛ ایشانرا نیز زبون و
 پریشان ساخت . نسکین غائلہ ہائے قبائل را بر طرف
 کردہ با فوج مھے کہ دران وقت چین دارائے آنقدر
 قوت نبود ؛ (چہار لک عسکر) از دوسہ جائے بخاک چین
 داخل شد . اگرچہ مقابلہ جدی چینی ہا ، ہونہارا در اوّل
 و ہلہ دفع کرد اما بالا خیرایمپرا طور خاندان مان باہمہ لازم و
 عسکر زیر محاصرہ (مہ تہ) آمد . اما موافق رائے معقول زن
 خود از محاصرہ دست کشیدہ و بصلح نیز راضی نشد .
 (مہ تہ) یک سال بعد دوبارہ جنگ حاضر شد . این مرتبہ
 در مقابل یک دختر شہزادہ از ہجوم باز ایستاد . گویند چینی ہا

جاریہ را عنوان شہزادگی دادہ بہ (مہ تہ) فرستادند (مہ تہ)
 بے خبرانہ قبول کردہ . (این روش بعد ازین بسیار سال
 عادت شدہ) برین وجہ ہر دو طرف معاہدہ عقد کردند .
 وزین ہا کے ترک نشین ، قطعاً با دارۂ ہونہا درآمد
 (مہ تہ) بہمین قدر اکتفا کرد . وگرنہ بسیار تر ازین را نیز
 تصرف کردہ نہ توانست . چہ ، بعد از چنرے داخل
 چین باز پریشان شدہ . ایمپراطور (قاو تہ) وفات یافتہ
 پسرش بالائے تخت برآمدہ دشمنی ترکہا را از زبان بعضی
 شنیدہ بشور مے آمد ؛ بعضی از وزراے چین طرف دار
 جنگ بودند ؛ یعنی برعکس . چینی ہا بنا برین مخالفت
 ترک خصمیت کردند . اما (مہ تہ) نیز آرزوے جنگ نہاشت
 با صلح و ملائمت پیش آمدہ .

بعد ازین اہالی ولایات جنوب را زیر اطاعت وادارۂ
 خود آورد . خلاصہ (مہ تہ) در اتحاد ملی خیلے کوشیدہ از قورہ
 تا دولغا جنوب سہریہ را تماماً ضبط و تابع ساخت . لیکن

چینی با بهانه جونی کردند و بجنگ دعوت نمودند . مه ته صلح
 پروری کرده خپله نرد سیاست ملایم باخت . صورت صلحنامه
 را بر تمام ولایات خود نشر کرد . بسلامت و امنیت توصیه فرود
 از شنیدن این خبر چینی ها خوش شدند . مسالمت جویانه و
 آسوده بمناسبت همسایه گی کوشیدند . پس از عقد صلح (مه ته)
 از دار دنیا رفت . (۱۷۴۱ ق م) همه موفقیت های (مه ته) بتاثير
 تشکیلات عسکری جسارت و دور اندیشی او بود . مثلاً اولین
 کسی که از حکم دار های قدیم ترک به تشکیلات عسکری
 اهمیت داده . ضمناً گفته می شود . اختراع ها بکار برده
 همین (مه ته) بود . درین تشکیلات هر ده هزار نفر را
 یک (تومان) دانسته و هباشی ، صد یاشی هزار یاشی ها
 معین کرد . نیز (پژان) صداناک بوجود آورد . قانونهای
 عسکری وضع نمود و بکذا .

هونهای غرب و جنوب

بعد از وفات مه ته امور حکومت مختل گردید . چین نیز

قوت گرفته یک قسم همسایه سرکش خود را مغلوب و تابع کرد
 قسم دیگر بطرف جنوب و غرب پریشان شدند . قسمیکه بطرف
 جنوب رفتند باز زیر تابعیت چین آمدند . رئیس های
 حکومت شان بعنوان و منصب های چینی ها مفتخر
 گردیده . تا ادائیکل عصر سوم میلادی بقای نام کردند
 لیکن ازین جا فرقه - فرقه مثل اقوام خود بطرف غرب
 هجرت نمودند . چنانچه سابقا بطرف غرب تا حوضه ولغا
 و سقولوت ها و مسار ماتها و ماسا کیتها تا دینه پرو قافان
 علیا امتداد یافته بودند از فرقه سار ماتها قسمی باسم
 (یاز یخ) جدا شده بسمت بالقان آمده یسپا (بلغارستان)
 را ضبط نموده چند کس ادامه نام و نشان کردند اما اینها
 نیز از یک طرف بفشار ماسا کیتها و از طرف دیگر بهجوم غوتها
 محو گردیده بودند . این دفعه باسم هون از همان راه تا
 ممالک روم و دست درازی کرده . چندی در زیر سرکردگی
 (آتیل) با سه چهار لک جمعیت اروپا را متزلزل ساختند .

و مهاجرت عمومی بتبصیر دیگر سقوط امپراطوری روما را احضار کردند.
لیکن جمعیت آتیل در جنگ (شالون) تناماً مغلوب شده به مجارستان
عودت نموده وفات یافت و بقایای ایشان گاه گاه بنام قبائل دیگر
در بعضی نقاط جنوب اروپا تا اواخر عصر هشتم اظهار وجود کرده
منقرض شدند. (تفصیلات در قرون وسطی خواهد آمد).

از هونهای جنوب، سوا، بعد از اسکندر کبیر، مادراء النهر
و طخارستان هجرت کرده بنالچ سند دست یافتند، جنوب هندو
کش و کشمیر بحوضه تصرف شان بود. ایشان نیز بالاخیر در
مقابل قوت هند ناکام و گم نام شدند.

بعد از سوا، یوشیها نیز از همین راه آمده سفد و خوارزم را،
تمک و مادراء النهر را اشغال نموده حکومت راندند. ازین جماعه
توشانها باختر زمین را مورد نموده تا جایگاه سوا ترا دیدند. لیکن
یوشیها نظر به سوا زیاده تر دوام نموده در تنهار، کابل و پشاور
تا عصر چهارم شوکت داشتند. لیکن آین ها نیز قسمی به هندی ها گذشته
قسم دیگر تا اوائل عصر اسلامیت دیرین جا ماندند که ازین جماعه

آخرین حکمدار توشانها (دکیتورمان) پادشاه کابل بوده بدست
اسلامیان ترک موقع کرد.
خاقانی ترک :

بعد از انقسام دولت هون قسمی که در شمال و غرب چین
و شرق تیان شان یعنی حوالی آلتای بود و باش کردند با جمعیت قلیل
منزویان و مغلوبان عمر بسرمی بردند . بالاخر با اسم هونهای شرق
یا خود توکیو - تورکو - اسم ملی ایشان است - معروف گردیدند .

کیفیت او آنکه از میان شان بعضی دلاوران بر آمده
اظهار طبیعت و اخلاق بتعبیر دیگر قهرمانی و سلحشوری کرده رقابت
حکومت تنبوعه خود را جلب ، حتی تقدیر و مکافات چین را
حاصل نمود ؛ در عوض عنوان حکمداری (تاتاروگی) لقب (تومن) خانی
گرفت . تومن خان در اندک وقت جمعیت خود را از قبائل متفرقه ترک
توسیع و تقویّه داده در حدود غرب و شمال چین حتی شرق ایران ظفر
های عظیم حاصل کرده بچین و ایران میدان خواند ؛ در ظرف
چهار سال ازین عنوان صعود کرده در (۵۵۲ بعد میلاد) ایلیخان

گرویده دارای دولت منتظم و با شکوه شد؛
 بعد از تومن خان خلت او موقان خان به خاقانی ترک
 افزود. نفوذ جوجنها و خطاها دتاتارهای شرق که هر یکی حکومت
 مستقل و قوی داشت، را از میان برداشت. حدود دولت از توره
 تا شرق بحر خزر انبساط یافت. اگر نوشیروان ساسانی از حرکت
 بدی که بتوصیئه وزرای خود در زهر دادن اپلچی موقان خان ردا دیده
 بود، اعتراف نموده راه صلح و مسالمت پیش نمیگرفت؛ شرق
 حاکم ایران زیر دزیر می شد. این است که اپلچی های ایران
 میان خود و ترک ها بعقد صلح موفق شدند. سپس شوکت خاقانی
 از طرط دور و نزدیک شناخته شد. درین عهد میان شرق و
 غرب همین دولت بنظر میخورد. در ۵۶۸ میلادی با دولت
 بیزانسی نیز مناسبت کرد. از بیم این مناسبت ایران بمقویه
 حدود خود با تلاش زیادی اهمیت داد.

اما بعد از وفات (موقان) در اواخر عهد (توپلوحسان)
 شیرازه دولت از هم کیخت. حکومت بشرق و غرب

منقسم شده شرقی با بنام های دیگر تا نیم عصر بقای نام کرده
منقرض گردیدند .

خاقانی شرق نسبت به خاقانی غرب کمتر زمان پایدار و قوی بود .
تنها در زمان توم شوخان که همعصر و هم نقل خسرو پرویز بود ؛ شوکت
زیاد داشت . از ابتدای تشکیل دولت تا آخر قریباً یک عصر حاکمیت
کردند اگر چه ترکها بمقابل اسلامیان یزد جرد را نیز در خراسان
و بلخ معاونت عسکری کردند ؛ اما بعد از وفات توم شوخان
مملکت خاقانی غرب نیز مضطرب شد . در احوال بعد الاسلامی ترکها
در فردن وسطی ذکر خواهد یافت .

حکمدار و اصول حکومت :

ترکها حکمدار خود را به تانثرو - تانگری قوت یعنی سعادت و اقتدار
خدا تعبیر می کردند . اما بعد از میلاد عیسی اولاً از طرف (طولون)
نام حکمدار جوینها ، قاغان ، قآن ، خاقان ، رایسرا طور
شاهنشاه ، گردیده بالاخر خان استعمال یافت . در توکیو (ایلخان)
و در اویشور (با بحث او در پایانسب) (خان) رایج شد .

(ایدی قوت) صاحب دولت و (ایلترس) محی ملت نیز
در میان اد یغور با معروف گشت. آتا در دیار ایران و بعد
اسلامیت سلطان، امیر، ملک لقب داشتند. هر روز
دارک پنج یا سه نوبت کوس شاهی میزدند. نخستین نرکها
مجموعه غزنوی است.

حکمدار ترک قوماندان عسکری و منتظم امور اسبانش اهالی
بوده تدویر اعاشه ملت می کرد. و علم شان از یک چوبی که
بالایش سر گرگ دوم قوتاس (غشگاد) داشت عبارت بوده.
حکومت نرکها عسکری بود. مع ذلک رعایت (نوره) (یاسا)
تانون و نظام برای هر فرد - خواه حکمدار خواه تبعه -
مجبوری بود. حکومت و حکمدار جدا - جدا شخصیت بودند.
مجلس اداری حکومت را (طانش) و (کینکاس) می گفتند. چنانچه
قونفره عمومی ملت را قورولتای میخواندند. در قورولتای
مسائل انتخاب حکمدار اعلان حرب و سائره مذاکره میشد.
مملکت بقسم شرقی (دست چپ) و غربی (دست راست)

منقسم شده زیر اداره قوماندانهای بزرگ محل میگشت و این اصول "تقسیمات شرق و غرب" هر وقت در خاک بزرگ و کوچک جاری و متغاد بوده حکمدار بعضاً ممالک مفتوحه را بقومان دان ؛ و اولاد خود تقسیم کرده اداره می نمود. اگرچه تقسیم شرق و غرب و اداره متفرقه گاهی باعث عصیان و تجزیه مملکت می شد . در یونان و خاقان کوچک مقابل دالی ؛ ۲ نفر منسبدار بزرگ موجود بود که نصف آنها شرق و نصف دیگر غرب را اداره مینمود لیکن همه این اشخاص از خاندان سلطنت منتخب گردیده ، صلاحیت کامل داشتند امر شرق محترم تر بوده ؛ ولیعهد دولت می شد . همه مأمورین این حوالی با سلسله مراتب خود زیر امر همین امر بودند . دالی ؛ با امور حربیه و ملکیت کار فرما بوده قوماندان ده هزار فوج بحساب میرفتند . این مناصب ارثاً انتقال می کرد . جانشین ضابطان زیر دست نیز داشتند . علاوه برین در مرکز تا مغپچی (مهردار) و محتسب مخصوص نیز موجود بود .

مهرهای رسمی شان عبارات از یک پارچه تخته که با آهن یا به نیزه

الایش نفر میشد استعمال می نمودند روی سند بدل مالیات و مقادله های موقت و دائمی همین نشان را وضع میکردند . و با خود همان تخته را محافظه می نمودند در خاقانی ترک شهرادگان (تکین) و مأموران درجه اول که از بیست و هشت نفر عبارت بود عنوانهای خصوصی داشتند . عنوان (نرخانی) به شریف قبیلہ داده می شد . و صاحب اراضی کشت بود . و نرخان بلا پرسش بحضور حکمدار مشرف می گردید و تانہ نفر مجرم را اعدام کرده می توانست . مالیات اهالی از جنس حیوان بوده سائر لوازم و پول را از مالک مفتوحه یا تابعه اخذ میکردند . اداره مالیات نیز متعلق به همین والی ها بود . و بیونف توها مسکوکات نداشتند اما مسکوکات می دانستند و در مقابل مسکوک اسم مخصوص که (آغین) میگفتند استعمال میکردند . چنانچه خزانه دار را (آغین چی) می خواندند لیکن خاقان ترک در اوقات تابعیت خود بچپن . سکه اصدات کرد ؛ یک طرف او چپنی و یک طرف که قیمت او را نشانده ؛ ترکی بود چنانچه بعد از اسکندر در شرق ایران و شمال و غرب هندوستان

مسکوکات نقره و طلا نیز تقلید نموده بودند.

طبیعت و اخلاق

ترکها بیشتر شهرت و عنوان خود را بواسطهٔ مملکت نو، توانندان تازه، صحرا، کوه، دره و سطح مرتفع - چه خاک و آب چه بکر و خالده - تغییر می دادند. از یکطرف مساوات خواه و از طرف دیگر بسلسلهٔ نسب رعایت کار بودند. در حیات اگر غالبند حاکم و اگر نه در حال تابعیت غالب و قوی رفته بخدمت عسکری داخل و یا ترغیز - قازاق یعنی صحرا نورد دیار بعید میگردیدند. چنانچه وقت فداکت مال و مواشی ... بر پیوجه دولت حاکمیت مال و غنائم، مرعا و صحرا می یافتند. موقع آغا (بزرگ) و سر کرده عسکری خیمه محترم شمرده می شد. ترکها عموماً کوهی و خانه بدوش، خانهٔ شان خیمهٔ نمدی و سائط نقلیهٔ شان گا و گادی بود. هر آبشار و سبزه زار که برای رعی حیوانات دست دهد بتصرف او خود را آزاد می دانستند. در هر جا که اقامت کردند - خواه در زمستانی و خواه در تابستانی -

از خیمه یعنی خانه های سیار خود و قبضه تشکیل میکردند. این است که مدار معیشت پایه - پایه از صید گله داری و زراعت بود. . .
 خاصه بواسطه حیوانات مرعیه خود هر گونه رفع احتیاج می کردند.
 گوشت ، شیر ، دوغ ، روغن ، پنیر ، قنبر (مخمر شیر اسپ) ،
 ماکول و مشروب مبذول دائمی و بهترین ایشان بوده مال و مویشی
 بمبادله سرمایه سائر لوازم زندگی می شد. درین گشت و گذار
 در حال زمین مزروع آنجا بین ایشان تقسیم گردیده کشت و
 زرع می یافت .

تربیه اولاد موافق منافع سیاسی و اجتماعی ملت بود. اطفال
 از خوردی به تیر اندازی بسواری یعنی بصید ، مبارزه تربیه
 می دیدند. حتی بچه ها تا عمر قابلیت سواری ، همراه تیر و
 کمان کوچکی بالای گوسفند و بز تجربه اسب دوانی و شکار میکردند
 بسردی ، گرمی ، بلندی ، پستی یعنی با فیت های زندگی معتاد
 می شدند جوانها در میان خود عهد برادری می داشتند .
 این کیفیت مراسم مخصوصی داشت : دو نفر از خون دست

هم دیگر چند قطره گرفته با قمیز (مخمر شیر اسپ) خلط داده
مینوشیدند و همدیگر ازین روز اعتباراً آمد می گفتند برادر و وارث
یکدیگر می شدند نریبه می یافتند .

به قتل و ضرب دشمن دست یافتن نشانه مردی و رشد بود.
در میدان حرب ترک حیات کردن شرف ؛ در خانه و چادر بودن
و مردن بی حامی شمرده می شد . عضو مهم ملت همین جوان ها
بحساب می رفتند نه پیران ..

امور ازدواج به کفو و نسب گاهی بمنزیه حسب مشروط بود
تزوج ماوراء ندر ، زن برادر و کاکا (عم) بعد از وفات شوهرانشان
مجبوری بود . یعنی بخارج و بیگانه رفتن این زن را بیرون
از ناموس مردی خود می دانستند . از یک طرف احترام زن خیلی
مرعی و از طرف دیگر اصول استغراق رصورتی و سریتی ،
جاری بود . برای زن از طرف داماد لوازم ازدواج قائل
(جیز) دادن حتمی بود . (احتمال لفظ قایلین از آنجا مانده ،
چنانچه به حصه نخسر ، خشو و خواهر زن بعد از وفات به ایا

هدا گانه تقدیم می شد. زنهار حیات مرد و کار های گشت و خرید بازار اشتراک می کردند چنانچه سیاح مورخ اسلامی این بطوطه زنه های ترک را در بازار مشغول خرید و فروخت دیده تعجب نموده قید کرده است.

پس از وفات تابوت، باطلا و نقره و مجوهرات تزئین داده می شد بعد از دفن در سر راه جوانان و پهلوانان کشتی گیری و اسیر کشتی کرده اشتر و گوسفند قربان نموده بالایی نان می دادند. قبرها لحدی بود. هونه های شمال و جنوب بعد از وفات، مراسم اسپ دوانی نموده بهاتم او چهره خود را بکار و تیغ زخمی می ساختند. در سر قبر موافق تعداد قتل دشمن سنگ گذاشته علاوه برین چوبی نیز راست می کردند و سر چوب را بکله های قربانی میاراستند بالای لحد گاهی بنای مخصوص ساخته رسم های دلادری او را در دیوارش نقر می کردند. اسپ و کالای خود متوفی را می سوختانند.

میراث شکل غریب داشت. اموال منقوله سلاح

اسپ و مواشی بفرزند بزرگ و غیر منقوله به پسر کوچک داده
 می رسید. به فرزند میانه - اگر باشد - اندک داده می شد.
 نام و نشان، اموال و ثروت زیاده را از دیار بعیده، خود
 بدست میآورد... رتبه و جانشینی و اقتدار سرکردگی بزرگ رؤسا
 نیز میبایست، خواه تصرف میکرد و خواه به پسر و یا برادر خود می بخشید.
 ترکهای قدیم برای تهذیب اخلاق دارای بعضی عفت و
 عادات خوب بودند که آنها (توره) و دیاسا، گفته عوض قانون
 و نظام امروزه بکار می بردند. گویند اصل وضع این قوانین
 و نظامات ترک نام رئیس بوده سپس از طرف او غوزا کمال و
 اصلاح یافت. چه در توارتخ، (او غوز توره سی)، یعنی قانون و
 نظام او غوز شهرت دارد. احکام توره خیلی ساده و آسان است.
 اساس او آنکه:

جزای اعدام به ارباب بنی و عصیان و فراریان عسکری و
 غیر مطیعان بام فوق و معترض عصمت زنان با شوهر مخصوص بوده
 در مقابل تصرف نکرد. در صورتیکه غیر مشروع باشد - هم تجزیه

و هم تزویج اجباری کرده می شد. مرتکب ضرب و کت بیجا و جراحت را قصاص می کردند. بسرقت اموال یا حیوان برده مثل مجبور مینمودند. این احکام ساده، موافق حیات عشیرت و بدوی است. حیات بدوی، ترکها را طبعاً عسکر، می ساخت. این اعتیاد با احترام سلسله مراتب منجر می شد. اسپ سواری وسیله سیر و سفر و مهارت و تندرستی میگروید. سلاح افواج سواره تیر، کمان، نیزه و شمشیر بود. گویند شمشیر از اختراعات ترکها است. ولات و امرا در هر ولایت از اهالی و همسایه اسپ و سلاح جمع کرده تسهیل و وظیفه فوجی مینمود.

اینک هر جوان خود را - چه در وقت صلح و چه در زمان جنگ به تعلیم و تجربه عسکری مجبور میداشت. زیرا سربازی را وظیفه مقدس و باعث جمع غنائم می دانستند. در استعمال سلاح و اسپ خیلی ماهر بودند. در چالاکي و جسارت و حيله حرب هیچ نقطه را فراموش نمی کردند. در برگشته زدن و در حال رجعت اسیر و تلف کردن ممتاز بودند. سواره

نشان گرفتن ، وقت تعاقب دشمن باتیر جواب دادن شان بے
نظیر بود .

اعلان عسکرگیری بواسطه نصب تیر سرخ بالای چادر سر
عسکر اجرا می یافت . هر عشیرت دقبیلہ در آن وقت بجای
معین یا جمع می شدند و یا به جبهه مقرر شده می رفتند . تیرچرخ
دار و صدایاکا از ایجادات ترکهای شرق و شمال بوده .
برای خود و اسب مغفر مخصوص استعمال می کردند . از آن جا
که جنگ ها بیشتر برای جمع مال و غنائم بود ؛ در بدایت حال
بالای چین و ایران اجرا می یافت . گاهی که حکومت شان ضعیف
شد یا که مجبور بهجرت شوند ؛ در حال بتجدید وطن ، علم و طالع ،
زیر بیرق دیگری رفته باجرت دیا بمقابل سلاح و اسب سربازی
میکردند . فی الحقیقه اسیر آمده خواجه میرفتند یا در آنجا سرکرده
شده تحکم می نمودند . بتعبیر دیگر حاکمیت می خواستند . و جنگ
جوی می کردند .

اعتقاد و مذهب :

ترکها در امور مذهب بشایه عفت و عادت پابند و متعصب نبودند . طبعاً خداکار و شفیق بنوع .. بنا بران بادیان مختلفه سلوک ورزیدند . اساس عقیده ایشان پرستش قوای خمس (آب ، خاک ، آتش ، کان و نبات) خاصه آهن را زیاده تر تقدیس میکردند چه آهن مایه سلاح بود .

اصل تلقی شان که تقدیس پنج قوت یعنی رب النوع بود بالاخر بدو قوت و مثال انحصار و تلخیص یافت (قوت زمین و قوت سما - تانکری ، برین وجه خالق کائنات را عبادت از قوه غلبی که در هفتم طبقه سما اندیشیده به عالم موثر دانسته برای او گاؤ و اسب قربان می کردند . برای آب و خاک نیز قربان می داشتند . و زمین نیز از هفت یا نه طبقه مرکب گمان می کردند . در طبقه ووم سما جنت ، پری و ارواح سعید اجداد مکان و باشش داشت . در طبقه سفلی جهنم ارواح خبیثه و اجنه ساکن بودند . و عادات مشاجات بواسطه ارواح اجداد

برب النوع اول عرض نموده می شد. روزیکه روحانیون یعنی شامان‌ها را هاتقان غیب و موثران اجنه و پری دانستند؛ صفوت ابتدائی شان کاسته خرافات شان افزوده شد. برین وجه شامانی، مذهب شدند.

بعد ازین پی در پی زر دشتی، بودی، مانی، موسوی عیسوی را نیز بعضی از ترکها قبول کردند. اما بعد از ظهور اسلام پی در پی و آن هم از عصر دوم تدریجاً دین اسلام را قبول نمودند حالا غیر از زر دشتی بسائر مذاهب نیز کم کم سالک میباشند؛ اما جمعیت عظیم ایشان مسلمان و حنفی المذهب هستند.

صنایع و مدنیت :

صنایع و مدنیت ابتدائی ترکها را تاریخ بحال این ملت موافق دریافت. چه خاصه طبعی ملت ترک باویه نشینی، سلحشوری، شکار دشتانی بوده و سائل کوچی و حربی از صنایع ملی و طبیعی ایشان شمرده می شود. مالزده این و سائل نیز از محیط جنگلی و حیوانی خود شان بوجود می آمد. مثلاً؛ ترکها که عصرهای دراز صحرا نشین و دشت نورد

بودند، محتاج خیمه و وسائط نقلیه می شدند. چادر سیاه که معمول از پشم مالیده و یا بافته تا حال میان این قوم رایج بوده او را یورت (آقامتگاه) میگویند. لوازم او را از چوب و پوست حیوان دباخت کرده ماهرانه و مستحکم یتار می کردند. زین و اسباب (دیراق) سواره شان خیلی زینت دار و خصوصی بود. زین را برای چالاکي و سرعت دراز و تنگ می ساختند. کالا و فراش خود را از پشم معمول میداشتند. یعنی می بافتند یا می مالیدند.

ترکها اخراج و استعمال معادن را نیز می دانستند. شمشیر و آلات زراعیّه خاصّه از آهن مقدس (۹) بود. گویند تورانی ها در اخراج و استعمال کان برهمنه ملل قدیمه مقدم اند. معادن سبزول سیریمی (سائبیریا) جنوبی و آلتای خاصّه آهن و مس آن عالی را از بسیار عصرهای قدیم کار کرده اند. درین خصوص دور (جوجنها) و (خاقانی) شرق خیلی مترقی بود. چه درین عصرها از طلا، نقره، مس و برنج بسیار اشیای

بیتیه و تزنینه راجح بوده حالا پی در پی از وادی ها —
(اورخون)، (یعنی سی)، و سائر ازمین آلات و اسباب بدست
می آید. درین میان گوشواره، انگشتر، آئینه معدنی و وسائل
حرابی دیده میشود.

درکنده کاری چوب نیز خیلی اثرها مثل ظروفات و اسباب
عربه را مزین و مرصع می ساختند.

از آنجا که ترکها کوچی بودند، در اعمار بلده و تزمین شهر
اهتمام نکرده اند. (بسیخ نو)، و (خاقانی) ترک حتی
(جوهنا) چه حکمدار، چه اهالی - در چادرها نیکه با ابریشم و طلا
مزین و مرصع بود؛ اقامت می نمودند. غیر از قره قوروم - قزو
بالفاسون ترکها در تاریخ از شهرهای محتشم ایشان تا حال اثر
نیست. شاید نباشد حوالی دریای اورخون بنا بر آب و سبزی
عصرهای دراز اقامت گاه ایشان شده نظر بطبیعت صحرا نوردی
خود تاسیس شهر و اعمار بلده را علامت تنبلی و بی غیرتی
می دانستند. گویند از حکمداران دولت (هون) یکی آرزوی

تأسیس شهر کرد . وزیری . اخلاق ترک سقوط میکنند . عاقل
و بیکار میگردد گفته مشورت نداد .

ترکها در امور تجارت نیز بیگانه نبودند . این است که تجار
ممالک مفتوحه را بکار و سودا سر بست میگذاشتند . تجارت خود
شان بیشتر مبادله حیوانات باشیای لازم بود . رفته - رفته
سکه چینی ها که برای ایشان ضرب شده تجارت شکل دیگر
گرفت . بیشتر محاربه های ترکها با سائر اقوام خاصه با چین و ایران
اقتصادی بود .

طبیعی است که تجارت اسباب او خاز ثروت و سعادت
بوده تاجران را دارائی مال و اشیای لازم و تزیینی میسازد
این است که موقان خان سفرای بیزانتی ها را هر روز نسبت
باتول در چادر یک یا قالین های پشمی و ابریشمی مفروش و باشیای
مرزیه مثل گلدان و اوالی ظریف و مزین زیادی که رقیب
غرب بود احترام کرد . موقان خان خود بالای تخت مرصع و
طلانشسته در صورتیکه گلدها و لوازم زینت اطراف او

را فرا گرفته سفیر را قبول نمود .

مال التجاره شرق را بغرب یعنی اموال و اشیای چین را
گاهی بواسطه تبعه و گاهی بلا واسطه خود ترکها بغرب برده
می فروختند . (مانیخ) که حاکم صغدا و تابع ترکها بود ؛ مال
تجارت زیادی مثل ابریشم و چینی بایران در زمان نوشیروان
برده چنانچه در بالا دیده شد - اگرچه این سفر سفرایی نتیجه ماند
اما بالا خیر بلا واسطه سفرای خاقان یا بیزانسی با معاهده سیاسی و تجاری
عقد نمودند .

خلاصه ترکها از شرق بغرب و از شمال بجنوب واسطه تجارت
و مدنیت اقوام دور و نزدیک شده از شمال و جنوب او زکند
و طراز را گذرگاه تجارت کرده بودند .

زراعت نیز میان اقوام ترک رایج و جاری بود . چه ،
هر نفر دارای یک قطعه زمین مزروع بوده ایسکیتها و او یغورها
و بلغارها امور زراعت را در سواحل و دلتا اقامت کرده
پیش بردند . تا عصر اول اسلام زندگی و حکومت مدنی و

امتیاز زیادی داشتند . وسائط زراعت از برنج و آهن معمول بود . این آلات آن قدر بزرگ بود که با آب و حیوان کار کردن شان ممکن می شد . نه بادست . اکثر یا مزروعات شان جو . ارزن و گندم بود . حتی کشت جو از تاتارستان بسائر جایها نشر و تقیم یافته . از پایه (ساق) گندم سیاه مثل کتان کرباس مانند قوامتی نیز می بافتند . در باب ترقی زراعت خاصه جدول و جوی کشیدن و کندن خیلی ماهر بودند . آدمیم بمسئله لسان و ادبیات !

لسان تورانیها (ترکها) را التصاتی (از التصاق) هجای پی هم وجود یافته میگویند . نمونه ادبی این لسان همی بقایای تاریخی حوالی پنی سی (دریای نو) و وادی او رخون است . تاریخ اول اگرچه مجهول است ؛ اما آدبات (یادگارها) اورخون در اوائل عصر دوم هجری ماهر طرف خاقان ترک بهم دستی و صنعت چین وضع شده کتابهاییکه بالای این یادگارها نوشته شده برائے ادبیات لسان ترک نمونه بیغنی است . غیر ازین

تحریرات و کتابهای ترکها تا حال از تحت خاک نپیان کشف و اخراج نشده مع مافیه مضامین ادبی شان از ضروب امثال و محاورهای منظوم میان عوام دانسته میشود که موضوع شعر و ادبیات آنها همه ذکر شجاعت و قهرمانی بزرگی و مردانگی است اینقدر را باید اعتراف کرد که در آثار کشفوف ترکهای ادبی از تاثیرات چینی ها زیاده تر نشانهای مانى و بودی دیده میشود و بعد از اسلامیت تاثیرات اسلام عربی و ایرانی . چنانچه قذات قبیلک سیاست نامه نام کتاب ! و بیغورما در نصف پنجم هجری و بعد از یک عصر کتاب خواجه احمد بیوی به حشیات ملی و اسلامی متمیز و معروف است بود .

ترکها از عصر اول میلادی شنبه خط ایران (زند و پهلوی) صاحب کتابت شده اند . اینقدر دارد که مثل تاریخ توطن شان در آسیای وسطی . کیفیت ابتدای خط و اشارات لسانی شان معلوم نیست .

گویند نخستین حروفیات که موافق لسان شان قیرغیز ۲۸

حرف از الفبای آسیای غربی بواسطه ایران اقتباس کرده اند؛ همین الفبای آرامی بود. نوشته جات شان از طرف راست به چپ؛ از فوق به تحت مثل خطوط چین و ژاپون امروزه بود. برین وجه احتمال می رود که خط را از چین استفاده کرده اند یا بتاثیر چین همین طرز را قبول نموده اند.

موقان خان نامه که بحکمدار بیزانسی یونستیا نوس دوم فرستاد؛ همین خط اول بود. لیکن بعد از چهار عصر الفبای ایغوری نام چهارده حرف مرسوم گردید که در عوض اول گذشت. چنانچه بعد از اسلامیت در بعضی اقوام ترکی الفبای عربی جای نشین دوم شد. الفبای چین نیز در همان عصرها - بنا بر نفوذ چین در آسیای وسطی - خیلی زمان استعمال می یافت.

خلاصه ترکها نخستین ملتی اند که در آسیای وسطی و شرقی سلطوری، سفر و یار بعید، واسطه نشر افکار شرق بغرب نموده محافظه ملیت و حاکمیت خود را تا امروز مبارزه مادی و معنوی مداومه داده اند.

یونانستان - املی

یونستان مملکتی است سرتاسر شمال و جنوب را کوهسار پیوسته و شرق و غرب را خلیج محیط تشکیل داده . سلسله کوه (پندوس) و (پله پونز) مثل ریشه های برگ درخت این کشور را فرا گرفته . سواحل سه گانه (شرق ، جنوب ، غرب) این نیم جزیره را تا قریب مرکز از هر طرف در بغل کشیده . با این همه سواحل لطیف کوه ها جنگل دار و سبز نبود . اگرچه کوهساران بهشت اقلیم گاهی دست بگریبان نمی شد . لیکن کوه های خشک و عریان جای - جای جنگل های سبز داشت . وادی تنگ و عمیق بسیار است درین جا سردستان ، خرما ، زیتون زار و تاکستان موجود می آید . در بعضی جا سرو های همیشه بهار موزون از ساحل تا شاهق تلال خورد شده بالا می رفت و یا کلان شده پامین می آمد .

محیط سواحل ، طوفان خیز و تخریب کار نبود و این است کشتی ها در سیر و سفر متناهی می خرامیدند هوا با وقار می وزید .

در سرپشته ها و بغل دره ها طیور و انسانها ذوق آلود و پرسعادت گشت و گذار میکردند . بندرهای متعدد و تلهای متنوع از فیض خلقت و طبیعت حیوان و نبات این کشور دل پسند را بدیع خیال و شوخ فکر ساخته .

اطراف این مملکت را جزیره های خورد و بزرگ یکت حلقه شیبج کرده . یا از خانه های دائمی بحری ، متموج نموده . از آنجا که گرمی و سردی درین مملکت قریباً یکسان بود ، اهالی در حیات و معیشت کم خرج بالانشین ، بی تکلف و ساده عمر می گذرانیدند . چپلی های روکشاده ، پیراهن های دراز سرهای کشاده و کاکل های وا داشتند . وجود تنومند ، چشم کلان و پر فریبی باریک و منتظم ، مویهای خرمائی و چهره های متناسب ایشان آر پائی نژادی شان را چه در قبایل بزرگ (پلاسک) و چه در جمعیت (الن) و سائره - آشکار نشان می دهد .

تروا - میمن . هر ملت اساطير و افسانه های زيادی دارد . يونانی ها زياده تر . با وجود آنکه شبانی و بدويت مثل سيما و لسان آریانی نژادی شان را نشان میدهد ليکن يونانیهای بی خط و سواد نژاد و وطن قدیم خود را با اساطیر می بستند . چون حشرات از خاک روئیده میدانستند و افسانه های می یافتند . معیشت خود را از حاصل گله و حیوانات پرورده تامین نموده عشقیرت و ارمسح و جنگی عمر بسر میکردند . از آسیا به القان بهجرت و از آنجا بجنوب نقل مکان نموده در نیم جزیره (موره) اقامت کرده بودند . اینک يونانیها گاهی قافلاس - گرجستان و گاهی سوجل غرب شمال اناتول را نشاء و معبر می نمودند . برین وجه اساطیر اولین يونان را ازین جاها باید گوش کرد :

گویند معبود پرومتوس . انسان را از خاک و روحش را از آتش معبود (زوس) دزدیده خلق کرد . زوس به پرومتوس کین بسته او را اسیر و در ثابته بند قافلاس میخ بند نموده تا مرغی هر روز پیکر و را آمده

بخورد . زوس نیز در مقابل این حرکت در غضب شده طوفان
 بوجود آورد . اما پسر پرومتئوس کشتی انشا کرده خلاص یافته باز
 ملک را از نسل اولاد و احفاد خود آباد ساخت . (آله ن) که
 حنید پرومتئوس بود و قبائل سائره یونانی ها را بوجود آورد .
 دروس ، اولوس ، ایپون و آخه زوس اولاد و بنیه های
 آله ن بوده جمعیت و قبائل یونان را اساس گذاشت .
 اینک از جمله اساطیر ایشان همین حکایه (تروا) و
 (میسه ن) است . گویند تروا شهر محترم و باشش گاه
 جنس یونانی ها بوده در ساحل بحر سفید یعنی در پهلوئے چناق
 قلعه ۱۲ عصر ق م شهرت داشت . حاکم این شهر پادشاهی
 نام شخصی زن (منه لاس) حاکم اسپارته یعنی برادر ان
 را و ز دیده برد . حاکم میسه ن (آغا ممنون) که در حوالی خلیج
 (قورنت) بود ازین حکایه که به سر برادرش آمده بغیرت
 افتاد . همراه شهزاده های سائره اتفاق کرد . با هزاران
 کشتی تزاران سالها دراز از محاصره نمود . بالاخر قهرمان

(آشیل) بجایه که مرویت ؛ شهر را فتح و احراق الهی را قتل و اسیر کرد .

گویند شهر میسن دو قسم و هر دو نیز محترق بوده خرابه های این دو شهر را اگرچه پرفیسور المانی (شلیمان) نیم عصر قبل برین حفرو کشف نموده . لیکن تروائماً منکشف نگردیده . غیر از علامت شهرکیه کاملاً سوخته و خاکستر شده دیگر چیز دسترس نشده .

براه وثیقۀ تاریخ از میسن ؛ سلاح و مجوهرات بدست آمده . قسم علیای میسن دارای دیواری بوده که نه متر ارتفاع و پنج متر عرض و بالای آفر و پولیس نام تپه که هزار متره محیط داشت انشا شده . در سردر و در این سو شیرهای مفرق وضع نموده . علاوه برین میان این پتہ ششش مزار سنگی کشف شده وجود مومیائی و نقاب طلایی مجوهرات ، سلاح ، تاج قیمت دار تا حال کشف در آنجاها باقی بوده . بکذا قسم سفلی ظریف و مزین بوده منشاء (آغا منون) همین جاست .

ایشانیکه از خرابه ترو ابرست افتاده نسبت باشیای میان
قدیم تر و مصنع تر برآمده خاصهٔ بیگلی که سرش شبیه سرچند و
تشال معبوده شمرده می شد کشف گردیده . در هر دو شخص نیز
کتاب ، نوشته نیست .

یونانی ها این و سائر چنین شهرها را کیغلوها (دیوها) ساخته می
پندارند .

خلاصه حکایه ترو او میهن و سائر شهرها ، روایات قهرمانها
و معبودها زینت یافته خیال یونان خاصهٔ (هومیس) نام شاعر
اساطیری بوده خیلی پیچیده و خیال آلود است .

معبودها و قهرمانها : یونانی ها مثل سائر اقوام
آریائی برب النوع قوای طبیعت پرستش می کردند .
تجلیات این قوت ها (رب النوع ها) را خیلی شاعرانه و
خیال آلود تصور نموده نسبت رنگ ها شکل ها و بزرگی ها
غرب میدادند .

هر کدام از رب النوع آفتاب ، ماه ، آتش ، صاعقه ، طوفان

زمین، آبشار و سائره را لائق پرستش دانسته بر تعبیر دیگر
 معبود سمائی، زمینی، بخرمی بشری جداگانه تصور داشتند.
 موثر و قاتل بای، بیم و امید تلفی نمی نمودند. گذشته
 ازین همه عضو نامی و جامه را در آغوش جواهر و اجسام مؤثره
 خیر مرئی نمی پنداشتند. معبودها را شبیه زن مرد و بچه
 شمرده قابل قرابت، رقابت و ازدواج میدانستند. لیکن
 این معبودها در فعل و شکل از انسان بالا و ممتاز، در بنیه
 خارجی و افکار روحانی از بنی بشر بزرگ و علوی شمرده می
 شد. گویا با همه خاندان معبودی خود در دایمیپوس، نام کوه
 باشش داشته مجلس الهی و روحانی تشکیل میکردند. معبودها
 را ابدی دانسته اما به جرح و عیب و اسارت دو چار
 می انگاشتند و آنها نسبت قهرمانی میدادند. تصویر انسانی
 این معبودها را (آنتروپومورفیزم) و حکایه م بای افسانوی شانرا
 (میتولوژی) میگفتند.

حاکمیت شهرها بعد از معبود مخصوصی بوده بعبادت مخصوص

تمیز داشت . کار فرمای نظام کائنات مؤثر صاعقه و ابر
 همین زوس (تمثال هوا) بود . خلاصه معبود های یونان
 به بیست و چهار عدد می رسید . تمثال و صفت شان بر
 وجه زیر بود :

مثلاً زوس ، هوا - قدرت ؛ هرا ، آسمان - ازدواج ؛ آتنه
 صاعقه - ذکا ؛ آرته میز ، ماه - عفت ؛ افرودیت ، عشق
 و خوبی ؛ ده مه تر ، خاک - برکت ؛ آپولون ، شمس -
 علوم و صنایع ؛ هرس ، باران - بلاغت ؛ آرس ، طوفان -
 حرب ؛ هفایستوس ، آتش زیر زمین - صنعت ؛ پوزیدون
 بحر - غضب ؛ به سینا ، عالمه - فضائل خانواده و سائره
 می انگاشتند .

از آنجا که یونانیها بابت ارواح قائل بودند ؛ مردگان
 خویش را زنده در گور دانسته در هر چند گاه بطعام و هدایا
 یاد آوری میکردند . بتجسیر دیگر تقدیس و احترام می نمودند .
 در هر خانه گوشه را برای عبادت مخصوص میکردند . کیفیت

عبادت عبارت از مناجات و قربانی بوده در سببیکه تنگ
و تنها هیکل معبود را در محراب جای میداد ؛ اجرامی یافت
همچنین اشخاصیکه دلاوری و قابلیت ابراز نموده تقدیس دیو ، احرام
داشتند . خاصه برای حکمدارها و رؤسا . چه ، رؤسا گویا بعد از
وفات با یکی از خاندان معبودی ازدواج میکرد و بدرجه او می
رسید . اینک یونانیها همین اشخاص لائق و جسور و باعالمه معبودی
متأهل را قمران و نیم معبود میدانستند . شهر و جمیعت با بحایت
او می بود . بنابراین برای هر شهری قمرانی و حامی که لائق عبادت
باشد تصور میکردند .

همه تبدلات و حوادث کونیّه (امور فوق العاده) را مخصوص اشخاص
فوق العاده و آسمی می پنداشتند و حکایه های غریبی می بستند و
افسانه های بخت و اقبال این دلاور را آن قدر پرخیال و پرفوق
تصور و تصویر می نمودند که قوه تخیل و شعر ایشان تا امروز دستور العمل
اساطیر و افسانه است .

قال گرفتن نیز رایج بود . پریدن مرغ در و ده حیوانات را

واسطه فال نیک و بد می پنداشتند. درین باب بکاهن ها
مراجعت کرده جوای حیات آئینه می شدند.
گویا رویا الساماتی بود که از طرف معبود عالمیان افاضه می
شد اما کلید درک آن بخت کمنه بود و ازان اوضاع آئینه
را می پرسیدند. اما مربی اخلاق و معلم دین، شر او فیلسوف ها
بودند؛ نه راهب ها... چه. احکام دین و جدائی و روحانی نبود.
افعال ظاهری و ظائف دینی شمرده می شد. یعنی تیزکار خیر
و قربانی

اسپارته: بعد از یسئ ن دتروا، اصل وثائق مدنیت
یونان در اسپارته و آتنه مشاهده می شود. چه آثار عرفانی
و انسانیت؛ هستی و مدنیت یونان را در سواحل (بحر جزائری
بحراکه) یعنی لطف مشرق نیم جزیره موره خوانده شود بجاست.
خاصه در اسپارته و آتنه.

اسپارته در عالم حربی و آتنه در عالم عرفانی امتیاز داشت
هر اسپارتی به تربیه بدنی، حربیه و وطنیه مجبور بود. اما

الهی آتیه حریت فکریه ، اجتماعیه و مدنیه را از وظائف انسانیه میدانست .

اسپارنه : در ساحل نهر (اورتس) و مرکز قطعه (لاقونیا) بود . از آنجا که اداره اسپارنی عسکری و تربیه او وطنی بود نه علمی نه اجتماعی . کشور (لاقونیا) که بمعنی "کم سختی" بوده بواسطه کم گونی و مختصرکپی اسپارنی با این شهرت را گرفته .

خلاصه شهر اسپارنه از هر جهت آثار قهرمانی و دفاع نشان میداد . چه ، از یک طرف کوه و پشته شهر را کاملاً محفوظ میداشت . هجوم خارجی مشکل و دفع اسپارنی از خود آسان بود . از طرف دیگر دادی حاصل خیز اورتس برای کشت وری روی حیات کفایت میکرد . برین وجه طبیعت و اقلیم ، سارت بدن محافظه وطن اسپارنی را تقویه معاونت می نمود .

جمعیت اسپارنی اگرچه وقت هجرت شان از شمال باین طرف و تسخیر شهر (آخانه) قلیل بود . اما در سایه دلاوری و

سلاح داری بیشتر قطعه (پله پونز) را باندک مدت تمش و
 تمکک کردند. علاوه برین برای اراء حاکمیت و رفع تنگه
 دشمن از یچگونه فداکاری سیاسی و عسکری باز نمی ایستادند.
 طرز حیات، لاقونیا را عموماً و اسپارته را خصوصاً بحال سر
 باز خانه (چونی) و وضعیت مسلح اسپارتی با اقلیت شان را
 بر سر اکثریت حاکم می داشت. اقوام قدیمه آنجا یعنی هلوطها
 را اسیر و خدم داشته بخدمت های شاقه مثل زراعت و حفر
 جوی و سنگر مجبور میکردند با این همه حقوق وطن داری نمی
 دادند. اما هلوطها را انچارج نمی فروختند.

از ساکنین لاقونیا تنها (برمیوکما) نسبت با اسپارتی ها
 فاتح زیاد و به (هلوطها) نظراً کم بوده در سواحل اقامت داشتند.
 بزراعت، صنعت و کشتی رانی و تجارت آزاد بودند. اینها
 از سعی خود تصرف کرده می توانستند. اسپارتی ها به جدید
 در سیاست عسکری و جنگاوری کس مغلوب نمی شدند و این
 خاصه مثل سائر شده بود. چه. هر اسپارتی یونیه دو

ساعت تعلیم قواعد و تربیه بدنیه میکرد . سفر بری و حال حرب
شرط عسکری نشان نبود . از هفت ساله الی هفتاد ساله فوجی
شمرده می شد .

عسکر نشان پیاده ، سلاح شان خنجر کوتاه و نیزه دراز بود .
مغزو زره شان از مفرق بود . هجوم شان با صفهای منظم
خیلی دلاورانه اجرا می یافت . در عسکری تشکیلات ده گانه ،
صد گانه ، هزار گانه داشتند .

گویند واضع قواعد عسکری و تربیه وطنی اسپارتی ها (لیکورگ)
نام شته زاده ، حکیم و عالم بود که قریباً نه عصر قبل میلاد شهرت
پیدا کرده سیاحت آسیای کوچک و مصر نموده . تجربه خود
افزوده برای اسپارتی ها که درین ایام خیلی ضعیف بودند ،
قانون های اساسی ساخته تمهید اجرای او را از اسپارتی ها تقسیم
قبول کرده نه بقول . . لیکن اساس این قانون تأمین موقع
اشراف و بواسطه حیات عسکری تصرف و اداره مملکت
نمودن بود .

امور حکومت از طرف دو مجلس بزرگ قانونی و اداری
 انتظام و اجرا می یافت . وکلای ملت حق تفتیش کار حکومت
 داشتند . بالا خیر طرز حکومت ده موقراسی شد . اگر چندی
 حکومت ظالمانه (تیرانی) تشکل یافت استبداد جاری شد .
 اما دیر نکشید که حکومت جمهوری انام روی کار آمده دور
 اعتلا نمودار گردید .

شکل و اصول تربیه : اطفال سلیم الاعضا

قابل تربیه و لایق حیات بود . نه سقط و ناقص . بنابراین
 دوم را تلف میکردند . تا هفت سالگی از طرف والدین
 گرم و سرد و نرم و سخت تربیه داده سپس بحکومت می سپردند
 بچها ازین روز تعلیم عسکری ابتدائی میدیدند . سخن گفتن ، موسیقی
 دویدن ، چیدن ، چوب سپربازی ، گرم و سردی . گرسنگی
 و تشنگی میداشتند . بالای سنگ و نی میخوابیدند . غیر از
 ایام مخصوص دیگر مشقت و شومیکردند و خلاصه اطفال آن
 قدر باذیت و جفا متحمل می شدند که در امتحان ضرب آواز

نمیدادند . چه هر سال پیش (معبود عفت) تجزیه چوب زنی می کردند . یعنی در زیر ضرب چوب اظهار تحمل و طاقت نموده مردی به تعبیر دیگر اسپارتی بودن او را اثبات میکردند .

وقتیکه دختر و پسر اسپارتی بسن رشد - ۷ ساله - رسید عسکر و بسی سالگی اهل وطن و ازدواج می شد . دختر کشاده رو و لباس تعلیم تا زانو بود . با این همه اسپارتی از ملک و اطاعت حکومت بیرون شده نمی توانست . بالباس مخصوص عسکری هر روزه مشغول تعلیم و قواعد میگردد . زن اسپارتی برای خدمت وطن فدای اولاد خود اشرف دانسته و در صورتیکه فرزند ازین خدمت سرکشید تلف میکرد .

اسپارتهیا مسابقه و مراسم (نان خوری عمومی) داشته هر فرد درین ایام اشتراک میکرد . حتی عکدار را درین جا بطعام عمومی احضار می نمودند . این نان عبارت از آب گوشت روغن خنزیر ، سرکه و نمک بود . برین وجه همه اولاد اسپارتی ساده ، صبور و متین میزیست .

آتنه و سولون : این شهر چنانچه در بالا گفته شد ؛ منبع مدنیت و عرفان یونان بود . چه ، موقع جزئی بحری این قطعه مواسم لطیف و معتدل داشته بحیات آزادی مساعدت میکرد . آتنه مرکز آتنه نام نیم جزیره بوده مدار فعالیت شرق - جنوب یونانستان را تشکیل می داد . فاستخان و مابجران تازه قبایل (پلاسک) و (ایونی) را درین جا مزج کرده خود را مشتر ساخته اند . و صمیمیت این شهر تجارت و حرکات فکریه و مادیه را موجب می شد . شهر بندافر و پولیس درین وادی کفیفر بالائی تنه انشا شده ؛ اقامتگاه حکداران گردیده . زینت این حوالی را سبب میگشت .

اراضی این نیم جزیره تنگ و غیر منبت بوده اما میوه های خوب انجیر ، انگور ، زیتون داشته و ارای معاون زمرد نقه نیز بود . اینک ابلی آتنه از بندر پیره که با شهر آتنه اند زیادی نداشت ؛ بحری و تجارتی شده به سیر و سفر دریا و

ببادله تجارت متمول و ثروت دار گردیدند . بنا بران
صنف متمول و بی سرمایه تشکیل یافت . رقابت اقتصادی
و اجتماعی بوجود آمد .

نفوس آتنه تاكثر ميكرد ؛ از حوالی شرق بحر سفید و
مملکت های خارجی استفاده را اندیشید و بقطعات دور و
نزدیک گشت و گذار کرده افکار تازه و حیات متنوع
می آموخت . بنا بران بشکل اداره و اصول حکومت داخله
و تنقید نموده حکومت جمهوری انام تاسیس نمودند . چه . حکومت
پدر شاهی . ریاست عالمه در داخل خانواده خود دارایی هر
گونه نفوذ سیاسی و اجتماعی بود . بر خلاف حریت خود بهر
قبیلہ حتی بمحکدار نیز - بطرفداران خود تکیه کرده - مخالفت
می ورزید . گذشته ازین چنانچه در بالا دیدید ؛ دهقان بے
سرمایه و کم نفوذ ها ، اسیر و زبون بودند . تصادمات افکار
انقلاب لایمی اداری و سیاسی تولید می نمود . خاصه اشخاص
بزرگ و دانسته بوجود آمده حیات ایشان خالی از تاثیر

نماند . فکر انتظام و قوانین پیدا شد .

اینک سولون از آنجمله است که قوانین آتنه را تعدد و تاسیس کرد . شهرزاده سولون مرد حکیم ، قوماندان ، شاعر قانون شناس ، وطن پرور ، کریم و ثروت دار بوده خیلی محترم شمرده می شد . سولون در سایه ثروت داری یا حسن اقتصادی سیاحت ها کرده با اشخاص دانسته مملکت های دیگر مصاحب و رابطه مند شده خاصه قانون شناسی و وطن پروری سولون انتظام و اصول اداره آتنه را خیلی تغییر داده حقوق و عدالت تلفیق کرد - قرضداران و بده سرایگان را از اسارت متولان و زیر دستان آزاد نمود . چه ، الهی آتنه شرف هر کس را به مال و کمند او اندازده کرده موقع احترام می دانستند . بتعبیر دیگر از بالا به پایین بده حقوق شده می رفتند . و کمتر کس بود که زمین مزروع داشت . این ظلم ها را نیز رفع کرد و اراضی را میان الهی بقسم عدل تقسیم نمود . برای رفع قحط غیر از

زیتون اخراجات مملکت را منع نمود برای محافظه نسل
 حیوانات که در آتیه کم بود . گاو و بره کشتی را نیز ممنوع
 ساخت . چه ، اسپ آنقدر نادر بود که برای زینت میداشتند .
 خلاصه سولون موسس اداره قانونی و برین وجه مردم آتیه
 مقدم ترین حکومت جمهوری شمرده میشود .

حکومت جمهوری آتیه با مجلس اداره می شد و مجلس عبارت
 از وکلای چهار صدی که همه اهلی در یک بازار گاه جمع
 شده انتخاب میکردند ؛ تشکیل می یافت . علاوه برین حاکما
 و رئیس های حکومت (حکما) هر سال درین جا انتخاب می شد
 احتیاجات و آرزوی اهلی درین مجلس عرض و فیصله میگرفت
 برای امور عدلیه محکمه دیگری بود که داوران میگفتند . اعضای
 این محکمه از وکیل سابق مجلس ملت منتخب می شدند .

پس از چند مدت مجلس تکامل کرد . چه ، مجلس برای
 به خوانان حکومت ده سال نفی میداد . اهلی درین باره
 بنیز آزادی طلب شده رای عموم را موافق دانستند عموماً

در مسئله نفی اهل وطن و اسقاط حقوق مدنیّه الهی راے
خود را نوشته تقدیم مجلس میکردند و مجلس مذاکره نموده حکم
می کرد .

چنانچه سولون در باب زراعت خیلی چیزها اندیشید . این
چنین در باب ترقی صنعت و تجارت نیز صرف غیرت کرد .
الهی را از معادن نقره و مرمر مستفید ساخت . خاصّه باجنبیها ؛
انتیازات تجارّتی و صنایع داده ، ایشان را وطن وار ثنائوی
ساخته بترقی تجارت و صنعت کوشید . برین وجه بسیار کارخانه
های لوازم بینیّه سلاح ، قماش و سفال بوجود آورد .

مستعمرات : اگرچه در باب مستعمرات یونان حکایات پیچیده
بسیاری هست اما بوثوق آنست که بعد از جنگ ترددا- میسه
در یونانستان استیلا ؛ و انقلابات زیادے پیش آمد . خاصّه
فکر اقتصاد و تجارت . تقسیم دین و تاسیس معبد . چه .
در انتخاب مستعمرات یونانی ها برهبن مراجعت می نمودند .
خاصّه براهبن مشهور (و نفی) که معتبرترین رهبن معابد

الهی یونان پی در پی بواسطه این افکار بطرف شرق
 و غرب نیم جزیره یونان منتشر می شدند . غیر از الهی آتیه
 و اسپارته قسمی که بسواحل آسیای صغری می رفتند یعنی از
 از هلسپون - چناق قلعه گرفته تا از میرکنار های شرق بحر
 سفید و جزائر آن هجرت کردند . اولاً (نه اولیسا) بعد ازان
 (ایونیا) بودند . حتی مهاجرین یونان تا قبریس و مصر سرایت
 کردند . قسم دیگر بسواحل بحر مرمره رفته تا استانبول - بیزانس
 و بوسفور فرا گرفتند . برخی کنار های جنوب ایتالیا و جزائر
 آن به سسیلیا دست انداخته در مستعمرات شهرها و بندرها
 تاسیس می نمودند . . اما مستعمرات ایشان بشه مرکز نبود . مثل
 جمهوریت های سائر یونانستان . تنها در عبادت و عادت . .
 چه ، راهب از وطن اصلی می آمد . چنانچه اهل مستعمرات
 بزیارت معابد وطن اصلی می رفتند . خاصه بآزیهای
 رسمی و دینی یونانستان حق شمول داشتند . چه ، این بازیهای

رسمی در تاریخ قدیم موقع بلندے دارد . مثلاً : اولیمپیا . مهم
ترین این مراسم است که باسم معبود زوس (مشرقی) در
در جنوب الیس یعنی غرب جنوب اجرامی یافت . این
بازے ۷۷۶ سال ق م تاسیس یافته . در هر چهار سال
تکرار می شد و هر مرتبه راکت (اولیمپیا) گفته سید تاریخ
یونان قرار دادند . چنانچه در مقدمه گذشت . همچنین در
معبدهای دیگر که وقت - وقت مثل این مراسم جاری بوده
سبب معارفه و ازدیاد اخوت نشان می شد .

خلاصه : مستعمرات یونانیها ادارهای متنازه و ایالات
جداگانه بود . چنانچه اراضی این مستعمرات از اصل
یونانستان بزرگتر و نفوس شان زایدتر . با این همه -
چنانچه قبل گفته شد - روابط اصل وطن و مستعمرات
آفتدر زیاد بود که الهی هر دو طرف بوجود یک دیگر فخر
میکردند و حقوق و منافع یکدیگر را مدافعه می نمودند .
برین وجه میان خارجی و یونانی رقابت بود نه میان

حکومت مرکزی و مستعمراتی .

مخابرات یونان و ایران : بعد از فتح شرق

آسیای صغری قدم - قدم قشون ایران بساحل بحر سفید رسیده بعضی مستعمرات یونانیان را نیز تابع خود ساخته راه او روپا را از تنگنای بوسفور و اردانیل تصور عبور می نمود . گذشته ازین فزایهای یونان برخلاف مرکز خود ایران را بشور میآوردند . بنابراین دایره تجارت و تقسیم دین یونانیها بسکته میانجامید . با این همه یونانیها در مقابل ایران برخاستند . لیکن اسباط و آتن در ساحل شرق بحر سفید بتحریک هم نژادان مستعمراتی خود شان پرداختند . این بود که از زمان کینسروانی زمان سرخس آتش فتنه در میان یونان و ایران خاموش نگردیده . خاصه فکر جهانگیری بدماغ ایرانیان درین دورها روز افزون می گردید . اینک هجوم مشهور ایران را جنگ یونان و ایران یا وقایع میگویند .

ماراطون : بعد از کینسرو ، دارا نیز این حالت
 روحیه (یعنی غلیان و تحریکات یوان) را یاد داشت .
 خاصه (اریستو قراس) نام شخص که حاکم میله و تابع یونان
 بود بحکمران سارد (ارطاقرون) میطیع دارا بنا بر قرضی که
 داده منازعه نمود . حریف مدیون اسباب سازی میکرد .
 درین اثنا پدر زن اریستو قراس (هستیه) در حبس دارا
 بود . یونانی ها به تابع ایران باغوا ی اریستو قراس عصیان
 کردند . دارا هستیه را رها نموده نامور تشکیل ساخت .
 هستیه پیش داماد خود آمده برخلاف دارا انگیز اینون خواست
 لیکن رامی حاکم سارد را نیز استمراج کرد . از روی موافقت
 نذیر همچنین اریستو قراس از اسپارطیها استمداد نموده نا امید
 گشت . اما آتینی با معاونت کردند پیش از آنکه قوه دارالسیار
 برسد ؛ قشون و افراد سفینه ها به یونان داخل شهر شدند .
 وقتیکه اردوی ایرانیها آمد ؛ یونانی ها و مستعمراتی ها سارد
 را آتش زده پس گشتند . دارا همه مظنون ها را جزای

سخت داد اریستو قراس و هستیه کشته و منعدم شدند . بنابراین
مستعمرات آنها بکین دارا سخت تر شدند . دارا مرکز و منبع این
فتنه یعنی اصل یونانستان را هدف هجوم خود ساخت و زائد الوصف
بتهور آمد . کمر تنگیل یونانیان را بر بخت . یک صد و اند هزار
قتون حاضر نموده از راه بحر سفینه های حربی نیز سوق داد
و در جنوب آتنه بصحرای (ماراتون) رسانید لیکن دارا قبل
از جنگ ، سفرای خود را به یونانستان فرستاده طلب
تابعیت و آب و خاک نمود . دیگر اقوام قبول کردند اما
اسپارطید و آتنی ها متفقاً راه ستیز گرفته . ایچی های دارا را
" از اینجا آب و خاک نخواهید " گفته برخلاف حقوق انسانیه بچاه
انداختند . درین اثنا سر عسکر یونانی (سیلیتادس) با
پانزده هزار نفر خود بجنگ ایران میدان خوانی کرد .
عساکر ایران باین جنگ هجومی اگر چه در مرکز صف حرب
غالب آمد اما در جبهه چپ و راست مغلوباً فرار نموده مال
و سفائن زیادے نیز بعنیت سپرد . (۹۰۰ ق م)

این جنگ تدافعی، یونانیان را جسور و مغرور ساخت .
 بفکر استرداد جزائر (سیقلاد) که قبل برین زیر تصرف
 ایران آمده بود افتادند . اما این مرتبه خاسر و پریشان
 گردید و میلتیادس در جنگ اول منظر شده مکافات
 های سنگین و یادگار های تاریخی گرفته بود ؛ درین جا
 مغلوب گردیده و مجروح شد باین مغلوبی زیر حاکمه
 مجلس آتن کشیده محبوس شده اگر چه بجزای نقدی
 خلاص یافت ، اما بالا خیر بخود کشی مرو ، دارائیه باندک
 وقت از میان رفت .

ترموپیل

بعد از آن دور (تمیستو قلس) و سرخس رسید .
 تدارکات دارا و سائط بسیاری به سرخس گذاشته خود
 ترک حیات کرده بود . بنا بران سرخس بعد از رفع
 عصیان مصر بر یونانی ها روان شد . گویند قشون
 سرخس بمیلیون ها بالغ بود . اُس الحَرکه قشون ایران

هلسپونت (چناق قلعه) بوده در هفت شب و هفت روز از اتصال کشتی ها پل ساخته بقطعه بالقان مرور کرده سرخس از راه بحر نیز بهزارها سفینه جنگ تقویه حرکات اردوی خود می نمود . از برزخ (آینو روز) قتالی حفر کرده به تراکیا و مقدونیا یعنی بشمال شرق یونان رسید . آن حوالی بلا مقاومت تاج و مسخر گردیدند قشون سرخس وسط یونان را کاملاً ضبط نمود . لیکن عساکر یونان زیر امر (له لونییداس) حکمران اسپارطه در تنگنای (ترموپیل) جمع شده منتظر مدافعه و مقابله ایران شدند .

پیش از محاربه شل سابق سفیر ایران آمده از طرف سرخس طلب سلاح و تابعیت نمود ، سرعسکر و حکمران اسپارطه « سرخس خود آمده بگیرد » گفته جواب داد . بنا بران هجوم ایران و مدافعه یونان سر از نو شروع شد . یونانیان بقوت بزرگ ایران تاب آور

شده نتوانستند. مع مافیه له لونییداس با سه صد نفر سوادای
 هرچه با دا یاد گفته مایوسانه و له خیلے قهرمانی و مردی بکار
 برده تلف گردید. اینک جنگ ترموپیل بقرار فوق ختم
 گردید و درین جا نیز عسکر ایران کامیاب نشد تدبیر و
 شهرت تمیستوکلِس دوبالا گردید.

درین محاربه یونانیها خیلے جان بازی کردند. خاصه عسکر
 له لونییداس درین واقعه هلاک خود را با سارت وطن ترجیح
 داد. چنانکه خبر نزدیک شدن دشمن را برایش گفتند
 بالعکس ما بدشمن قریب شدیم فرمود. این چنین تهاجم
 تیر باران بالای برسد ضیای آفتاب می کند گفتند.
 گفت: خیلے خوب است در سایه می جنگیم.. جوانانی که
 غیر از جنگ بدیگر کار می داشتند. ما این جا برای جنگ
 آمدیم نه برای سائر کار گفته رو می کردند.

این بود که یونانی ها با قوت کم خود بصاکره قوی دشمن
 میدان خواندند و در تاریخ حماسه و شجاعت ملت خود

با ثروت رفتند. چنانچه برای یادگار این واقعه بالاس
مجسمه شیری که در آنجا وضع نموده اند: همین سه فقره
نوشته شد: «ای رهگذر هرگاه به اسپارطه برسی در راه
قانون و حیثیت وطن و دطن داران ورنجا خوابیدن مارا
خبر بده.»

سالامین:

تمیستوقلیس همه اهلای آتیقه (قطعه که آتیه معموره بزرگ
آنت است) را بحیره سالامین فرستاد. چونکه قشون ایران همه
این حوالی را پایمال نموده زیر تسلط گرفتند. سفائن یونان
در اطراف سالامین تحشده ورزیدند. لیکن اور بیاد سرعسکر
توانمندان و خلفت حکومت له نونیداس (میخواست: باطراف
پله پونز برو. از یک طرف تمیستوقلیس رای نداد دید
که برای او موافقت نشد. حیل حربی نموده قصد فرار
سفائن خود را بقشون سرخس خبر داد که هجوم کند و برین
وجه سفائن ایران را بگیر آورد. چه، این تنگنا براس

کین خیمه مساعد بود . سرخس درینجا هجوم آورد . اسپاها
 مجبور جنگ و دفاع شدند . درین آمله پست و تنگنای
 نازک حرکت قشون ایران عاقل ماند . تلفات زیادی دادند
 سرخس مغلوب گردیده داماد خود (ماروپیونی) را باسی هزار
 نفر گذاشته خویشان را بساحل امین آسیا گرفت . . بعد از
 چندی باز این دو قومان دان (ماروپیونی تمیستوقلس) یکبار
 دیگر طالع خود را درین حوالی در بالای شهر پلانه تجربه نمودند
 ماروپیونی باین هم ناکام گردیده بایران رجعت کرده بصلح
 راضی شد .

برین وجه استقلال یونان بقابلیت و تدبیر آتینی با دو
 بلاگشت . خاصه تدبیر تمیستوقلس بقوه آتینه افزود و اعتبار
 اسپارطه سقوط کرد . حرص جاه و ثروت قوماندان و شهریار
 اسپارطه (پاوزانیاس) نیز بر مغلوبیت مغوی اسپارطی کمک
 نمود . چه ، پاوزانیاس برای تأمین موقع خود ضمناً با حکم
 ایران زبان میگرد . خاصه درین حربها بقوای بحری اعتنا

شده بود . حال آنکه اسپارطه ازین قوت محروم بود . گذشته
ازین تومان دان های بحری آتنه در ساحل بحر سفید در
(مقاله) مثلاً پدر پرتقیس مشهور خیلی شجاعت و لیاقت
با ابراز کردند .

این است که تاج قوماندهانی عسکر و سرداری عزم بعد
ازین بسر آتینی با دور خورد . خاصه بعد از چند
پرتقیس آتینی با درایت و لیاقت ظهور کرد . امور جمهور
برایش محول شده برپاست آتینه و کل مقرر گردید . مدنیت
علم ، صنعت و اقتصاد آتنه درین دور باوج اقبال رسید .
مدنیت آتنه . بلده . اسرا .

چنانچه در بالا گفتیم : تمام یونانستان متحد یکپاره و
معموره تسلسل نبود . هر ناحیه و سمت معموره جداگانه
و با اسم شهر آباد بود . این آبادی بصد ها بالغ می شد .
درین میان آتنه که عمران فوق العاده داشت ؛ نفوس او
بمیلیونها میرسید . خاصه در زمان اتحاد آتنه با سائرو عهد

پریقلمیس که توابع او ۲۰ - ۲۵ میلیون بود .

اما شهر آتنه در اول نسبت بشهرهای آثور و کلدان کمتر انتظام معماری داشت . چونکه دارای خانه ها و راهب های موازی و مستقیم نبود . هرکس بخواهش خود ، در اطراف افراد پولیس اقامتگاهی بوجود میآورد . اما بعد از خرابی آتنه و خلاصی یونان از ایران ، متمولین و اشراف اقامتگاه های نو ، خیابان های تازه ، محله های ، درخت دار سبز ، مفتوح طبعیت و ذوق سلیم خود بنا نموده ، نقل مکان کردند و طبقه متوسط در خرابه های قدیم اقامت می نمودند .

بعد از اتحاد آتنه با سائره خصوصاً سالیانه مالیات متحدین که بآتنه از یک و نیم میلیون فرانک متجاوز بود تحیله معمر شد .

با این همه خانه های یک پوششش تداپها مغاره دار از سنگ بوده در دامنه های افرو پولیس ساخته می شد . دیوار کوچه تنخته و یا خشت ، داخل سفیده و رنگ روغنی میداشتند

دائره زنانه و مردانه جدا بود. هر دائره مفروشات و لوازم
 بیتیه مثل چوکی، آرام چوکی، میزچه های سه پایه، صندوق
 های لباس داشته، قالین های ظریف و زیر پا و دیوار برای
 زینت موجود بود. مخصوصاً بالا حصار قلعه داخلی سرتاسر
 با معبد ها، بنا ها، هیكلها تزئین یافت. درین میان معبد
 (پارته لون) بزرگترین و نفیس تر مثل معبد (آته نه)
 بود.

تجارت شهر آتنه (در ۴ - ۵ عصر ق م) خیلی ترقی
 پیدا کرده چونکه اسرا کار فرموده افش، سلاح ظرفات
 سفالی (دگی) و سائره می ساختند. در مقابل گندم،
 روغن زیتون، ماهی، چوب، پوست می فروختند. چونکه
 اشیای خوراکی در خود اتیک کمتر بوجود می آمد. بنا بران
 از خارج می خواستند. از ساحل بحر سیاه تا جنوب ایتالیا
 بندر پیره موقع مبادله اموال تجارت میگردد.

چنانچه در بالا دیدید که اهل صنعت و اسرا اشیای تجاریه

یساقتند . لیکن اسرا علاوه برین کار های سخت مثل حجازی
 خاک کشی ، آبیاری و سائر کاری های طاقت فرسایند .
 اسرای حرب خدیبه اولاد آن ها در خانه متمولین و اشراف
 و متوسط فقیر بقدر امکان توده - توده موجود بودند و مال و
 ملک خواجگان شمرده می شدند . غیر از قتل بهر گونه تصرف و
 جزا مستحق بودند . متاعقتل شان قانوناً ممنوع بود . مع مافیه
 در حق اسرا آئینی با ملایم رفتار می کردند . در کار خانه ها و
 هر جا که مستخدم می شدند ؛ اجرت اندکی می گرفتند .
 یونانی ها زراعت تجارت و سائر هنر ها را بواسطه همین
 اسیر ها پیش می برند .

آبادات . صحنه های شتمیل ، جشن ها ؛

آتنه پریقلیس در زینت و عمران رشک سائر شهر
 های یونانستان بود . چونکه سالیانه مالیات کثرت مملکت
 را پریقلیس در آبادی مملکت صرف میکرد . معبد های
 (تهر - بحر محیط ساکن ، و آتنه ، طاقت های ظفر و

در دوازده محفظم میان بازار، تیاترهای (دیو نیزوس) معبود
 (تاکما) از همه بزرگ تر بود که در دامنه آفرود پولیس و
 شهر، جینی و توسی ساخته شده بود. خاصه معبد پارته
 لون، آتانه (معبوده و حامیه شهر آتانه)

تیاتر دیو نیزوس را غیر از صحنه و موسیقی خانه گنجائش
 سی هزار نفر بود. مثل سائر تیاتر وها در فضا و هوا
 کشاده واقع شده؛ بیشتر در صحنه تمثیل وقائع المناک و گاهی
 مدافعی وضع میکردند. زنها در هائمه و فاجعه اشتراک داشتند.
 نه در مضحکه و قوم دیها. محرمین و ابدادی این پیس ها
 (نوشته های تیاتر) بقبول و کف زو نه های تماشاگران نائل
 مکانات می گردیدند. گویا این جا میدان مسابقه شعرا و
 اُدبا بود. کیفیت ظهور تیاتر همین مراسم ذوق آور عینی
 است که سالیانه روزهای مخصوص پیس در پی هفته جاری
 بود. شاعران مشهور پیس تویس آن دور آشیل، سوفکل
 واریستوفان بودند.

مراسم ذوق آور دینی یونان خیلی عجایب داشت . خاصه
 هذه آئینی ها . این آئین از رقص و تفتی ها کاین ها عبارت
 بود که بنام بعضی رب النوع ها در اطراف محراب مخصوص
 معبود از طرف جوانان رقصان و غزل خوانان اجرامی یافت
 با وضعیت های ظریف و متنوع تمثیل رب النوع و رقصای
 او را می نمودند . این آئینی ها را (کور) می گفتند .

کور ها بعضاً از میان خالواد های شریف و عالی بعد از تعلیم
 و تربیه زیاده داخل این آئین دامن می شدند . مدرک و
 یا انتقاد و قائل یومیّه و سیاسته نموده ، قلب و دماغ الهی را
 بران مجلوب میداشتند . بنا بران تر آژدی (هائلم) قوم دی
 (مضحکه) ها بوجود آمده اینک آهسته آهسته بدرجه کمال امروزه
 رسیده .

این قدر را نیز باید در خاطر داشت که لطق و خطابت
 در میان یونانی ها و آئینی ها آن قدر ترقی کرده بود که یونانیان
 را خطیب دور خود معرفی کرده بود . همچنین هیکل تراشی و

حجاری و رسم .. پریقلیس و عصر آن :

مفلونیت ایران در سالین یونانی ها را جور تر و فداکار تر ساخت . از خاندان قدیم حکومت ، (کسانتیت) نام معتبری قومان دانی بحرئی یک سمت را در عهده گرفت . در میقاله (در ساحل اناطولیست) رفته ایرانی ها را پریشان و آن جای ها را از زیر تحکم ایران خلاص نمود . بنا بران همه (عقباد بنام آئینی) نشست و اتحاد و مرکزیت آتیه را همه قطعات یونان قبول کردند . اینک پسر کسانتیت که (پریقلیس) نام داشت ؛ روی کار آمد و رئیس حکومت مرکزئ اتحاد گردید .

از آن جا که پریقلیس خجیله با درایت ، خاصه خطیب متمول راست گوی و درست رفتار بود ؛ احترام الهی ها را بخود جلب کرد . علاوه برین پریقلیس حسن خلق و صورت زیبا نیز داشت . آئینی های طرادت پسند و بلاغت دوست

ازین حیثیت نیز او را دوست می داشتند .
 اگرچه جنگ های یونان - ایران بر طرف شد ؛ اما مالیت
 سائر قطعات یونان بآتنه جمع می شد . پریقلیس این وارثا
 را نسبت به محبت و احترام خلق بخود در مصالح مملکت
 غیر مسئولانه صرف میکرد . مثلاً شهر را اعمار کرده معبد ها
 ترمیم و تاسیس نمود ؛ در عهد او ادبیات ، فلسفه و فلسفه
 سوفیستائیه ، تجارت و ریای خیلی توسعه و ترقی کرد . پریقلیس
 ایست گاه های بحری وجود آورد . همچنین در دوران او
 حکومت از طرف دکلائی ملت یعنی منتخبین اداره میکردند
 مجلس بزرگ ملت در تیاتر دی دیونیزوس خاصه در بازار
 جای شهر منعقد می شد . هرکس دشمنی - روستائی در
 باره قانون رای می داد . دران جا حرف سخن و در با زیاده
 تر مؤثر می افتاد . اینست که هرکس برای ناطقی و خطیبی
 سعی میکرد . نطق با و خطابه با حفظ می نمودند . چنانچه
 خطیب با ، فیلسوف با ، مورخ با ، ادیب های مشهور

که یک قسم آنها در بالا ذکر یافت ؛ درین عصر بوجود آمده .

خلاصه یونانی با ترقی عرفان و مدنیت آتنه را به پریقلیس مدیونند . اینست که عصر ترقی مدنی یونان را متاخرین به « دور پریقلیس » یاد می کنند .

انقراض آتنه :

اتحاد آتنه و اسپارطه موجب استقلال و اعتلای یونانستان خاصه آتنه گردیده بود . عرفان و عمران بی هم اظهار وجود می کرد اخراج قوای ایران از تراکیا جزیره ها و سواحل بسبب دسائط بحریه آتنه و کارروائی و نظامات میلیتادیس و فرزند او سیمون واقع گردیده بود . این حالت در آتنی ها غرور و خود کامی تولید کرد . اسپارطی های غیور باین منت و تحکم تاب آوری ننمودند .

بنا بران اسپارطی ها با همسایه های خود : یونان دسطی گفت و خواند های خلافت انگیزانه مخفی ترتیب دادند .

برین وجه تمام یونانستان بدو هیئت متفقہ منقسم گردید :
 آتنه و آتیک جزیرہ و سواحل حاکمیت عامہ (دہ مو قرائی)
 پرست مثل کلدانی ہا مدنیت خواہ بودند . یونان وسطی و
 جنوبی حاکمیت کبار (اریستو قراسی) مثل آثوری ہا جنگوی
 میخواستند .

این دو قوت بہانہ جوئی می کردند . بالاخر وسط یونان نسبت
 بہ آتنه و پریقلیس علم عصیان بلند نمودند . بہ پہلہ پونزالتحاق
 ورزیدہ کمک اسپارٹی ہا را گرفتہ در اطراف آتنہ ہجوم د
 یغماگری کردند . بالمقابل آتینی ہا بسواحل پہلہ پونز ریختند .
 این عصیان بہ محاربہ ہای خونین انجامید . اگرچہ پریقلیس
 (در ۴۲۹ ق م) وفات کرد . ولی آتش جنگ خاموش
 نگردید . دو سہ روز مصالحہ نمودہ باز آتینی ہا در بالای
 جزیرہ سجلیا ہمراہ (سیراکوزیہا) جنگیدند و مغلوب ساختند
 لیکن در حال قوت اسپارٹی ہا بکمک سیراکوزی ہا آمدہ
 تا آتیک آتینی ہا را رجعت داد . بعد از چندی اسپارٹیہا

توه بحری حاصل کرده راه ترانکپا را از بوسفور و وار دانیل
بریده منبع ارزاق و تجارت آتینی با را منقطع ساختند و
در بحر نیز فائق شدند. آتنه را محاصره کردند. استحکام
های بحری آتنه را منهدم نمودند قسم اعظم سفینه های
آتینی با را بدست آوردند و آتنه را باتفاق و حمایت مجبوری
کشیدند.

درین محاربه با حرکت های بیرحمانه سر میزد. اسرا
کشته می شد. خلاصه این جنگها داخل قریباً بیسی سال
کشید شوکت آتنه را از میان برد. در آتنه بواسطه سی
نفر اشرف در زیر حایه اسپارطه اداره (تیرانی) - حکومت
جابرانه - تشکیل یافت (م. م. ق. م.)

باز چندی بعد آتنه بدست ارکان حکومت سابق
گذشت چونکه ظلم تیرانیها ازدیاد شد. و تیرانی با از آتنه
اخراج گردیدند. اگرچه عفو عمومی اعلان شده اصلاح
حال نمود. و از دست وحشت خلاص شد. لیکن

یونانتان دو باره در زیر حاکمیت آتنه نذر آمد . سه حکومت :
حکومت آتنه ، حکومت تب و حکومت اسپارته شکل یافت ؛
نیم عصر دیگر زرد خورد خانه جنگی - تا حاکمیت فلیب مقدونی
دوام می کرد . سقراطیس یعنی استاد اصول استجواب
و تحلیل (سقراط) درین عصر کشمکش شهرت پیدا کرده
گذشت .

سقراط

سقراطیس ابن (سوفروتیق) اصلاً خراط و هیکل تراش
زاده بود . (۴۷۰ ق م) در آتنه تولد یافته . بعد از
وفات پدر بصنعت موروثی خود دوام کرد . لیکن تجسس
حقیقت بدماغش غالب گردید . با وجود سفالت و فقر بریاضات
طاعت سوز تحمل نموده پیشه خود را ترک کرد . فضیلت ، ذکا ،
عزم قوی ، رسوخ مشاهده از خصائل جبلی او بود . تنها صورت
دلکش نداشت . با این همه محبوب دلها بود .
شهرت سقراط در زمانی واقع شد که گردهی باسم (سوفیت)

ظهور کرده در مقابل هر حقیقت اعتراض و انکار پیش می نمودند . حتی بر وجود و آثار خود نیز بشبهه می نگریستند و عالم را بویول شک و بداهت فریبی میزدند . اینک سقراط با تمام موجودیت در اظهار خطای ایشان برآمد . اما بنطق و عقل . آنهم از بسیط بمرکب شروع کرده آهسته آهسته بکمال اعتدال قدم زده مخاطب و مخالف خود را براه می انداخت .

سقراط اولین کسی است که در یونانستان فکر وحدت ربوبیت ، ابدیت روح ، پاداش خانه اعمال نگوهریده و پسندیده یعنی روز جزا را تبلیغ و توعیظ نموده انحراف از جاده اخلاق و قانون را - خواه درپیش و ضعیف و خواه در نزد شریف - تنقید و تلعین می کرد . یگانه باعث خلاصی از گمراهی را فقره " خود را شناس " که بلامی درب معبد آپولون نوشته بودند دستور خود نمود . بخلف خود علامه برین مجاوره ، " همین قدر کوشش کردم در نتیجه جهل خود

را دانستم، را تکرار می کرد.

سقراط تنها عالم اخلاق و فلسفه نبود. از شجاعت و وفا نیز بهره کامل داشت. در جنگ های وطنی نیز برای بقای آزادی و قانون وطن جانپارانه کار ها کرده جسد مجروح را (سپارد) نام دوست خود را از میدان کارزار دلیرانه بدر برد. درایت و مردانگی او را شنیده حکمدار مقدونیہ فلیپ برای خود برای تعلیم و تربیہ اولاد و استشاره امور دولت دعوت کرد. او قبول ننمود. چونکه قناعت کار و مجاهد راه حق بود.

درس خانه بے اجرت مخصوص سقراط، در هر کویه عام بود. جوانان و مستعدان را گرد خواهد دیده بسوال و جواب تلقین فلسفه حقیقت می نمود. بنا بران اعضای حکومت سی گانه جباره اتهام کفر و فساد کردند. بحکم کشیدند و سوفیستائے جرم او را تقویت نمودند. خلاف قانون معرفی کردند. بسکویتش را تبلیغ نمودند. درین حکم رای

خود او را طلب کردند . « مستحق جايزه و افتخارم » گفت
 متغلبان بامدادش حکم کردند . ليکن تا موسم اجرا بجمبش
 داشتند در حبس خانه نيز با کمال اعتدال بعقيده خود
 دوام ورزيد . شاگردانش راه فرار نشان دادند « مخالفت
 قانون است » گفته رد کرد . بالاخير بزهر نوشاندن مجبور
 ساختند . دواي زهر الود را با استراحت و جدان
 نوش جان کرده جان بجان آفرين سپرد . تماشاگران
 اشکها ميریختند و دلهامی سوختند . (۳۹۹ ق م)
 اثر تحریري از و نهانده قيسه فوق و افلاطون مشهور
 از تلاميذ فلسفه و اخلاق همين اوستاد است .

(۱) از يونانی ها کسيکه محکوم بامداد شود بنوشيدن زهر مکلف ميداشتند .

(۲) (ترجمه حال او را از آئينه عفان نتيج کنيد) .

مقدونیه - فلیپ

میان (ایلیریا) و (تسالیایا) نیم صحرا و نیم کوهستان زمینی است که بنام مقدونیه یاد می شود. در شمال او دریای (ایستریون) و در جنوب آب های بزرگ تسالیایا که از کوهستان مقدونیه بنحان می کند؛ این کشور را سرسبز و مزروع داشته. باغهای فراوان، جنگل های پر درخت، در هر طرف نمودار بود. بواسطه نیم جزیره (خالکدیایا) در بحر (اگه) راه داشت. اما مقدونیها از پند های متعدد خود استفاده نمی کردند.

ایلی اینجا تندرست، جنگجو، شکاری، عشرت دوست و حشی طبع بودند. از صنایع و تجارت بهره نداشتند. از کشمکش با حظ می گرفتند. بیشتر مشغله شان زراعت ابتدائی بود. گاهی با یونانی های همراه و گاهی سرکشی می نمودند. اداره این قوم نیم یونانی را رؤسای قبائل می کردند. طوائف الملوکی داشتند. مرکز شان

په لئا - بیدنا) بود. لسان شان قریب الحجا به یونانی و طبیعت شان با نژاد یونانی با شبیه بوده این سرت که خاندان حکومت و خود را یونانی و بعنوان های قدیم یونان مفتخر می شدند.

اینک از شهزادگان این ولا فلیب دوم (فیلیپوس) را جرنیل (تب) بقسم گرو؛ لیکن به بهانه تربیه و تعلیم در تب میداشت. وقتی که برادر زاده اش در مقدونیه حکمران می شد؛ فلیب بمقدونیه فراراً رسید. بالاخر حکمران یونانستان گردید.

فلیب ۱۱ - ۱۲ ساله بود که به تب آمد. قواعد عسکری بلاغت ذوق علم و بدیع پیدا کرد. هشت - نه سال بعد به مقدونیه برگشت. طبع سواری، تیر اندازی او انکشاف نمود. در اداره کشور با رجال بزرگ یونان مصاحبه ها و مناسبت ها کرده احوال یونانستان خیلی ماهر گشته بود. خاصه وضعیّت

یونانستان را خیلی معشوق دیده بود . چونکه درین اثنا در یونانستان حس وطن پروری کم و فکر استراحت ، سفارت و بقایای رتبه و منصب خیلی زیاد شده یعنی بسیار است ایران تابع گردیده بودند .

فلیب در ۲۲ سالگی (۳۵۹ ق م) جانش تخت سلطنت شد . در حال بفکر استیلای اطراف افتاد . بعد از چندی تراکیا را برای کان طلای آن جا که سالیانه ده هزار تالانت ایراد داشت حکمرانی او را تأمین و تحکیم می نمود ؛ تصرف کرد .

اولاً : از افراد بومی و شهری مقدونیه سواره و پیاده شمشیر و نیزه دار تشکیل داده قشون زیادی جمع کرد . گذشته پرسواره در صف پیش تیر انداز های علیحده داشت . برین وجه قریباً بیست هزار عسکر جمع کرد . لیکن موفقیت خود را از حیله حربی خاصه از صرف پول امید می کرد . فی الحقیقه از همین ره

کامیاب می شد . چنانچه فلیب می گفت : « درون
شهریکه یک استرطلا رفت ؛ ممکن نیست که فتح
نگردد . » با این همه عسکر خود را آن چنان بسختی تزییه
می داد که ابداً آسودگی را فراموش می کردند .

فلیب بعد از ضبط سواحل و زبردستی بر سر اقوام
بالقان استیلای یونانستان را پیش گرفت . اما از طرف
یونانی ها مقاومت دید . چونکه دیوستن خطیب جور
وطن پرست مشهور درین عصر ظهور کرده بود .

دیوستن فتوحات فلیب را برای انقراض یونان
فال بد گرفت و بکین او برخاست . احترام خلق را
نسبت بخود فرصت دانسته ، خطبه های بلیغ ایراد
کرد . مردم را بغلیان آورد پیش رومی فتوحات فلیب
سد کردن خواست . با وجود این که رئیس حکومت آتنه
و لیدر ، فرقه سلامت پرور (فوسیون) خود داری می
کرد و اهالی را نظر بطاقت آن روزه از حرب باز می داشتند .

دیوشتن کوچه بکوچه بنطق های هیجان آور مردم را همراه طرفداران
خوش جنگ می شورانید . برین وجه مجموعه نطقی باسم "فلیپیک"
وجود آورد . در نطق های خود چنین می گفت :

"ای یونانی ها وظیفه خود را کی ایفا خواهید کرد ؟ یک
مقدونی با آتنه غالب آمده حاکم یونانستان شود تعجب نمی
کنید ؟ وقتی بود که یکی نفوذ خود را سوء استعمال کرده
بر دیگران ظلم کند ؛ همه یونان بمخالفت بر می خواستند
امروز یک بیجیای مقدونی ، یک وحشی ، مشهور مراسم
آپوللون را ، آتنه را خراب کردنی شده و بر سر آتینی
با شما تحکم می نماید . خطوه - خطوه نزدیکی او را دیده می
خواهید . ممالک سائره ازین حال پایمال خواهند شد ."
خلاصه دیوشتن ۱۵ سال کوشش کرد و بالاخره آتینی با
همراه تب اتفاق کرده در مقابل فلیپ جنگیدند . اما پسا
شدند . مغلوب گردیدند . این ست که فلیپ در ظرف
۲۱ سال آتنه ، تب و اسپارطه پله پونیز را یک پی دیگر نبرد

حکم و حمایت گرفت . خود را سردار همه یونانستان ساخت .
 در بندر سلانیک ، پیره و تب قشون مقدونیه را جایگیر
 کرد . بعد ازان فلیب در صدد آن شد که اردوی
 مکی از یونانستان تشکیل یابد و بسر دشمن یونانستان
 ایران سوق داده شود خیلی تدارکات سفر کرد . اما در
 مقدونیه در جشن عروسی دختر خود را از طرف یک منتظم
 سال بیست و پنجم حکمرانی و بعد از یک سال سرداری
 همه یونان بقتل رسید . (۳۳۶ ق م)

اسکندر - فتح ایشیا

اسکندر - آلكساندر روس از حكام و مدبران بزرگ دنيا است . از طفلى آثار شجاعت ، در ايت و بزرگى در سيمى او نمودار مى شد . بنا بران پدرش فليپ در تربيت او اعتناى زيادى صرف مى كرد .

ولادت اسکندر در سال سوم جلوس فليپ واقع شده از تولد اين فرزند ، فليپ فال هاى خير گرفت : ايليريا (آلبانستان) فتح گرديد . در اسب دوانى اوليپيا اسپهاى او سبقت كرد . فليپ ، بشارت ولادت نو زاد خود را به (ارسطو) داده ب تربيه اش توجه او را جلب نمود . اينست كه در سينه سالگى اسکندر را با استاد محترم ارسطو (ارسطاطاليس) سپرد . تعليم و تربيت او را طلب نمود استاد در تربيت او چهار سال مشغول گشت . و اسکندر نيز تعليمات معلم خود را بگوش جان مى شنيد و قابليت خود را ساعت بساعت اظهار مى كرد . اسکندريه بسيار

خوش شکل بود . موی های مجعد خرمائی داشت . سرش
 دائماً بطرف کتف چپ متمایل می ایستاد . با وفا کشاده
 پیشانی ، فعال ، صاحب عزم ، سخی ، جوانمرد ، موع
 شناس و از کار های بزرگ شاد بود . تن آسا و کم
 حوصله نبود . نا امید ی هیچ گاه با او غالب شده نمی
 توانست . ذکای خازنه داشت . لیکن بشرب شراب
 گرفتار بود . بنا بران در یک مجلس در حیات پدر
 مخالفت کرده نژک مقدونیه کرده بود .

گویند روزی دوسه فالوس ، نالم اسپی بخانه آورزند .
 هیچ کس جلو او را گرفته نتوانست . در حال با دو
 دست خود اسکندر او را نگاه کرد . فلیب و حاضران
 بحیرت افتادند . پدرش بلا درنگ گفت : " ای فرزند
 تو برای خود حکمداری دیگر طلب کن ، حکومت من
 لائق تو بزرگ نیست . " و بعد ازین همیشه در زیر
 پای او بود .

فی الحقیقت اسکندر بهمانگیری و شهرت دیگران حتی پدر خود حس رقابت داشت . و قتیکه از فتوحات پدر اختلاط می شد . " آیا پدر من همه جهان را تسخیر خواهد کرد ؟ برای ما و شما دیگر وظیفه نخواهد ماند ؟ " گفته کنایه آمیزانه بمخاطبه های خود جواب می داد . همچنین در یک مجلس شراب " پدرم ازین میزبان میز طاقت رفتن ندارد از آرد پا بایشیا چگونه خواهد رفت " میگفت . اینک هنگامیکه فلیب کشته شد . در حال قسم عسکری و کشوری او را انتخاب کرده به حکمداریش مشترک ساختند .

و قتیکه اسکندر جالس تخت مقدونیه شد . یونانی ها از دور نا اندیشی بنحیر قتل فلیب خیلی شاد گردیدند . حتی قریب بود که لوای عصیان بالا کنند . چنانچه یک قسم عسکر مقدونیه را از یونانستان اخراج کردند . مراسم شادی و جشن با ترتیب دادند . دیوستن اخبار

قتل فلیب را شنیده از تعزیه دختر خود بیرون شد .

خلاصه در هر طرف یونانستان امید خلاصی و آزادی می کردند . لیکن اگرچه فلیب رفته درایت ، شجاعت اسکندر لازم و قوت فلیبی بجای خود قائم بود .

بنا بران اسکندر ، با ترتیب و سرعت ، قوای موجوده خود را بمیان یونانستان انداخت . یونانی ها دو باره عرض اطاعت کردند . با این همه اسکندر مطمئن نشد . جای جای قوه محافظه انداخته بمقدونیه برگشت . اطراف (طونه) را ضبط نمود . در سواحل او ریائین بسرکوبی سلت - کلتها رسید .

اسکندر بفتح اللہیا مشغول بود که در یونانستان خبر قتل او شائع گردید . قوه محافظه اسکندر را در تب قتل کردند . در حال به تب آمده بیک زد و خورد تب را گرفته کاملاً تخریب و احراق کرد . برین وجه آتینی ها از جای خود شور خورده نتوانستند حتی از چاپلوسی تبریک

نمودند. بنا بران اسکندر بآئینی با چیزه نکرده. اما از ایشان چند نفر را فراری ساخت. دیوستن در میان منفی با بود.

بعد از تأمین آسایش یونانستان، اسکندر بمقدونیه رفته تدارکات جنگ نموده تقریباً بیست هزار مقدونی و همین قدر دیگر یونانی و سائره جمع نموده خزائن موجوده را با اهلای بخشیده از تنگنای دار دانیل با یک قلب پر از امید و عزم باناطولی رسید. مع مافیه چهارلک فراق امروزه پس انداز داشت.

فتوحات ایشیا :

از آنجا که اسکندر سوانخ عمری آشیل قهرمان را از ایلیدای (اومیروس) خوانده مفتون شده بود؛ به تزوا آمده قبر او را زیارت و مزین نمود و قربانی؛

(۱) اومیروس - هومر شاعر قدیم و بزرگ یونان است که ایلیدا از مجموعه اشعار اوست.

با داد . درین حوالی قریب دریای خرنیک - غوردیون
بعساکه دارای سؤم راست آمد . بنای جنگ مانده بمنظر
شدن خود این بود .

احوال ایران از خانه جنگی نیز آسوده نشده و تاب
مقاومت خارج نداشته تدبیر سرعسکر و کار فرمائی
مستملکات ایران در ساحل بحر سفید (ممنون) یونانی نیز
کارگر نشده . مختصر قشون ایران در هجوم اذل مغلوب
شد (م ۳۳ ق م)

پسپائی عساکر خود و ولادری اسکندر را دیده دو باره دارا
در سرتا سر اناطولی و سوریه قشون جمع کرد . قریب پیشگاه
خلیج اسکندرون در بالای (ایسوس) نام شهر که قشون مقدونیه
و ایران جنگیدند . این جا نیز لشکر ایران منهزم گردید .
خزینہ و غنای او همراه اناطولی و سوریه کاملاً بدست اسکندر
آمد . (بعد از یک سال خرنیک)

اسکندر از مقدونیه تا سوریه در هیچ جای از هیچ ملت

مقاومت ندید. تنها از (صور - تیر) از قوم فنیکه خیلی
 جان بازانه مدافعه دید و این مدافعه بماهها طول کشید
 بالاخر بعد از هفت ماه میان ساحل و جزیره که صور در
 واقع بود پر کرده. هجوم بسیار سخت تصرف کرد. بنابراین
 شهر را پایمال و الهی را برخلاف انساویت ولی موافق
 سیاست بقسم اسیر فروخت. چونکه هر جا بلا مقاومت
 میدرآمد امان می داد. اما بقدر دفاع و قتار سخت میکرد
 (چنانچه استخر - پرسیه پولیس بواسطه مقاومت خود از دست
 اسکندر پایمال شده)

اسکندر از آنجا بمصر آمد. درین اثنا مصر زیر حایه
 ایران نیم مستقل بود. مصریها نیز با اسکندر تسلیم شدند.
 چونکه فراعنه نیم مستقل در مملکت بنا بر بنی نعتی و ظلم منفرد
 الهی بودند. از اسکندر خوش گردیده قبول نموده بعنوان
 (ابن الله) مخاطب ساختند. اسکندر در مصر بتأسیس
 اسکندریه فرمان داد و خود بایشیا و خاصه باستیلای ایران

بر آمد .

مغلوبیت ایران برای دارامی سوم خیلی ناگوار بود .
بنا بران دارا در اصل ایران بجمع قوت مشغول و مراجعت
اسکندر را منتظر شد . اسکندر ازین حال واقف بود .
متوجه ایرانستان شده اولاً باثورستان رسید در طرف راست
دجله در قرب داربیل - ارپلا ، میدان جنگ کشاده شد .
دین جنگ احوال دارا نسبت باؤل و دؤم سخت تر گردید .
و کاملاً ترک امید کرده تا خراسان (بلخ) فرار نمود .

اسکندر پیش از دست گیر کردن دارا پس ببا بل
گشت پای تخت های قدیم ایران استخر ، سوش ، پاسا
غادر را یک یک فتح نمود . بعد ازان بمدیه رسید همدان
را گرفت . سخاندان شاهی ایران حن معامله کرد .
لیکن ثروت و شوکت و عیش دوستی کبر و غرور یک پی
دیگر بطبع اسکندر جایگیر شد .

گویند یکی از خائنین دولت ایران بامید موقع دارا را

گشت و سرش را با اسکندر آورد. اسکندر خیلی تاسف نموده
بغضب آمد و حکم سرخائن را به عائله دارا گذاشت و نعش
دارا با احترام تمام در سوش بقبرستان کیان از طرف اسکندر
مدفن گشت.

اسکندر سمت حرکت خود را از بهرات بقندهار و
کابل گردانید. و تصرف تمام ایران را خواسته پس به بختیاریان
و سفدیان متوجه شده در سمرقند و مرکز فرغانه خونسپید
یکه یک شهر با بنا نمود.

در نظر اسکندر حالا فتح آسیا تمام نگردید چونکه دارا به
از جنگ دوم از اسکندر مصالحه خواسته از آسیای صغری
سوریه، مصر دست بردار شده دوستی خود را معلوم کرده
بود. اما اسکندر دوستی و تسلیم این جایها کفایت نمی
کند باید شاهنشاه ایشیا شناخت و من دشمن شخص تو
نیستم گفته رد کرده بود. علاوه اسکندر از نام دولت
دارای اول رشک می کرد. اینک اسکندر عنان خود

را بهند گردانید . حدود ملک خود را تا میان هند آرزوی
توسیع کرد . به پنجاب آمد بملک راجه آسجا (پردس) با
یک صد و سی هزار پیاده و سوار هجوم کرد . بعد از
حرب خونینی او را مغلوب ساخته ، مصالحه تابعیت او را
حاصل نمود . گویند راجه وقتیکه اسیر شد . اسکندر پرسید
که با تو چگونه رفتار کنم ؟ گفت شاهانه . بنا بران اسکندر
او را بخشید و ممالک او را با اضافه بخودش سپرد .

عساکر مقدونیه خیلی مانده و غرور شکم اسکندر از حد
گذشته بود . چه ، همین افراد مقدونی هشت سال است
که در کوه ها ، دشت ها می گشتند گذشته ، اسکندر
مشهور گردیده دل شکنی می نمود . اینست که عساکر بطرف
عازننا رفته اسکندر را بهراجت مجبور ساختند و سرتاسر
منبع و منصب سند را فتح نمود چند قسم شده بعضی از بحر
هند و عمان و بعضی از افغانستان و برخی از پلوچستان
بهزار مشقت اولاً بشوش بعد ازان - بابل برگشتند .

آمار شوش چند به نظم و نسق شاهنشاهی و توزیع رتب
و احسانها، جشن ها پر داخته به بابل رسید. میخواست از آنجا
بجنوب و عربستان حرکت کند، از تب شدید ده روزه
وفات کرد. (۳۲۳ ق م)

عودت و اجرا آت او:

اسکندر وقتی که از هند بگرا و برا بشوش عودت کرد.
دختر دارای سوم (اسسه تیر) را بعقد خود کشید و یکی را
نیز بوزیر اعظم و دوست خود (هفتیون) تزویج کرد. همچنین
بسیار شهزاده خاندان سلطنت ایران را بسرکردگان خود
بزوجیت سپرد. کذا سر بازان مقدونی و یونانی را فرمان
تزویج ایرانی داد. هزار ها عسکر اسکندری از ایران
تزویج کردند. دو صد هزار تالانت احسان فرمود.
آن قدر اسرافات بخرج داد که از خزائن متصرفه ایران
متجاوز شد. چونکه اسکندر از تصرف خزائن شوش و اتخر
یک و هفتاد هزار تالانت طلای مسکوک و مجوهرات بی

نمایه بدست آورده بود.) جشن ها میله ها خاصه مجلس
های شراب ترتیب داده روزها و شب ها لایق نقل افتاد.
بعد از یک سال به بابل رسیده مرکز سلطنت ایشانی
خود را در این جا مستحکم تر ساخت و هفته ها بعشرت
گذرانید و آنقدر شکوه و اجلال نمود که همه مقدونی
اعتراض های سخت به اخلاقی و تغییر خصائل حمیده
بر او عطف نمودند عصبی مزاج و خود سر می او زیاده
شد. درباری با ضمناً روگردان شدند.

چهار سال پیش از تصرف باختریان بهمدان (تتانا)
رسیده از یک طرف بماباد و اعزّه ایرانی آئین دین
اجرا فرمود و هرکس را باجبرای مراسم مذهبی و ملی از
او داشت. از طرف دیگر تاج کیانیان را بر سر گذاشته
بصفت دهمدار بزرگ (ایراز شوکت نموده از معیت
مقدونی و یونانی خود مراسم سجده فرسائی طلب کرده،
خود را شاهنشاه ایشیا اعلان فرموده بود.

مختصر اسکندر در بابل بسال سی و سوم حیات از دنیا گذشت. سرکردگانش در حالت احتضار از جای نشین او استفسار نمودند. گفت: "هر که لائق تر است" برین وجه افسوس که نقشه تزلزل سلطنت خود را خود کشیده رفت

جواب اسکندر شاید بسبب های ذیل بنی باشد:
اولاً- فرزند بزرگ نداشت ثانیاً فتح ایشا که برایش میر شد؛ بعد ازین هر چه یاد او بود. ثالثاً از غور، بیات خود را نه به برادرش (آرخیدوس) و نه به سرداران خود تفویض می کرد. رابعاً برای فعالیت و مجادله حیات خلفای خود اشاره نمود. خامساً تحول مزاج از محاکمه محرم میداشت.

خلاصه الخلاصه آنکه: اسکندر بابشیا بواسطه خلفای خود چند عصر روح یونانی داد. همچنین از صنایع و مدنیت شرقی یونان را مستقیم ساخت. خاصه در حوضه بحر

سفید و ایشیای غربی و وسطی، بتعبیر دیگر مدنیت کهنه
 آثور - کلدان، مصر، فنیکه را در قالب یونانی مشترک
 ساخت. در ایران بصد با عالم، شفقن، تاجر، زبان،
 و عادات یونانی آوردند. برای تدقیق نباتات، حیوانات
 فلسفه، ادبیات، صنعت زحمت با و پول با صرف
 شد.

بعد از وفات اسکندر، ممالک او بیست سال بنام
 خاندان اسکندر و بکام سرکرد های او اداره گردیده -
 زن فرزند، برادر، همشیره و مادرش دین کش مکش
 قربان شدند. در کشور مفتوحه اسکندر بسیار حکمرانها
 بوجود آمد. مشهور آن ها سه است: بطلمیوس در مصر،
 سلفکوس در سوریه و ایران، قاساندروس در مقدونیه.
 چونکه بعد از وفات اسکندر ارکان دربار و عساکر بزرگ
 با کردند. بعضی بحکمداری آرخیدوس (برادر اسکندر)
 و بعضی تا وضع حمل زن مقدونی اسکندر بصیر، رای

دادند . اگرچه قول دوم چندی طبعی یافت . اما کشمکش
خیلی طول کشید و هر جا عصیان با برخاست .
این اختلال با بیست سال بطول کشید و دولت اسکند
بیست - سی پارچه شد و هر پارچه حکومت جداگانه تشکیل
کرد در سر هر کدام ازین با یک خانواده یا جزیل و
سرکرده حکمرانی نمود . مشهور آنها بقرار آتی است .

۱- پ طولی سه لوس (بطلیموس با) بعد از محاذله
بسیاری کشور مصر را متصرف شدند و مرکز شان اسکندیه
بود . بعضی از حکمداران اینها خیلی با درایت بودند .
مخصوصاً یکم آن (پ طولی سه لوس) . این مرد برای جلب
اهالی عادات و قوانین قدیم مصریان را محترم شناخت .
اجراآت کشوری عسکری و روحانی مصر را تا باندازه تطبیق
نمود . اسکندریه در عصر او تجارت گاه عربستان و
جبهستان گردید . حوضه بحر سفید تلاطم اقتصاد حتی
عرفان خود را درین شهر متوجه ساخت . علم و فن ،

ثروت و تمدن بدرجه علیای عصر خود رسید. واردات
اسالیانه بکدر با بالغ گردید. دارالعلوم فلسفه، تاریخ
اخلاق خلاصه مرکزیت علوم و فنون پیدا کرد. اما در
ایام فتوحات رومانیها بروما ملحق شد.

۲- سوله وقوس با (سلفکوس با) در ایشیای اسکندی
(ایرانستان) حکومت کردند. سوریه، بین النهرین و اصل
ایران در زیر تابعیت اینها بود، بتجیر دیگر بزرگ ترین
حکومت های بعد اسکندر همین سلفکوس با بودند. حکمران
اول این با سوله وقوس در قریب بابل با اسم خود شهری بنا
کرده پایه تخت استخاؤ نمود. خلف او انطیوکوس انطاکیه را
تأسیس کرده مرکز خود را با سنجاق نقل داد و بسائر بلاد ادارا های
ملی و اجتماعی الهی محلی را ترویج داد. با این همه
ایران باغشاش حقوق خود را طلب می کرد. فی الحقیقه
ایران کامیاب شد. چونکه ایشیائی های دطن پرست یعنی
اشکانیان ملک خود را از دست سلفکوس با کشیدند و باقی

حکومت سلفکوس ها ، بعد از دونیم عصر بدست رومانی
 ها تسلیم شد .

دور باختر زمین نیز از بقایای اسکندر یعنی از سزاران
 سلفکوس ها یکی عصیان نموده حکومت تأسیس کرد . غیر از
 مسکوکات او چیز هم دیگر حالا بدست نیست . ولی
 این هم مثل سائر ملک ایران بدست اشکانیان درآمد
 ۳ - انتی غولوس ها - ماساند و روس ها در مقدونیه
 دارو پای اسکندری دونیم عصر ماندند . گاهی یونانستان
 را کاملاً کاهی قسماً اداره می کردند . بالاخره بزمائی ها
 ملحق شدند . (۷ م ا ق م)

ایتالیا - اتروسکها - لائین ها

نیم جزیره ایتالیا را سلسله آپنین تشکیل کرده و خود این سلسله ریشه دوانی های کوهساران آلپ است. عمود فقری این نیم جزیره همین رشته است که از شمال بجنوب کشال شده تا مرکز بحر سفید می رسد. همچنین ازین سلسله شاخهای زیادی بشرق و غرب مثل قیبرغه ها متفرع گردیده ؛ مملکت را نیم کوهستانی ساخته . لیکن در مائمه شرق دادی های وسیع و سطح های هموار سودمند بوجود نیاموده غیر از دمنهای صحرای دپو، که آن هم قابل سکونت نیست ؛ دیگر اراضی صحی مفید هموار بزرگ کمتر دارد . اما مائمه غرب دارای خیلی صحرا ها و تنها بوده . چه کوه آپنین در هر طرف غرب خیلی مائل و خضیف و برای زراعت و استفاده از بهر سفید نسبت بشرق مساعد تر است . صحرای دوسباردیا و دتخامیانیا،

از اراضی مزروعیه بزرگ این ملک بوده نهر های حاصل
آور نیز در همین مائمه است . برت های آهین چنانچه
همین نهر ها را بوجود می آورد ، این چنین منبع های
گوارا می دهد .

اقلیم ایتالیا لطیف بوده زمستانش کم و تابانش
خشک طبیعت است . اما بهار خصوصاً تیر ماه خجیل
بارانی است . باران فصل خریف بهماه ها دوام می
کند . حاصل مهم این مملکت گندم ، زیتون و انگور
بوده .

گویند : االی قدیم یک قسم این جا بگا و عبادت می
کردند . این زمین را باو نسبت نموده (مملکت گاد- ایتالیا)
و خود را ایتالیائی خوانده . بنا بران کلمه ایتالیا ادلا در
یک جزء اینجا و آهسته- آهسته در تاریخ های مختلف همین
جزیره نما عنوان شده بالاخره تمام کشور حاکمیت رومانیها
را " ایتالیا " گفته اند .

از اقوام قدیمه ایتالیا و از ساکنین مدنی این جا اتروسکها
و لاتین ها می باشند که نسبت بدیگر اقوام این جائی مثلاً
رومیهای قدیم در مدیته، تاریخ مسمی دارند.
اتروسکها:

از شمال ایتالیا، از حوالی آلپ ها هزاران سال قبل از
میلاد آمده ساکنین قبل خود را از صحرای "پو" بجنوب
و شمال رانده و آن جا ها را خود اشتغال نموده اند. گویند
این قوم تورانی نژادند. اتروسکها تنومند، میان قد
خوش شکل، کشاده پیشانی و گندم گون و طبیعتاً تاجر و هنر
مند بودند. در زراعت و صنعت از گذشتگان این مملکت
بدرجات فائق بودند. درین جا جاگیر شده آهسته - آهسته
بتکثر نفوس چون فنیکه ها در فکر تجارت و استفاده افتاد
از شمال بشمال غربی حتی بجنوبی نیز توسع یافتند. قریباً
مائله غرب آفریقا را از شمال تا (تبر) اشغال نمودند.
در زراعت خیلی ترقی کردند. جدول ها (قنالی ها)

زیادی بوجود آوردند . در کان کنی اثر های مفرق ، طلا ،
نقره ، مس بسیاری از ایشان بیادگار است . از کتان
توماش های لازم می یافتند . در تجارت بحری با فنیکه
قارطاجه ، یونانستان و مصر مبادله های تجارتی کرده
مصنوعات آن ها را مقلد شده خیلی ارزان می برآوردند
در صحرای پو و حوالی ناپولی ۱۰ - ۱۲ شهر معمور و باسور
آباد کردند . خانه ها منفرد و از همدیگر جدا ساخته میشد
سرکهای پخته پیاده و سواره رو جدا داشت . دیندار
بودند . معبود های سه گانه داشتند . از روح اموات
امید و بیم می کردند . گاهی انسان و گاهی حیوان قربان
می نمودند . فکر آخرت بدماغ شان جای داشت .
راهبان از وسکما از مرغان هوا . آزرود پای قربانیها
استدلال خیر و شر و استخراج رضا و عدم رضای معبود
ها می نمودند . (دوین) از شهر های مشهور ایشان بود .
داخل قبرستان خود را آن قدر مزین و معمور میداشتند

که گویا یک خانواده های خیلی مهمی بساختند . میان قبر
 اتروسکا مجوهرات ، عطریات ، معمولات دندان نعل ،
 فرش های ظریف ، رسمهای خیالی و حقیقی دیواری در
 چهار حد زمین و سقف دیده می شد . به جن های
 زیر زمین نیز قائل بودند .

خلاصه مدنیت رومانی با خواه در افعال خواه در فیهنیت
 از اتروسکا استفاده کرده حتی دین عیسویت نیز بهمین
 حادثا مزوج گردیده .
 لاتین ها :

لاتین ها نسبت به اتروسکا و یونانی های ساکن ایتالیا که
 در جنوب اقامت داشتند ؛ در بدو احوال نیم مدنی
 بودند . زراعت و شبانی میکردند . اما از یک طرف
 بنا بر اختلاط اتروسکا و یونانی ها در اندک مدت کسب
 مدنیت کردند . و از طرف دیگر میان اتروسکا و
 یونانی ها فصل مشترک بودند و اساسا لسان و طبیعت

شان بیک دیگر شبیه بود. جولانگاه اقامت شان در جنوب
 نرتبرد که در مانله غرب آپنین جریان داشته و همین مانله
 را قریباً دو تقسیم می کند، ولی تنگ افتاده، اراضی دولتی
 و رطوبت دار واقع شده قابل اعمار و دارای هوای صحی
 و لطیف نبود. بیشتر ایام فشار سب و لرزه می شد.
 برای رفع تب بمعبودۀ تب عبادت می کردند. و باسم
 او آئین با اجرا می داشتند. و آتش با می سوختند.
 لاتین با از مدنیت همسایه های خود بهره ور شده
 در بالای پشته ها، شهر با و قلعه با تأسیس و تزیین می کردند
 در شهر با اهالی محلی، حکومت کوچکی داشت که باسم
 بلده - شهر می خواندند. کان کنی را نیز می دانستند.
 مرکز روحانی (عبادت گاه عمومی) ایشان در کوه آلپه،
 بود که در آنجا باسم دیو پتیر، باجتماع تماچیه های همه قبائل
 خود اجرای آئین می نمودند. درین آئین گاؤ قربانی می
 کردند.

روایات روما:

معلومات راجع بشر و دولت رومای قدیم خیلی پیچیده و بافسانه های غریب مزوج است که تاریخ او را اساطیر و افسانه میخوانند. چنانچه گویند هفت و نیم عصر قبل میلاد در یکی از شهر های لاتین (آلبه لونغه) حکمران عادل با اسم (نویتور) حکمرانی می کرد. برادرش (آمولیتوس) عصیان کرده حکومت را غصب و پسر آن را قتل و دخترش (ره ایلویا) را نیز - برای این که بی ذریت گذارد - در معبد و ستا (معبود فضائل بیتیه) را هبه بیسازد.

این دختر با مارس (معبود حرب و طوفان رومانی های قدیم است) مناسبت مخفی می کند و ازداد (رومولوس) و (ردموس) نام بچه ها بوجود می آیند. راهبان خبر می یابند. بسبب همین جرم، موافق قانون عصر خود مادر بچه ها را زنده در گور و بچه ها را در یک سبد گذاشته به (تبر) میاندازند. سبد درین آب زیر پته می رسد و بدرخت انجیری بد میماند.

گرگی ماده شیر می دهد . سپس دهبقانی برده بخانه خود تربیت می کند .

بچها بزرگ می شوند . به ینها گری و داره گری مشغول شده شقاوت می نمایند . جمعیت شان زیاد می شود . تاریخ خود را می فهمند . بسر غاصب حکومت جد خود رفته آمولینوس را از تخت میاندازند و جد خود را از حبس بر آورده به تنخش می نشانند . بخدمت جد خود (نومیتور) می ایستند . بشقاوت خود دوام می کنند . بالاخر پشیمان می شوند . راه صلاح پیش می گیرند . همراه رفقای خود بهمان پنه که (پالائین) نام داشته سبب نجات شان در سبد گردیده بود ؛ می رسند .

در آنجا مربعی می کشند اما چیزی از چهار طرف او خالی می گذارند و آن ها را دروازه میخوانند . در اطراف او خندقی کنده او را از خاک سائر جای ها که رفقای شان آورده پر می کنند . باسم معبد جائی مشخص می نمایند .

در باره تأسیس شهر هر دو برادر نزاع می کنند و رموس
مقتول می گردد. و در آنجا رومولوس حکومت می کند.
(۵۳ ق م)

اینک اساس شهر روم همین پشته پالاتین بود که ۱۸۰۰
متره مربع سطح داشت. معبد و سرپناه رؤسای حکومت
همین جا در داخل یک حصار مختصری تأسیس یافته. درین
حوالی بطرت راست و چپ، نه بتره پشته بود که هر یک
ازین تپه ها آفاشگاه یک قوم مثل سابین و اتروسک و
سائر بوده شهرهای مختصری را احتوا می کرد. رفته -
رفته ساکنین همه این تپه ها، شهرها یکجا شدند. برین
وجه از هر دو طرف ساحل نهر تیرخیلی اراضی ملحق به همین
معموره گردیده بحیط ترین از ۴۰ - ۵۰ لیلومتره مسافه
زیاده تر باقی نمانده در اندک مدت خیلی آباد شد.

اینست روایات رومیها که ابتدای شهر و حکومت
خود را از همین تاریخ اعتبار می کردند. برین وجه شهر

را از هر گونه مردم آباد ساختند . و هر بیست و یکم نیشان
 فرنگی را تکرار سال شهر و حکومت شمرده آئین را جشن ها گرفتند
 رومانیها دو نیم عصر حکومت قزاقی (حکمداری) داشتند .
 اول این حکمدار ها (رومولوس) و آخر آن (تارکن عالی) بود
 که تا (۵۰۹ ق م) حکومت بهمین قرار دوام کرده . اگرچه
 تاریخ اسم و اثر این حکمدار ها را گاهی از لاتین ، گاهی
 از سابین و گاهی از اتروسکا نشان می دهد . اما خصوصیت
 آثار این ها که یک قسم آن تا حال موجود است ؛ بعد
 وثوق نمی رسد . لیکن بعد ازین تاریخ روم از روایات
 بر آمده شکل حقیقت می گردد .

اداره حکومت ازین روز یعنی از زوال حکمداری الی
 دو عصر دیگر (جمهوری) (امور عامه) بوده حکومت جمهوری قدیم
 رومانی ها عبارت از یک مجلس (سناتو) که از دعوت سعاد
 بزرگ زاده و اغنیا تشکیل بوده و رئیس حکومت باسم
 (قونسول) منتخب می شد . اما قونسولها دو نفر بودند .

یکی امور عسکری دیگری ریاست مجلس و کار های کشوری را ایفا می کرد. در مصیبت او دوازده نفر لیکتور یعنی محافظ می بود. وقت حرب در عوض قونسول ها یک نفر دیکتا تور (حاکم مطلق) منتخب می شد که او نیز همراه خود بیست و چهار نفر لیکتور داشته در مقام قوه جزاییه قائم می شد. دیکتا تور با نفوذ و صلاحیت کاملی اجرای حکم و قصاص می کرد. معاون او را توانمندان سواری میگفتند. قونسول ها برای یک سال و دیکتا تور برای شش ماه منتخب می گردید. اداره دیکتا توری همین اداره عرفی عصر ما بحساب میرود، لیکتور ها همراه خود یک دسته چوب و یک دانه تبر می داشتند. مجرمان را تأدیب و یا اعدام می نمودند.

از دور حکمداری سر کرده الهی دو صنف بودند : زادگان (پاترها) و عوام (پله ب ها) صنف های مخالف یکدیگر محسوب می شدند. پاترها حقوق زیادی داشتند.

گویا این حقوق را برای شان آداب دین داده بود .
 قونسولی دیکتا توری و مالکانه داری ، عضویت مجلس و سائره
 مخصوص همین صنف بود . عوام ازین حقوق محروم بودند .
 از خاندان خواص ازدواج نیز کرده نمی توانستند . دارای
 کمتر زمین مزروعیه بودند . از پول خود یا بقرض عسکری می
 کردند . در صورتیکه ادا نه کردند ؛ چاکر وار در ریز امر دین
 خود می افتادند .

حیات محقرانه عوام ناسازی ها بوقوع می آورد زد و
 خورد های سخت پیدا شد . این زد و خورد خیلی بطول
 کشید . دو عصر دوام کرد . عوام آهسته - آهسته از جمع ثروت
 و تکرش نفوس بقوت خود افزوده یک - یک بحقوق مساوات
 نائل گردیدند . وطندار ، قونسول . دیکتا تور عضو مجلس و
 راهب شدند . مختصر در (۳۰۰ ق م) فرق صنفی کمتر ماند .
 همه آنها اهالی و رومانی گردیدند . حتی قبیل و قال فقیر و
 بازارگان نیز بواسطه قانونی که اصلاح یافته بود برداشته

شد و معنی حقیقی جمهوریت و مساوات تطبیق یافت .

دین :

اساس دین رومانی با تقدیس ارواح نیاگان و پرستش
 قوای طبیعت است . چنانکه مایه حیات در نظر ایشان وجود
 عائله بود . ارواح اجداد را در محرابی که حتما در هر خانه موجود
 بود ، تقدیس می کردند . درین محراب چراغی افروخته رئیس
 عائله اندکی شراب ، شیر و نان پیش روی محراب میگذاشتند
 چنانچه برای امید رضای گذشتگان هر سال در شب
 های ماه اپریل فرنگی اوایل حمل در کوچه ها بقله های
 سیاه می انداختند . روز ولادت و عروسی و علامت شکر
 و سادت عائله ، آئین مخصوصی برای شرف پدران اجرا
 می نمودند . علاوه برین پنجاه - شصت پرمی تصور میکردند
 که حمایت و رونق کار های خانواده سبب بنت و کمال افراد
 عائله از آنها مأمول بود . برای آن ، آئین هدیه شیر ،
 شراب ، نان و سائره داشتند .

اصل معبود عمومی و بزرگ رومیها خیلی تعدد داشت. مثل
 معبود های یونانیان در سیاست ، حرب ، زراعت ، علم ، صنعت
 تجارت ، شکار و سائره رب النوع جدا گانه بود. تمثال قهرمانا
 و تمثال چیز های معنوی نیز محل احترام و تقدیس شمرده می
 شد. (پانتهئون) که معبد عمومی بزرگ روما است همراه
 معبود اقوام مغلوبه که بعد از فتح آنجا با خود می آوردند،
 از سه صد متجاوز تمثال معبود را احتوا داشت. معبد ها
 بسیط و مختصر و سست بود. اما بنام معبود های بزرگ
 مثل پونتیه معبد جدا می ساختند. همگی معبود ها را در
 آنجا می گذاشتند. در مقابل افرو پولیس یونان معبد
 یوپتیر در قاپتیولیه بود که این تپه یکی از تپه های هفت
 گانه شهر روما است. بلکه آن وقت عقیده شان صافتر
 بود. رفته - رفته مغشوش گردید. و گرنه در نظر آنها همه
 این رب النوع ها مظاهر قوه جموله بودند. بنا بران معبود
 را در اوایل از شکل ازدواج و افتراق معر می دانستند.

خلاصه باین تعدد، رب النوع مشهور و مهم آن ها همین بودند :

رب النوع سما و طوفان (یوپیتیر - مشتری) ؛ ضیا و نور (یوتون) ؛ علم و ذکا (منیه روا) ؛ بحر - محیط (پنیتون) ؛ آتش مقدس (دستاء) ؛ حرب و جدال (مارس) ؛ کان - معدن (ولقان) ؛ قلبه کشتی - تخم پاشی (ساتورن) ؛ باغچه ده نوس) ؛ خانه - منزل (دییان) ؛ تجارت (مرکور) ؛ حجاب و عدم (درکوس) ؛ علاوه برین معبود های درجه دوم برای جوانی ، امتزاج و سائره نیز تصور میکردند .

همچنین معبود ولادت ، معبود تکلم ، معبود خوردن و نوشیدن و بکذا جدا - جدا بودند . لیکن تمثال را در اوایل نمیدانستند . آهسته - آهسته از یونان اتروسکها یاد گرفتند .

برین وجه هر کاریکه احتیاج افتد ؛ بهمان معبود مراجعت نموده تقاضای آمال میکردند . نه از معبود دیگر . گویا در میان ... تقسیم اعمال جاری بود . معبود های حامی هر خانه ،

محله ، قصبه ، کوه و نهر و سائره جدا - جدا بودند .
 این قدر را نیز باید در خاطر داشت که عبادت رومانی
 با دعا و قربان بود ، نه از واق معنوی . معنی دعا و قربان
 نیز قرار داد متقابله بین رومانی و معبود بود ؛ نه استحصال
 الهامات و مقامات عالیّه روحانی .. برین وجه تکلیف هاییکه
 سبب عروج ملکوتیت گردد ؛ در عقیده رومانی با موقع
 نداشت گویا برای تسکین غضب و یا جلب لطف معبود با
 دعا و قربان لازم می شد . لیکن اسم معبود ، دعای صحیح بنام
 معبود با را باید بگفته راهب پوره از بر نمود و گزیده قربانی
 قبول نخواهد شد . علاوه برین برای ضیافت او شراب ، شیر
 میوه تقدیم کردن ؛ خانه با و تیاترو با تاسیس نمودن بکار
 بود .

خلاصه برای خوشی معبود خیلی فداکاری لزوم داشت .
 نظافت لباس و پوشیده مفاخره : در هنگام دعا دست با
 بطرف سما بودن شرط بود .

گاهی معبود گویا خود طلب دعا و قربان می نمود. رومانی
اجابت می کرد و منتظر مهربانی می شد. اگر معبود ایفای وعده
نکند رومانی ازان معبود رد گردان میگردد.

برای هر معبود قربان مخصوص باید کرد؛ چنانچه بنام معبود
طوفان و سما حیوان سفید و بنام دیگران موافق عرف خود رنگ
رنگ حیوان باید قربان بشود. همچنین بعضی معبود را قوچ؛
بعضی را گاو؛ بعضی را نیز خنزیر باید قربان کرد و بکذا؛
هرگاه این سه حیوان را یکجا قربان کنند؛ این مراسم نوعی
العاده شمرده می شد. دقت قربانی حائزترین لباسهای شادی
و برو صاحب قربانی روا بر سر میداشت. بعضی از گوشت
روغن و استخوان قربانی را سوخته بقیه گوشتش را بجمجمه
تقسیم می نمودند. قبول قربانی را بنا بر علامات که در روده
قربانی راهب مشاهده می کرد؛ استلال نموده خبر میداد.
چهار - پنج راهب معروف بود؛ بعضی با استخراج
ساعات خیر و شر و نگرانی عبادات و غزل و نصب سائر

رهبان ؛ بعضی بحفظ آتش مقدس و در دادن او ؛ بعضی
 باجرای عبادت حرب و صلح ؛ برخی بآئین استغفار - توبه ؛
 و قسمی بدعا و قسمی بمحافظه اشیای مقدس مامور می بود . قسم
 اول از همه ممتاز بود .

عموماً صنف رهبان شرف مخصوص داشت . با این همه
 آنها در امور و جدائی مداخله نمی کردند . تنها وظیفه ایشان
 در کا آئین و اجرای عبادت مقتضیه . رهبان با وجود
 صفت رهبانی مأمور حکومت و موظف دیگر کار با نیز شده
 می توانست . هر سال رهبان بمبریکه در جوار روماء بود . جمع
 شده دعا و تغنی می کردند و رقص روحانی می نمودند و
 برای گل نشدن - افسرده نشدن آتش که در هر محراب
 عاکنه و محراب های معابد سوخته می شد ؛ رهبان و مأمور
 های مخصوص می بود که همیشه شب و روز مشغول او می
 شدند ..

تفاوت نیز در امور روحانی رومائی با موقع صبی داشت .

گویا خواهش معبود با از تفاؤل دانسته می شد. مثلاً صلح و
 حرب که از حالات اہمیت ناک ملت است ؛ از فال
 استخراج می کردند. اگر معبود بحرب راضی بود ؛ اعلان جنگ
 و گرنہ صلح .. از کیفیت پریدن مرغما و رعد تفاؤل میگرفتند.
 لیکن فال را باید از رہبان (ادکور) پرسید و ازو رضای معبود
 را جویا باید شد. چہ، او از علامات مخصوص موافقت و عدم
 موافقت معبود می فهمید. علاوہ برین فال بین های غیر
 رسمی دیگر نیز بودند کہ از رودہ قربانی و کیفیت هواپریں
 مرغ درمیان مرلج های کہ در فضا اشارت میکردانیدہ مردم
 را استدال می نمود و بآنها خبر میداد. کارهای یوپیہ را موافق
 گفته ہمین فال بین با بعمل می آوردند.
 اردو ، انضباط ، قرارگاہ ؛

عسکری درسیان رومانیہا شرف داشت و آن ہم بانتخاب
 بود. داخل نظام شدن بشرط های آتی موقوف بود؛ متول
 و اہل وطن بودن. اجنبی حق عسکری نداشت. علاوہ برین

افسری و قوماندانی بعد از بسیار سفرها بدست می آمد. برین وجه فقیرها بپایه سر بازی نمیرسیدند. چونکه سلاح، خوراک و پوشاک از مال خود عسکر تهیه می شد. معلوم می شود که در اداتل جمهوریت عسکر تنخواه نیز نداشت. سلاح آن ها زره - مغفر و سپر بود؛ اما در اداتل نیزه و شمشیر داشتند. خدمت عسکری از سن رشد الی چهل و پنج سال دوام می کرد. بنا بران قشون رومانی بیشتر اوقات آزموده و متجمل بودند. عساکر و افسر قبل از اشتراک با مراسم دینی سوگند میخوردند؛ زیر اطاعت نافوق خود بهر جا که روان دارد. قبول داشته، تا مدت معین از زیر لوای عسکری بیرون نمی رفتند. جنگ، هجوم پیاده بود که از کندکهای یک صد و بیست نفری تشکیل می یافت. برین وجه دسته های پنجهزاری تشکیل می دادند. زیر امر هر جرنیل دو دسته از همین عسکر و یک هزار دیگر از رعایای روم موجود بود.

قواعد عسکری خیلی سخت و دائمی بود. خواه در حرب و خواه در صلح .. همراه همه لوازم حربیه خود دویدن ، جمیدن شنا و نائشات از قواعد تعلیم شمرده می شد . خاصه از نهر بتر وقت پس آمدن از تعلیمگاه باید شناگران بیایند .

انضباط سخت بود . فرماندان صلاحیت کامل داشت . حکم اعدام عسکر در صورتیکه فرار یا تغییر وضعیت کند ، بدست فرماندان بود . یا بچوب زده می گشتند و یا بعد از چوب زدن بسیاری اگر فرو سرش را از تن جدا می کردند . این وظیفه بواسطه لیکتور یا اجرا می یافت . مجرم در صورتیکه همه یک قطعه عسکری باشد . ده - ده تفرق نموده بنام یکی از آن ها قرعه میزدند . اولاً او را اعدام یا تجزیه می نمودند و دیگر آن را بموقع های تنگه ناک مثل خارج قرارگاه می نشانند . اسیر شدن را نیز از جمله جرم های عسکری شمرده یا نفی و یا خود باذیت های سخت می داشتند .

عسکر رومانیها از یک مربع که اطرافش با خندق محاط بود و خیمه های عساکر در چهار دور و خیمه قوماندان در میان نهاده می شد . گویا یک چونی موقت مسلح می گردید . علاوه بر اسبانی که یک عسکر همراه خود داشت ؛ حتماً خوراک چند روزه را نیز در بر میگرفت .

مراسم ظفر:

رومانیها مراسم اجتماعی و روحانی زیادی داشتند . هر کدام این مراسم و آئین از تظاهر یک حالت زندگانی این ها بوده رسوخ همان عقیده و عرف را در دماغ رومانی تقویت میکرد .

از انجمله هر صاحب منصب نظامی رومانی در صورتیکه محاربه را بغالیت انجام داده جنیل ، حکمدار دیا قریباً پنج هزار دشمن را بقوه خود در میدان محاربه اسیر و مقتول ساخته باشد ؛ در روز مخصوص نائل مکافات یعنی مفتخر به پذیرائی بازگشت می گردید . این شرف از طرف مجلس ملت

برای او مساعده می شد.

کیفیت این مراسم همین بود که سر عسکر مظفر و تنبیه به
روما عودت نمایند؛ همراه عساکر زیر دست خود بیرون شهر با
همه غنایم و زینت و سلاح می ایستاد. پس از قرار و
اجازت مجلس بهمین افشام داخل شهر می شد. ترتیب
نظام ظفری با نیلی منتظم بود؛ دسته احکام، اعدای مجلس
ملت، گادی بای غنیمت، یکی پی هم با کمال شادی و
شغف بطرف داخل شحر قدم می زدند. اسرا در میان ایشان
رنجیرها و زولانه ها در پا می رفتند و از اهالی دستهای خود را
کشاده استرحام می نمودند. از همه پس تر جز نیلی مظفر،
بالای گادی مزین چهار اسپه روی تخت مرصعی نشسته
با لباس های فاخر می آمد. چهره خود را برنگ سُرخ
ملون می ساخت. گویا این رنگ نشان همرنگی معبودها
بود. چنانکه معبودها را بهمین رنگ می ساختند و می
شناختند.

در سر این قوماندان از گلهای اکیلل و در برش یک
عبای ارغوانی زر دار و بدست های او (کره) دستپا
می بود. هر عسکر نیز بدست خود یک دسته از این گلهای
داشته نشیده طفرگویان از میان شمر و رسته و بازار
های مزین تا معبد تاپتولیه می رفتند. جنرل اکیلل خود
را برده با کمال احترام سرزانی مجسمه معبود (آیونپیه) را
میگذاشت. چونکه این مراسم دینی شمرده می شد و
این طفر را از الطاف همین معبود حرب دانسته شکر
گذاری می کرد. بعضی از اسرای حرب را درینجا، خفه
کرده یا سر بریده یا خود از گرسنگی می کشتند. گردش طفر،
گاه یک روز - نسبت به بزرگی غلبه - دگاهی سه روز
دوام می کرد.

فتوحات، پیروس؛

و قتیکه جمعیت رومانی منظم و تشکیلات عسکری او منضبط
و قوت مقاومتش خاطر خواه شد؛ بفکر مطیع ساختن همسایه

های داخلی و آهسته - آهسته بفتح و "ایتالیا" ساختن این نیم جزیره
 افتاده پی در پی با کمال اعتدال از جنوب و شمال قدم - قدم
 لاتین ها، اتروسکا و اقوام کوچک را مطیع ساختند. از هجوم
 "غولهای این طرف آلپ"، که در حوضه دپو، اقامت داشتند؛
 گریبان خود را خلاص کرد. ساحه نفوذ و حکمرانی روما بزرگ
 شد. با ساینها که سه جنگ بزرگ واقع شده بسال های
 دراز کشید. رومانی ها در جنگ اول کاملاً مغلوب گردیدند.
 اما در جنگ دوم با وجود این که لاتین ها، اتروسک و غول ها
 با ساینها اتفاق بودند؛ ایشان را یک یک مغلوب ساختند
 و چرنیل مشهور رومانیها (دچیوس) فدا شد.

از اقسام این نیم جزیره تنها تارانیتها (یونانی های این
 نیم جزیره) ماند که بروما تابع نشده. چه، درین اثنا حکومت
 (تارانیتها) برخلاف رومانیها مال و ثروت خود مغرور بود اگرچه
 قوه حربی نداشت؛ اما سفائن خود را در مقابل روما حاضر نموده
 گاهی تعرض هم میکرد. بنا بران روما به تارانیت اعلان

حرب داد. در حال تارانیتهای از پیروس حکمدار لیبیر-
آلبانتان - استمداد خواستند و بسر روما فرستادند. پیروس
با ۲۰ - ۲۵ هزار فوج و خیلی فیل که از مصر گرفته بود ؛
روانیها هجوم کرده ایشان را مغلوب ساخت .

گویند: رومیها تا حال فیل ندیده بودند . از خون پس
گشتند . مغلوب شدند . پیروس خود را وکیل تارانت
نشان داده خواست روما را بمصالحه سیاست مجبور کند . چه
غلبه بنام پیروس می نشست ؛ اما بیارتلف داده بود . چونکه رومیها
خیلی جانفشانه محاربه کردند خواه در بالای دهراند و خواه در خالی داسکولوم
گویند از دو طرف بیست و پنج هزار نفر کشته شد که قسم کئی آن از فوج
پیروس بود ازین رومانی با بشرائط صلیبه پیروس راضی
شدند . و پیروس را در اضطراب انداختند . چه ، رومیها
می دانستند که پیروس از تارانت نیست . مدافعه پیروس را
در باره تارانت قبول نه نمودند . حتی " مصالحه را در لیبیر ،
می کنم " گفته کنایت رو کردند . پیروس زیاده تر وارخطا شد .

چه ، بعد ازین جمع آوری عسکر تازه برای پیروس ممکن نبود .
 برعکس برای رومیان بود اینست که پیروس دچینه حاس ،
 خطیب و فیلسوس مشهور را با لپی گری فرستاد . مجلس ملت
 روما جواب داد که " پیروس تا در خاک ایتالیا ست مذاکره
 نخواهیم کرد . " سفیر با وجود این که خیلی رشوت صرف کرد
 ناکام پس گشت . بنا بران پیروس به " اصول تحکیم "
 سجلیای مشترک بین روما و قرطیج را ضبط نمود . اما وقت
 بازگشت در خاک ایتالیا مغلوب گردیده برگشت و به
 یکی از محاربه ها بیوه زنی از بام خانه سنگی بسرش انداخته
 مجروح ساخت و پیردس وفات کرد . اینک روما از
 تملکه تارانت خاصه پیروس خلاص شد . نیم جنیه و
 ایتالیا تماماً زیر نفوذ روما آمد همه یکجا ایتالیا نام گرفت .
 ازین روز اعتباراً روما از دول بزرگ بحر سفید گردید .

مخابرات پلون

البته در خاطر دارید که در وسط شمالی افریقا یک دولت انگیز مانند آن وقت در اندک زمان خیلی ترقی کرده باسم قزلبچه یاد شده در آن حوالی کسی را چشم واز کردن نمیاند، حاکمیت اقتصادی بحر سفید را در طرف غرب کاملاً او میگرد. در همه سواحل و جزائر غربی بحر سفید مستعمرات تجارتی این جمهوریت خواص کوچک موجود بود. قوه بحری او در هیچکس نبود، لیکن شجاعت وطن پروری و قوه بری مهم نداشت، شجاعت ملی او عبارت از تصرف منابع اقتصادی و قوه برایش عبارت از عسکرهای اجرتی بود که در وقت لزوم زیاده بر چهل هزار نمیشد، و آنهم بیشتر اجنبی بود. سرعسکر هر کدام سمت که باشد صلاحیت زیاد داشت و انتخاب سرعسکری مثل رئیس حکومت یک ساله نبود خیلی طول میکشید. گاهی رئیس حکومت نیز شده میتواندست مجلس پیران، اشراف و

مجلس محاکم جدا بود. مجلس اول از بیست و هشت عضو و دو رئیس، و مجلس دوم از یک صد و چهار نفر عبارت بود. مجلس محاکم در حق هر کس قرار قطعی میداد. حتی رئیس حکومت نیز از همین مجلس محکوم میشد. قرطبه در امور زراعت نیز خیلی ترقی داشتند کتا بهای فن زراعت قرطبی را رومانیها و یونانیها به لسان خود ترجمه نموده استفاده میکردند. اصول مالیات را ایشان بر رومانیها تعلیم نموده اند. قرطبی ها کتبخانه های زیادی داشتند. خاصه بزراعت و جغرافیا دائر جلی اثرها نوشته بودند.

با اینهمه برای صالک مفتوح هیچ حق نپسدادند. حق امتیاز و حقوق تجارت بدست خود قرطبه ها بود. نه بتابعان توابع قرطبی عاوه اسیر شمرده میشد. و همه کارهای سخت را باینها تحمیل میکردند. خاصه عسکری و نوجی لیکن قرطبه مزیتی که داشت همین قوه بحری او بود. کشتیهای سه قات راش بیلک دار را همین ها اختراع نمودند. در

جنگ فیل را درین حوالی همین قرطبی ها استعمال میکردند.
 روما درین وقت اتحاد ایتالیائی به وجود آورده از هرج
 و مرج داخلی در ظرف $\frac{1}{4}$ - ۵ عصر آسوده شده در
 میدان فتوحات همین قرطبه را بخود رقیب یافته. برخلاف
 او توسیع اراضی و تنقید حکم میخواست.

اگرچه در اوایل همراه قرطبه معایده و مناسبات اقتصادی
 و سیاسی داشتند. قرطبی ها برومائیها گاهی معاونت مالی
 و عسکری نیز مینمودند. اما رومائیها وقتی که مستعمرات
 یونان را یک یک درین حوالی بدست آوردند، بسجلیای
 مشترک نیز به بهانه حمایت قومی دست اندازی کردند.
 قرطبه طرف دیگری را التزام نمود. در سال دو صد و
 شصت و چهار قم اعلان حرب کردند. قونسل
 (دوئیلوس) به تدارکات بحری کوشید. خیلی کشتی به تنقید
 قرطبی ها را در (میل) مغلوب ساخت. و بافریقا نیز عبور
 نموده سواحل قرطبه را ضبط نمود ولی کاملاً موفق نشد.

باز چندی بعد محاربه در بالامی سجلیا شروع شد. از طرفین خیلی ضایعات جانی و مالی خاصه در بحر به وقوع آمد. لیکن سرعسکر مشهور و پدر آنبیال (امیلقار) قرطبی در ساحل اینجا مدافعه کرد. بالاخره محصور و مغلوب گردیده قرطبی به صلح راضی شدند. سالیانه غرامات گویان یک مقدار پول (۲۳۰۰ تالانت) داده از سجلیا دست کشیدند. اینک جنگ اول پون برین وجه باختمام رسید (۲۳۱ ق م).

جنگ دوم پون:

رومن ها (رومانیها) در اثنای این معاهده موقت (متارکه بیست و دو ساله) از یک طرف در بحر ادریاتینق بندر های زیادی ضبط نموده گولهای این طرف آلپ (گول سیزآلین) را بخوف انداختند و از طرف دیگر جزیره (فوریستا) و (ساردونیا) را برخلاف معاهده قرطبی ضبط کردند. قرطبه از بسکه مانده و زیر عصیان عسکری افتاده قوه مالیه اش خیلی

سقوط کرد و در فکر تدارک آئینه بود صدای خود را بلند نکرد.
 اما سیزاپین با بهجوم فوق العاده سر برداشتند و خیلی
 اراضی ایتالیا را ضبط نمودند. رومیها با کمال اهمیت در
 مقابل آنها قوت زیادی جمع کرده، سیزاپینی را مغلوب
 ساخته، طرف چپ نهر پودرانیز تا دامنه البپ ضمیمه
 ملک خویش نمودند (۲۲۲ ق م).

درین اثنا قرطجه را عصبیاتها و اختلالهای عسکر اجرتی
 خیلی پریشان میداشت و در جنگ خارجی فرصت نمی یافت
 یک قسم رؤسای دولت موقع خود را غنیمت میشمرند.
 گذشته ازین امور اقتصادی خیلی بسکته انجامیده از تنخواه
 عساکر نیز عاجز آمدند. بالاخر تدبیر (امیلقار) نام سرکرده
 کارگر گردید. اختلالها را داخلی را بر طرف کرد. آتش
 بغی و فساد را خاموش نمود. سه سال متعادیاً یا چشم
 قرطجه از زیر پایی خود کنده نشد. درین اثنا حکومت بر
 علیه روما برنخاست. حرب را موافق ندید. این بود که

لامیلقار خود به تشبث افتاده با سپانیا رفت. قسم مهم
اسپانیا را بدست آورد. حکومت مخصوص تشکیل داد.
درین قریطجه حدید بقصد روما نقشه کشید. فقط عمرش
دفا نکرده از دنیا رفت. در حال عساکره و ارکانش به
سرداری فرزند بزرگ او آندیال برخاستند.

آندیال

سردار نو. قهرمان زاده باندیر، به مسلک خود عاشق و
بشخص خود خیلی بی تقاضا افتاده، اما در اسباب و پیلان
جنگ مشکل پسند واقع شده حمیت پرور. عاقبت
اندیش بود. از حرب و جدال لذت می برد. همراه پدر
در بسیار جنگها درآمده مظفر برآمده. چونکه پیش از همه در
میدان او حاضر می شد. و پس از همه او عقب می آمد.
ازین وجه در نظر فوج خیلی محبوب بود.

بعد از وفات لامیلقار وقتی که این قوماندان جوان،
بازمره بهم مسلکان خود جمع آمد. در حال به (ساخونت)

نام شهری که در اسپانیا خراج گذار روما بود، هجوم آورده
ضبط کرد. معاهده تنگین قرطبه را با روما شکست آیا همیقل
از آنبیال در پیش معبود بدشمنی روما عهد نگرفته بود.
مگر این کیفیت را روماییها نمیدانستند؟ خوف و اندیشه
نداشتند.

بلی! اساساً روماییها از کاروائی همیقلار و فوج مطیع
او دائماً می اندیشیدند. این بود که خبر سقوط ساغونت
روما را به تلاش انداخت. مع مافیة درین اثنا روماییها
به قرطبه یک هیئت سفارت فوق العاده فرستادند. "یا
حرب قطعی یا صلح دائمی" طلب نمودند. قرطبه نیز به
آنبیال بکیه کرده "خود روما مختار است گفت. روماییها
اعلان حرب دادند. چونکه آنبیال روماییها را در مقابل امر
واقع انداخت. و پیلان آنبیال امروز صورت تطبیق گرفت
این بود که آنبیال پنجاه هزار سرباز پیاده و سواره را با
همه سامان جنگ و قیله از راه اسپانیا و گول به (آلپ)

رسانید. اگرچه کولهای آنطرف الپ به انیبال همراهی کردند. لیکن سیزالینی؛ شور نخورده منتظر ورود آنیبال شدند.

آنیبال از میان کوتلهای صعب المرو و دره های تنگ و عمیق قدم قدم برف؛، یخها و جنگها را کشاده باین حوالی رسیده از گولهای جنوبی نیز موافقت دید. درین سفر باوجود اینکه عساکر آنیبال به نصف تنزل کرد، ولی امید عزم او هر ساعت نزاید میکرد و بسر رومایه خود را حاضر می نمود.

اقوام جوار نیز از روماییها به تنگ بوده دسته دسته به آنیبال ملحق میشدند. خلاصه آنیبال بمجرامی (ایزر) جاگیر شد. درین جا سر عسکر رومای (سیپیون) دو میدان حرب داده موفق بر آمد.

حال که شدت هوا از ورود بهار تخفیف یافته آنیبال اردوی خود را حرکت داده به اتروسکستان رسید. لیکن

بار یک مقدار عسکر خود را در گله‌ها و زمین‌های چمنی این
ضائع ساخت مع مافیہ قونسول (فلامینوس) سرعسکر
رومائی را در میدان (تر از یمن) پریشان کرد. سی هزار
نفر رومائی تلف شد. سرعسکر‌های دیگر رومیها با عناد
و جسارت مفرطه در مقابل آنبیال برآمدند. ایشان را
نیز در میان (کان) مغلوب ساخت.

چونکه آنبیال به پیلان درست تدابیر دشمن را تماماً
سنجیده بواسطه سواری و پیاده خود دشمن را در میان‌جی
گرفت. با این همه قوت آنبیال درین صحراء (کان) که
در شرقی ایتالیا است. به پنجاه هزار رسیده روبروی
رومیها جایگزین شده بود ترتیبات او برای شکار عساکر
روما دام گیر میشد. این بود که هفتاد هزار فوج روما
را درین محاربه نابود گردانید.

بعد ازین همقدمانش به ضبط روما سعی کردند. ولی
آنبیال از دور اندیشی خود باز نه ایستاده بسر روما حمله

تیاورده بطرف جنوب ایتالیا توجه نمود. لیکن فرج خود
 را بحال استراحت داشت. چونکه عساکر خیلی مانده بودند
 راحت پرست شدند. برعکس رومیها باکمال عزم و تجربه
 دوباره در صدد جمع اسباب و عسکر شدند. از یک طرف
 باسپانیا و از طرف دیگر حمله را بقرطبه توجیه دادند.
 و این کشمکش بساها کشید. فتوحات ۱۵ ساله آنبیال
 معطل ماند. نه از راه اسپانیا و گول و نه از راه بحر و
 دریا امداد گرفته نتوانست. اگرچه برادرش با فوج بسیار
 از راه خشکی آمد. اما درمیان راه در صحرای پوتلف شد.
 مرکز آنبیال نیز به فتوحات او حسد برده تقویت نه
 کرد. خاصهٔ وقتی که فوج رومانی بسرکردگی فرزند
 (سپییون) به آفریقا رفته قرطبه زیر فشار گرفت؛ قرطبه
 آنبیال را پس خواست. و او برگشته از فتوحات
 اوروپائی خود بی ثمر ماند غالبیت چندین ساله خود را به
 آفریقا آمده در حرب (زما) از دست داده به مصالحه

مجبور گردید .

شرائط مصالحه خیلی سخت بود . قرطبه در ظرف پنجاه سال هر سال یک صد تالانت طلاء میداد . همه سفائن خود را بروما تسليم مى کرد . از مستعمرات خود دست بردار ميشد و يك صد نفر قرطبى را رهن ميگذاشت . استقلال (توميديا) را قبول مينمود . (۲۰۰ ق م) .

در نتيجه جنگ دوم پون ، روما فاتح و قرطبه مغلوب گردید . آهسته آهسته از اسپانيا تا شرق آلپ باطاعت و تصرف روما در امداد قرطبى ؛ نيز بدون موافقت روما با همكس نه جنگ و نه دوستى آشكار کرده ميتوانستند بسيار سالها قوه حربى و اقتصادى قرطبه بحال آمده نه توانست رومائىها در باره قرطبه نه اخلاقاً و نه سياستاً مردانگى نوزيديد . هميشه تضييق مى کردند . در بين اشنا آنبىال سالهاى دراز براى اصلاح و خلاص قرطبه كوشيد ولى موفق نشد . بالاخر از بيم و ستگيرى بسوريه و از انجا نيز بىحوالى (مرمرين)

التجا برد باز هم از تعقیب رومیها خلاص نشده محامات
 زیر آگین را باسارت ترجیح داده بخود کشی مرد (۱۸۳م)
 جنگ دوم چون یک قوماندان قرطبه و یک عالم
 بزرگ سیراکوزه بلکه خادم بشریت (از شمید) را نیز
 محو ساخت .

روما وقتی که بفتوحات شرقی بحر سفید مشغول بود.
 آهسته ، آهسته باز تجارت قرطبه زنده شد . قوه اقتصادی
 او رو بترقی آورد . درین اثنا خراج گذارهای روما (قرطبه)
 راحت میکردند . و اعاده قوت مینمودند . هنگامی که
 (قاطون) نام قوماندان روما از افریقا بایتالیا پس گشته ،
 حرص و طمع سناتومی روما را به جنبش انداخت . همیشه
 بر علیه قرطبه نطق های بیغ خواند . خاصه قرطبه وقتی
 که بسرکوبی نومیدیا برخاست ، فرصت حرب پیدا
 شد . قرطبه نقض عهد نمود گفته سناتومی روما بر محو
 قطعی قرطبه قوه زیادی به افریقا فرستاد . همه سلاح و

لوازم قرطبه را از دستش کشیدند . سفائن تجارتی قرطبه را نیز نامروانه ضبط نمودند . قرطبی ها یا مرگ یا نجات گفته برخواستند . چوبهای خانه و بناها را خراب کرده کشتی ساختند . گذشته ازین روم از اراضی اصلی نیز قرطبه را محروم می گذشت . این بود که پیرو جوان زن و مرد قرطبه بدفاع مملکت کمر بستند . مرد ها چوب خانه ها و ملکه ها زن ها مویهای خود را بریده در جای کشتی و طناب صرف کردند . رومانیها نیز خونریزان سحر در آمدند . از خشکی و دیر قرطبه را در میان چیز گرفتند . بالاخره با هجوم سخت داخل شهر شدند . از هفت صد هزار الهی قرطبه تقریباً پنجاه هزار امان دیدند . سر عسکر قرطبه (آذر و بعل) وقتی که با پنجاه هزار نفر خود تسلیم می شد ؛ زوجه او با دو فرزند خود آذر و بعل را از بالایی بام معبد ایستاده لعنت باد بر وجدان تو که قرطبه را محو جستن و مظفریت (امپوس سیپو) را در روم آباد ساختی " گفته معبد را آتش داد و

خویش را همراه فرزندان خود در میان آتش انداخت .
گفته میشود که قرطبی با خاک خود را و جب و جب مدافع
کرده شش روز همراه رومیها در میان کوچها مرو و زن
این مملکت جنگیدند و ناموسکلرانه از قرطبه دست بردار
شدند .

برین وجه روم تقریباً یک صد و بیست سال همراه
قرطبه زود خورد کرده بالاخر در (۱۲۶ ق م) قرطبه احراق
و تخریب یافت و جزء ایتالیا گردید : اولایت ممتاز افریقه
(شد) .

خلاصه بعد از منطفیت آفریقا طمع جهانگیری روم زیاد
شد . اسپانیا جزائر غربی بحر سفید، همه ممالک گولها
جنوبی و حوضه رون ماکیدونیا و یونستان سوریه و مصر
یک، یک تدریجاً بدائرہ فتوحات روم درآمد، همه این
ملکها در اطراف بحر سفید جمع شد . حتی بحر سفید شکل
حوضی گرفت که در میان خانه رومانی شمرده می شد .

صورت گذران

اساس زندگانی رومیها - چنانچه ذکرش رفت - دقتانی بود این بود که مأموریت دولت مانع زراعت رومائی نمی شد. چونکه جمع ثروت یگانه از روی این قوم بود. دارائی فضیلت و ناداری نقص شمرده می شد. در نظر رومائی نخستین واسطه دارائی همین زراعت بود. رؤسا و رجال دولت بعد از فراغ کار حکومت، در بالای زمین کشت اولاً خود بعد از فتوحات همراه سربازان می کردند. اگر کار دولت نباشد؛ به طرف شهر هیچ رجوع نمی کردند. "هر کس متمول تر است بدلف معبود قریب تر است" محاوره مشهور بود. حتی یکی از رجال دولت (قاتو) همین فقره را همیشه یاد میکرد. اما صنعت، فن و تجارت را بعد از فتوحات قریطه و یونان یاد گرفتند. چونکه در اول هنر و کسب را لائق اسرا میدانستند. همچنین پیش از مناسب با خارج خاصه با یونان از اصول

معماری تزئینات و انتظام تشکیل شهر و خانه نیز بجز
بودند .
مسکن :-

خانه قدیم رومانی عبارت از یک کلبه بود که غیر از
در و روشن شدن سقف خانه ؛ از دیگر جا ضیا و هوا نمی
گرفت . در میان این کلبه حوضی برای آب باران و برف
میداشتند . محراب دعا و مطبخ درینجا بود . درینجا طعام
پخته و خورده ، درینجا خفته و کار کرده می شد . خوابگاه
اسرا و خدمه نیز در همین کلبه بود . این بنای کلی و
سقف منته رفته رفته از سنگ ساخته شد . از مناسبت
شرق - یونان بنا ؛ و خانه ؛ ، مفصل و مرکب گردید .
در میان باغچه ؛ انشا یافت . رومی خانه در میان صحن و
باغچه متوجه شد . برنده های کمر دار یونان را تقلید کردند .
او طاق مساعی صاحب خانه ، یا خود سراچه را تفریق دادند
با رسما و هیکل های مشابیه و قهرمانها تزئین نمودند . حمام

مطبخ و خانه اسرا و خدمه جدا شد. پس خانه را دکان
 ساخته به کرایه می گذاشتند. چنانچه در اوایل غیر از
 ملکهای خانواده بناهای عمومی، انشا نموده باجاره میدادند.
 در بدست حال کوچهها و بازارهای روم آن قدر تنگ
 تاریک، رطوبت دار و غیر منتظم بود که از ازدحام گذر
 کردن و بگادمی عبور نمودن و از اینجا استفاده کردن
 ممکن نبود. رومانی، بیچ گاه در خانه نمی نشست
 میدانهای ورزش، مشورت و مقام تماشا و عبادت
 بسیاری داشت. تنگی خانه و کوچه را در نظر نمی آورد
 دائره حکومت (فوروم)، میدان نظام (شن دو مارس)
 عبادت گاه عمومی (کاپیتولیوم)، میدان تماشا (سیرق)
 برای حیات، تسلی و ساعت تیرمی محلهای خوبی بودند.
 این میدانها و مقاما پر از مجسمه های فخر آورفتوحات
 و عبادت بوده غرور و فوق روحانی رومانی را تزئید
 می نمود.

لباس :-

کالای رومانی خیلی ساده ولی عظمت بخش بود .
 مرد و پطلون و پیراهن آستین می پوشیدند . این لباسها
 نسبت بگرم و سرد - از پشم و نخ معمول بود . قوامش
 او را زنها در خانه نشسته می یافتند . لیکن پیراهن
 اعضای مجلس در کنار خود نشان مخصوصی داشت .
 علاوه برین اهل وطن بشانه خود کیش می گرفتند که
 تقریباً چهار و نیم گز طول و سه گز عرض داشته
 بیضی اشکل بود . پیچانیدن و چین دادن کیش نیز
 هنر شمرده می شد . این کیش (پوش) از کرباس بود
 اجنبی ازین پوشش محروم بود . آهسته - آهسته ،
 از زیر پیراهن و ازکت نیز ساخته می پوشیدند .
 زنها در ادائل حال خیلی بی حقوق بودند . شوهر زن
 خود را لت و حتی اعدام کرده میتوانست . زن در خانه
 می نشست تکه می بافت . رفته رفته کوچه برانز شد .

زنها علاوه بر پیراهن بی آستین پیراهن دیگری - که
 دارای آستین بود. بکمرتنگ کشیده میشد. می پوشیدند.
 اما وقت کوچ برآمدن شالی می پچانیدند و بگادی نیز
 سوار میشدند. بسیرق و تیاتر و میرفتند. پیراهن درازی
 در بر میکردند. و کمربند چرمی می بستند. بنوال (مشط
 و زینت خود خیلی اعتنا داشتند. مویهای ساخته خود را
 زرد میکردند. و بلباسهای خود به قدر ثروت الماس می
 دوختند. با اینهمه زنها جاہل و بی هنر زندگی مینمودند. این
 زنها آنقدر پو در صرف میکردند. که از بعضی زنها
 ایتالیایی امروزه فرق نداشتند. جراب نداشتند. در
 پای زن و مرد رومائی همین بوت دراز - موزه بود. اما
 انگشت برای هوا و زینت کشاده می ایستاد.
 زن رومائی در دوران شوکت رومایخی احترام،

ختم شد

احمد شاه خان رئيس نمايشات عرفاني افغانستان
طبع شد .

